

اپورتونیسیم و معضل "تشکلهای توده ای کارگران"

(قسمت آخر)

"شوراهای کارگری" آلترناتیو حزب کمونیست کارگری

در خدمت به منافع چه طبقه ای است؟

تناقضات مختلف در تئوری پردازی های حکک حول مساله تشکلهای توده ای کارگران به هیچ رو اتفاقی نیستند. چرا که "کمونیسم کارگری" به رغم ظاهر "سرخ" و برخلاف تمامی ادعاهای منادیانش اصولاً نه حامل تفکر انقلابی و راهگشا برای طبقه کارگر بوده و نه ظرفیت و جوهر آن را دارد که مدافع شوراهای واقعی کارگری باشد. کارگران آگاه و پیشرو باید بدانند که "شوراهای کارگری" مورد استناد حکک که بزعم این جریان ظاهر از سازمانهای کارگری "محدود" صنفی نظیر سندیکا و اتحادیه نیز "بخت بیشتری" برای حیات دارند، نه ربطی به شوراهای انقلاب اکتبر دارند و نه مشابهتی باشوراهای کارگری قیام بهمین. این باصطلاح شوراهاتشکلی در صفحه ۲

نگاهی به روابط

امریکا با جمهوری

اسلامی

یکی از ویژگی های روابط جمهوری اسلامی با امریکا در ۱۹ سال گذشته این واقعیت بوده است که آنها همواره روابط عمیق و دوستانه خویش را در زیر شعارها و مخالفتهای ظاهری کتمان نموده اند. در حالیکه جمهوری اسلامی در طول این سالها در عمل پیگیرانه مجری سیاستهای امریکا در ایران و منطقه بوده اما در ظاهر شعار "مرگ بر امریکا" لحنه ای هم از زبان سردمداران این رژیم نیفتاده است. هر دو دولت تلاش کرده اند تا دیگری را یکی از مهمترین دشمنان خود قلمداد نموده و افکار عمومی را بر علیه این دشمن خیالی بسیج نمایند. در این سالها جمهوری اسلامی دولت امریکا را "شیطان بزرگ" خطاب کرده و به هر مناسبتی پرچم این کشور را به آتش کشیده است. از سوی دیگر امریکا نیز جمهوری اسلامی را رژیمی "یاغی"، "تروریست" و الهام بخش و هدایتگر "بنیادگرایی اسلامی" در جهان جلوه داده و ضمن قطع روابط دیپلماتیک خود با این رژیم با ادعای "محاصره اقتصادی" و "تحریم اقتصادی" رژیم حاکم بر ایران چنین وانمود میکند که بدین وسیله جمهوری اسلامی را برای اصلاح سیاستهای نادرستش تحت فشار قرار داده است. در صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

- ۱۲ یادمان رستاخیز سیاهکل و قیام بهمین
- ۲۰ شمایی از حرکات کارگری در ماههای اخیر
- ۲۲ میارزیه طبقاتی و آزادی زن
- ۲۶ ستون آزاد
- ۳۲ مائیفیست، میسر تولیدی نظام سرمایه داری

پاسخی به رفقای "اقلیت"

برخورد سازمانهای سیاسی مختلف با انتخابات دوم خرداد محکی بود برای سنجش مواضع این سازمانها در بستر یک واقعیت زنده. براین اساس در مقاله (معجزه در جمهوری اسلامی) اعمال اراده آزاد توده ها در شرایط دیکتاتوری!!) مندرج در شماره های ۱۵ و ۱۶ "پیام فدایی" تلاش شد تا ضمن بررسی و تحلیل این رویداد، کتب ادعاهای جمهوری اسلامی در این زمینه نشان داده شود و در همان حال روشن گردد که چگونه در جریان این انتخابات برخی از سازمانها و جریانهای سیاسی با تحلیل ها و ارزیابی های انحرافی خود آب به آسیاب ماشین تبلیغاتی رژیم ریختند. در صفحه ۸

نگاهی به روابط آمریکا با جمهوری اسلامی

از صفحه ۱

خلاصه آنچه در این سالها روابط علنی دولتهای ایران و آمریکا را شکل میداده دشمنی و مخالفت و هیاهوهای تبلیغاتی بوده است. اما این روزها اخبار دیگری از رسانه های همگانی شنیده میشود.

یک روز خاتمی این باصطلاح "رئیس جمهوری منتخب ۲۰ میلیونی" با شبکه خبری C.N.N آمریکا مصاحبه میکند و ضمن تاکید بر ضرورت "گفتگوی تمدنها" و تماس بین "محاقل فرهنگی و دانشگاهی" دو کشور، عبارت "ملت بزرگ آمریکا" را جایگزین "شیطان بزرگ" مینماید و چندی بعد در پاسخ به ضرورت تماس "فرهنگی" بین دو کشور، دختر رئیس جمهور آمریکا خواهان یک قرآن با ترجمه انگلیسی (۱) میشود و در پاسخ به این درخواست "مرکز پژوهش های علمی و مذهبی امیرالمومنین" در اصفهان کتاب "راهنمای قرآن به زبان انگلیسی" را برای جسی کلینتون ارسال میکند و کاخ سفید با تشکر و سپاس دریافت آنرا تأیید مینماید. هنوز مرکب اخبار بالا خشک نشده که میثونیم مقامات ارتش (۲) جمهوری اسلامی به واحدهای ارتش دستور داده اند که دیگر از روی پرچم آمریکا رژه نرفته و پرچم آمریکا را نسوزانند. سپس نویت به خانم هیلاری کلینتون میرسد که به مناسبت عید فطر در "کاخ سفید" یعنی کاخ "شیطان بزرگ" ضیافت افطاری برگزار نموده و از تعدادی از زنان مسلمان پذیرایی نماید. بواقع تنها کم مانده که خود بیل کلینتون را در مراسم نماز جمعه ببینیم که تحت تاثیر لبخندهای ملیح "رئیس جمهور منتخب" به راه راست هدایت شده است!!

جدا از "عابد" و "مسلمان" نمایی خانواده کلینتون ما شاهد موجی از مرادفات ورزشی و فرهنگی و حتی ملاقات هیات های سیاسی جمهوری اسلامی و آمریکا هستیم که تاکنون در روابط علنی دو دولت سابقه نداشته است. از جمله باید به سفر تیم کشتی آمریکا به ایران اشاره نمود که طی آن ورزشکاران آمریکایی آنچنان با استقبال "گرم" مهمانداران خود مواجه میشوند که تحت تاثیر این مهمان نوازی! یکی از کشتی گسیران آمریکایی

پرچم ایران را بدست گرفته و دور استادیوم شروع به دویدن میکند و دیگری در حالیکه عکس "ولی فقیه" را حمل میکند وارد سالن میشود. و کار به آنجا میرسد که رئیس فدراسیون کشتی آمریکا اعلام میکند که: "بسیاری از سوء تفاهات بین دو کشور از میان رفت". در همین راستا باید از دیدار اتفاقی (۱!) خرازی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی با "بیل ریچاردسون" سفیر آمریکا در سازمان ملل نام برد. در اینجا در جریان کنفرانس در "نوس" سوئیس وزیر خارجه رژیم با "بیل ریچاردسون" آمریکایی رو در رو قرار گرفته و با همدگر دست میدهند. دست دانی که به قول "ریچاردسون" با "تکته های زیادی" همراه بود. بالاخره باید به سفر یک هیات از دانشگاهیان و متخصصین آمریکایی به تهران اشاره نمود. این هیات برای شرکت در کنفرانسی درباره "خلیج فارس" به تهران رفته اند. جالب اینجاست که یکی از اعضای این هیات "جفری کمپ" رئیس کنونی "مرکز نیکسون برای صلح و آزادی" میباشد که سالها یکی از همکاران ریگان رئیس جمهور سابق آمریکا بوده است. (۳)

به موازات این رویدادهاست که ما شاهدیم که در بسیاری از مطبوعات غرب از آب شدن یخ روابط جمهوری اسلامی با آمریکا سخن میرود. و رسانه های عمومی مملو از اخباری است که از زمینه چینی های بخشهایی از هیات حاکمه دو کشور در جهت تغییر روابط دیپلماتیک موجود و علنی کردن روابط پنهانی حکایت میکند و نشان میدهد که چگونه آنها در تلاش اند تا شرایط را برای اعلام تغییراتی در شکل روابط فی مابین مهیا نمایند. این واقعیات همگی موید آنند که نشانه های آشکاری از "تحول" (۲) در شکل روابط دو دولت در حال پدیدار شدن است. اهمیت تاکید بر روی تحول در شکل روابط دو دولت از آنجاست که همه واقعیات ۱۹ سال گذشته راجع به حقیقت روابط بین جمهوری اسلامی و آمریکا نشان میدهند که جمهوری اسلامی بمثابه رژیمی وابسته به امپریالیسم پیش برنده سیاستهای امپریالیسم در ایران و منطقه بوده و هیاهوهای ضدامپریالیستی

اش تنها جهت کتمان این امر و فریب افکار عمومی به راه انداخته شده و میشود.

در رابطه با واقعیت و وابستگی رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیستها کافی است رسوایی افشای سفر مک فارلین به ایران به خاطر آورده شود که با وضوح تمام نشان داد چگونه درست در اوج فریادهای باصطلاح ضدامپریالیستی سردمداران جمهوری اسلامی، این رژیم دغلکار در عالی ترین سطح در حال مذاکره و زد و بند با آمریکا بود و در حالیکه رهبران رژیم کیک اهدایی رئیس جمهور آمریکا را میخورند دسته دسته جوانان و نوجوانان کشور را به جبهه های مرگ در جنگ امپریالیستی ایران و عراق گسیل می نمودند تا "تنور جنگ" را در جهت منافع آمریکا و دیگر شرکای امپریالیست اش گرم نگاهدارند.

این واقعیت و واقعیات دیگری که همه بر وابستگی رژیم جمهوری اسلامی به آمریکا و وجود روابط کاملاً حسنه بین دولتهای ایران و آمریکا دلالت میکنند این سوال را مطرح ساخته اند که امروز چه مصلحت هایی تلاش در جهت تغییر شکل روابط بین ایران و آمریکا را ایجاب نموده است.

میدانیم که در حال حاضر سیاست "مهار دوگانه" بیان رسمی سیاست آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی است. بر اساس این سیاست، آمریکا خواهان تغییراتی در سیاستهای "غیر قابل قبول" (۵) جمهوری اسلامی میباشد، و ظاهراً در جهت وادار کردن جمهوری اسلامی به تغییر و اصلاح سیاستهای خود قانون "ممنوعیت واردات نفت ایران" و یکسری محدودیت های دیگر را مقرر ساخته اند. چنین ظاهر سازیهایی برای توجیه روابط پنهانی بین دو دولت و انحراف افکار عمومی از واقعیت و وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم و روابط عمیق و گسترده این رژیم با اربابان آمریکایی اش، در چند سال گذشته هم لازم بود و هم کافی.

اما روندهای جدیدی، از جمله افشای این امر که اتفاقاً در طی همان دوره "ممنوعیت واردات نفت

ایران" شرکتهای نفتی امریکا امثال تکراکو، شورون، اکسون و موبیل از مهمترین خریداران نفت ایران بوده اند^(۶) و معامله نفتی این شرکتها با ایران تا آنجا پیش رفته است که بر شرکتهای ژاپنی خریدار نفت ایران پیشی گرفته است، مانع از ادامه روابط با توجیهات سابق میباشند. در ابتدا هنگامی که معلوم شد شرکتهای نفتی امریکا از مهمترین خریداران نفت ایران میباشند و شرکت امریکایی کونوکو در حال بستن یک قرارداد یک میلیارد دلاری با جمهوری اسلامی است دولت امریکا به خاطر حفظ مصلحت های کلی اش لازم دید با بوق و کرنا تحریم اقتصادی ایران را به بهانه مبارزه با تروریسم اعلام نماید. و سپس از همه متحدین خود رسماً بخواهد که با عدم سرمایه گذاری در صنایع نفت و گاز ایران، جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار دهند. تحریم اقتصادی ایران به بهانه مبارزه با تروریسم نه تنها نمیتوانست همکاری کشورهای اروپایی و ژاپن و روسیه را جلب نماید بلکه عملاً به عاملی جهت تشدید اختلافات این قدرت‌ها تبدیل شد و امریکایی ها را واداشت تا جهت تحت فشار قرار دادن متحدین خود قانون تشدید مجازات اقتصادی ایران و لیبی که به "قانون داماتو" معروف گشت را علم نمایند. اما این اقدامات نه تنها کمکی به پیشبرد سیاست باصطلاح "مهار" و "منزوی" ساختن ایران ننمود بلکه مشکلات بزرگی هم در روابط امریکا با متحدانش ایجاد نمود. برای مثال سرمایه گذاری دو میلیارد دلاری شرکت نفتی توتال (با همکاری شرکتهای روسی و مالزیایی) در صنایع نفت و گاز ایران رهبری امریکا را در مقابل این مساله قرار داد که آیا باید این امر را فعلاً نادیده بگیرد و یا با مجازات این شرکتها به شکافی در صفوف هم پیمانان خود در ناتو تن داده و مخالفت‌های سازمان بازرگانی جهانی با این تصمیم را بپذیرا شود.

از سوی دیگر با کشف منابع عظیم نفت و گاز در حوزه دریای خزر و هجوم سرمایه های جهانی به این منطقه ضرورت استقاه از بهترین راهها برای دستیابی به بازار جهانی با برجستگی در مقابل این شرکتهای امپریالیستی و سیاستمداران حامی آنها قرار گرفت.

از نظر برخی از شرکتهای مزبور یکی از مهمترین راههای انتقال منابع مزبور به بازار جهان استفاده از خاک ایران میباشد ولی این امر با سیاست "مهار دوگانه" امریکا نطباق ندارد. بنابراین مساله ای که امروز در مقابل حامیان

سیاسی شرکتهای نفتی مزبور قرار دارد این است که بکوشند کل سیاست مهار دوگانه را تغییر دهند. درست در همین رابطه است که امروز سیاستمدارانی همچون برنت ایکو کرانت، زیبکینو برژینسکی، ریچارد مورفی و جیمز شلزینگر به صف مخالفین سیاست "مهار دوگانه" پیوسته و ضمن سترون خواندن این سیاست، خواهان تغییر سیاست امریکا نسبت به ایران شده اند. اکنون نیگر در زمینه مشکلاتی که سیاست "مهار دوگانه" با متحدین امریکا ایجاد کرده است هر روز صدای مخالفت جدیدی در امریکا شنیده میشود. رشد روزافزون تمایل به "تحول" و ایجاد روابط بهتر با ایران" در صفوف دستگاه رهبری امریکا ضرورت تجدید نظر در سیاست امریکا در ایران را با برجستگی هرچه بیشتری در مقابل سیاستمداران امریکایی قرار داده است. شکی نیست با توجه به وابستگی سیاستهای داخلی جمهوری اسلامی به امپریالیسم روند فوق الذکر خیلی زود در ایران منعکس گشت. برگزاری "انتخابات دوم خرداد" و انتخاب "رئیس جمهور ۲۰ میلیونی"، "تیرال" و "میانہ رو"، پیام فرستادن نامبرده به "ملت بزرگ امریکا" و ابراز پشیمانی از گروگانگیری نیپلماتهای سفارت امریکا در تهران و از این قبیل را باید پیش درآمدهای سیاستی دانست که جمهوری اسلامی در جهت پاسخوگی به "تحول" مورد بحث سیاستمداران امریکایی، خود را برای آن آماده میسازد. واقعیت این است که سیاست داخلی ایران بمثابة یک کشور تحت سلطه در واقع انعکاسی از سیاست خارجی امپریالیستها میباشد. واقعیتی که بدون درک آن فهم سیاستهای جاری در کشورهای تحت سلطه از جمله ایران ناممکن است. امروز اگر چه طرفداران سیاست تاکنونی امریکا در رابطه با ایران کماکان خواهان ادامه سیاست "مهار دوگانه" میباشند ولی با توجه به مخالفت روزافزون بخشهایی از هیات حاکمه امریکا با سیاست مذکور، احتمال تغییر آن ابعاد وسیع تری یافته و به نسبت قدرتی که طرفداران این تغییر در سیاست گذاری امریکا کسب میکنند شرایط برای اعلام سیاست جدیدی از سوی امریکا در رابطه با جمهوری اسلامی مهیا میگردد. در نتیجه اگر اوضاع بر همین منوال پیش برود دیر یا زود باید شاهد اعلام تغییر سیاست "مهار دوگانه" امریکا در رابطه با ایران و انعکاسات اجتناب ناپذیر آن در روند سیاستهای جمهوری اسلامی بود. البته در ایران امروز خامنه ای با ایجاد رابطه علنی با امریکا، صرفاً برای کتمان مذاکراتی که همه روزه بین دو

دولت جریان دارد شدیداً ابراز مخالفت می نماید. (۷) ولی باید گفت که این مخالفت ها، دجالگری هایی بیش نیستند که هرگاه مصالح امریکا علنی کردن این مذاکرات و تغییر شکل رابطه ایران و امریکا را ایجاب نماید آنگاه خواهیم دید که همین خامنه ای دجال و فریبکار چگونه ضمن گام برداشتن در جهت اجرای آن سیاست، بهبود رابطه با امریکا را پیروزی بزرگی برای نظام و اسلام قلمداد می نماید و یا اگر شرایط ایجاب کند از خود به عنوان کسی که امپریالیسم امریکا را مجبور به پذیرش شروط جمهوری اسلامی نموده است نام خواهد برد. برکسی پوشیده نیست که سردمداران جمهوری اسلامی هرکجا مصالح اربابانشان حکم کرده است حتی اگر نتوانسته اند خود را قهرمان میدان جا بزنند با سر کشیدن "جام زهری" به توجیه مساله پرداخته اند.

آنچه که شرح رفت گوشه ای از مصالح و منافعی است که امروز تغییر شکل رابطه امریکا و جمهوری اسلامی را ایجاب کرده و به تلاش در این زمینه ابعاد وسیعی بخشیده است.

پاورقی ها:

- ۱- از قرار دختر رئیس جمهور امریکا این امکان را ندارد تا این کتاب را از یکی از کتابفروشی های کشور خود تهیه نماید!!
- ۲- بیاد داشته باشید که "ولی فقیه" فرماتده کل قوای مسلح ایران میباشد.
- ۳- کسی چه میداند شاید هم یکی از دوستان صمیمی و همپالگی های مک فارلین و اولیور نورت!
- ۴- به گزارش خبرگزاریها شیراک رئیس جمهور فرانسه ضمن مخالفت با سیاست "مهار دوگانه" از "تحولی" که در روابط ایران و امریکا ممکن است بوجود آید خبر داد.
- ۵- از نظر وزارت خارجه امریکا سیاستهای "غیر قابل قبول" و "نامطلوب" جمهوری اسلامی از جمله چنین فرمول بندی میشود.
- الف- پشتیبانی از تروریسم دولتی. ب- تلاش برای دستیابی به سلاحهای نابود کننده جمعی. پ- مخالفت و اخلاص در جریان صلح خاورمیانه.
- ۶- تنها در سال ۹۲ بیش از یک چهارم نفت ایران بوسیله این شرکتها خریداری شده است.
- ۷- در رابطه با ایجاد رابطه با امریکا خامنه ای لپهاته گفت: "مذاکره از رابطه هم بدتر است."

اپورتونیسیم و "معضل تشکلهای توده ای کارگران"

(قسمت آخر)

از صفحه ۱

بامعجزات "کار آرام سیاسی" ساخته شوند وجود ندارد. بالعکس این نیروها به دلیل ذات اپورتونیستی خود در توجیه عدم موفقیت "طرحها" و "آلترناتیو" های خالص کارگريشان مجبور شده اند این واقعیات را به طور سطحی ببینند که "خفقان" و "دیکتاتوری" هم به هر حال در عدم شکل گیری تشکلات توده ای طبقه کارگر و پراکندگی نهضت این طبقه نقشی دارند.

موضع حکک در مورد تشکلهای توده ای کارگران، یک موضع بورژوازی است. این جریان با پیشنهاد "شوراهای کارگری" به کارگران به عنوان "آلترناتیو" و "راه کمونیستی" و "روشهای طبقاتی تر" نخست ذهن کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی را در مورد شوراهای واقعی کارگری مشوب ساخته و سپس با توهم پراکنی در مورد "قطع" بودن "شناسایی" آنها توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی آنها در چارچوب دیکتاتوری بورژوازی وابسته، هرچه وسیعتر به ایجاد اغتشاش فکری در میان روشنفکران مبارز و مدعیان دفاع از طبقه کارگر میپردازد. تشکلهای توده ای "کارگری" مورد استناد حکک برغم ادعاهای این جریان هیچگونه ربطی به لبنان تجارب تاریخی غنی پرولتاریای انقلابی فرانسه، روسیه، آلمان و... هنگام تشکیل شوراهای انقلابی طبقه کارگر در این کشورها نداشته و ندارند. بالعکس، آنها بیانگر تلاشی ناموفق در کینه برداری از شوراهای واقعی کارگری بوده و در واقع آنها این شوراهای را از مضمون خالی ساخته اند. از سوی دیگر این واقعیتی است که "شوراهای کارگری" حکک در تئوری پردازیهای این جریان برای اینکه موجودیست مادی بیابند به سطح سازمانهای "صنفي بی آزار" تقلیل داده شده اند. اما بدلیل حاکمیت نظام بورژوازی وابسته و دیکتاتوری ذاتی و عنان گسیخته ناشی از آن، و بدلیل آنکه رژیمهایی نظیر جمهوری اسلامی نشان داده اند که در چارچوب این نظام حتی تحمل چنین تشکیلات کارتونی ای را هم در محیط های کار ندارند، درجه اقبال گردانندگان حکک برای پیاده کردن و یا به "رسمیت" شناختن آن توسط طبقه حاکم را نیز از قبل معلوم ساخته اند. اما منادیان "کمونیسم کارگری" بی توجه به این حقایق همچنان

روشنی به نمایش گذارد، مسئولین این جریان نیز بالاخره مجبور به اعتراف شدند که "ایجاد شوراهای کارگری" در "شرایط کنونی" نه "مقدور" است و نه "عملی". در این رابطه بدون اینکه هیچگونه نقد و بررسی از مواضع گذشته به عمل آمده باشد، در انترناسیونال شماره ۳ در مهر ۱۳۷۱ میخوانیم که "در ایران هرچند از جمله به علت توازن قوا تشکیل مجامع عمومی منظم و سازمان یافته عملی نشده است" و یا "ایجاد شوراهای کارگری در یک توازن قوای معین بین رژیم و کارگران امکانپذیر است و به این اعتبار امری کوتاه مدت نیست." (همانجا)

البته این "عقب نشینی" بی سروصدا از آن مواضع، بویژه در غیبت وجود یک نقد جدی - و اصولاً هرگونه نقدی - را نباید به حساب واقع بینی و صداقت مدافعان "کمونیسم کارگری" گذاشت. امروز آنها نیز گاه و بیگاه مجبورند اعتراف کنند که مساله ایجاد تشکلهای توده ای و علنی کارگران در ایران یک امر "طولانی" است. بدون آنکه بر روی دلایل اساسی این امر یعنی حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم و دیکتاتوری عنان گسیخته و خفقان ناشی از آن متمرکز شده و در آن تعمق نمایند. حکک و سایر اپورتونیستها و از جمله راه کارگر سالها با سازمان دادن یک جنگ تبلیغی هریک با لهجه متفاوت مدافعین تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک را بدلیل آنکه با تحلیل مارکسیستی شرایط جامعه تحت سلطه ما و بررسی تجارب طبقه کارگر ایران اثبات میکردند که برای کمونیستها مساله تشکلات توده ای این طبقه انقلابی در یک پروسه خاص امکانپذیر است، مورد حملات غرض آلود و مسمومی قرار میدهند، بدون آنکه جرات نقد جدی بنیانهای واقعی ای که این تئوری بر آن استوار هستند را داشته باشند. اینان مدافعین تئوری مبارزه مسلحانه را متهم میکردند که مانع شکل گیری و سازمانیابی مستقل طبقه کارگر شده اند و به دروغ مدعی میشدند که آنها سازماندهی طبقه را به "آینده نامعلوم" واگذار نموده اند. اما امروز برغم آنکه خود آنان هریک سالهاست خود را صاحب گوی و میدان میدانند، کمترین اشری از تشکلهای کارگری ای که قرار بود با نقد "مشی چریکی" و "مبارزه مسلحانه" و

هستند که در واقعیت اساس موجودیتشان در چارچوب نظم موجود یعنی شرایط حاکمیت سرمایه داری وابسته و دیکتاتوری آن در نظر گرفته شده است. تشکلهای "کارگری" مورد استناد حکک نه برای کنترل کارگری و تعرض به مالکیت خصوصی در دوره های انقلابی، بلکه برای آن معماری شده اند که قادر باشند "شانه به شانه" شوراهای اسلامی، یعنی همان "تشکلهای ضدکارگری" (انترناسیونال ۳) با "کارفرما و دولت"، "مذاکره" کنند. همچنین حکک در پروسه ساختن این تشکلهای مواظب است که "مجامع عمومی خوب" که "سنگ بنای شوراهای کارگری" هستند با "رادیکالیسم بیش از حد" کارگران نیز برخورد کنند و نهایتاً کارایی چنین تشکلهایی به فرض تشکیل - آن است که آژیناتورهای حکک با اتکا به آنها به قول خودشان کاری کنند که "آتش اعتراضات"، "یرج معینی" "گرم نگه داشته" شود. (تاکید از حکک، نقل قولها از کمونیست شماره ۲۱)

این جوهر واقعی "چپ" نمایی های "حزب کمونیست کارگری" در مقوله تشکلهای توده ای کارگری و شمایی از مساهبت "آلترناتیو" و "راه کمونیستی" این جریان برای کارگران ماست. با اتکاء به چنین تحلیلهای "تامربوطی" میاشد که ادعاهای گردانندگان حکک در مورد "سازماندهی توده ای کارگران" گوش فلک را کر کرده و صفحات نشریات آنها با شعارهای پرطمطراق ولی ذهنی و غیرواقعی نظیر: "تشکیل مجمع عمومی منظم (همان شورای کارگری) یک شعار کاملاً عملی است" (کمونیست شماره ۱۲)، "برای تشکیل مجامع عمومی کارگری به پیش" (کمونیست شماره ۲۱) "شورای اسلامی نه، مجمع عمومی کارگران" (بیسوی سوسیالیسم شماره ۳) و... تزیین شده است. البته پس از تمامی این "رادیکال نمایی" ها در مورد شوراهای کارگری و بویژه پس از آنکه گذشت زمان و فقدان پراتیک این حزب در چارچوب دیکتاتوری عنان گسیخته و دائم التزاید رژیم جمهوری اسلامی بویژه بر علیه طبقه کارگر تکلیف شعارهایی نظیر شعاعیر فوق و "واقعی" بودن آلترناتیو "شوراهای کارگری" حکک را به

با شعار امکانپذیری شوراهای کارگری در جمهوری اسلامی در شرایط دیکتاتوری سیاه بورژوازی وابسته و فراهوان کارگران به این مسیر، زیرنام طبقه کارگر به خدمت به بورژوازی و تداوم سلطه آن کمک میکنند. در چنین مسیری است که حکم به همراهی راه کارگر و امثالهم ضمن سازماندهی بحثهای نامربوط و آکادمیک و به جای اندیشیدن به راهها و چگونگی شکستن بن بست شکل طبقه کارگر ایران و یا تلاش برای حل این مسأله که چگونه و در چه پروسه ای طبقه کارگر ایران میتواند به "توازن قوایی" با گردانندگان نظام حاکم برسد که امکان ساختن، تحکیم و تمویل تشکلهای مستقل خود را داشته باشد، همچنان در شرایط سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته، در فقدان کمترین ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر، حول اینکه "اتحادیه" و یا "شوراهای کارگری" آنها کدامیک شانس تحقق دارند، تا مدتها مشغول به هرز بردن انرژی جنبش انقلابی بوده اند.

ما در اینجا حکم و راه کارگر را در این دل مشغولی به منازعات سطحی به حال خویش رها ساخته و میکوشیم بر بستر نقدی که بر برخی از "مهمترین" تفکرات رایج در جنبش انقلابی راجع به چگونگی شکل طبقه کارگر ارائه شده، به آنچه که یک تحلیل مارکسیستی از شرایط ایران در این زمینه ارائه میدهد، بپردازیم.

نتیجه گیری

نقطه شروع بحث تشکلهای توده ای کارگران در ایران را این واقعیت تشکیل میدهد که امروزه مسأله فقدان تشکل مستقل و توده ای کارگران و پراکندگی قابل ملاحظه جنبش طبقه کارگر یک امر پذیرفته شده و مسلم برای تمامی روشنفکران انقلابی جدی است. میتوان گفت امروزه تقریباً هیچ کمونیست و یا جریان چپ جدی ای نیست که ادعا کند در ایران ما با یک طبقه کارگر نسبتاً متشکل و سازمانیافته رویرو میباشیم و یا تشکل توده ای شناخته شده ای نظیر اتحادیه و سندیکا و.... در عرصه جامعه موجود است. اما برغم پذیرش این واقعیت که میتوان به عنوان مبنایی برای یافتن راههای غلبه بر وضعیت ناگوار فوق - یعنی بی تشکلی و پراکندگی مبارزات طبقه کارگر - قرار گیرد ما بلافاصله با طیف وسیعی از نیروها و جریانات مدعی دفاع از طبقه کارگر مواجهه میگردیم که با نسخه های از قبل پپچیده شده

میخواهند به دوا و درمان بیماری بپردازند که حتی دلیل بیماری او را نمیدانند. به این ترتیب در طول سالها، مدعیان رنگارنگ کشف داروی بی تشکلی طبقه کارگر با نسخه های نظیر اتحادیه و شور و سندیکا، کمیته های مخفی اعتصاب و کمیته کارخانه، هسته های سرخ سوسیالیستی و.... به میدان آمده اند و منادی "نجات" طبقه از وضع ناپسامان کنونی گشته اند. اما متأسفانه واقعیات سرسخت زمینی از یک سو و فقدان هرگونه پراتیک جدی و قابل ملاحظه ارائه دهندگان این طرحها در راستای تحقق آنها از سوی دیگر باعث شده که تمامی سناریوپردازیهای فوق در بهترین حالت بر روی کاغذ باقی بمانند و بعداز مدتی هم به طور بی سروصدا یا از انبیاات منادیان این راه حلها حذف گشته و یا کلاً به بوته فراموشی سپرده شوند. به جرات میتوان گفت که این روند تا کنون به رغم تمامی سایه روشننها، روند اساسی حاکم بر مباحثات و یا مشغولیات روشنفکران چپ در مورد معضل بی تشکلی و پراکندگی طبقه کارگر ایران بوده و میباشد.

اینکه چرا چنین روندی به یک دور باطل در میان روشنفکران باصطلاح متخصص در امور "طبقه" و "جنبش کارگری" بدل شده قبل از همه به عدم توجه نیروهای فوق به این واقعیت باز میگردد که مسأله تشکل طبقه کارگر بیش از هر چیز یک مسأله عینی و واقعی است که حل آن بایستی در بستر خود مبارزات و جنبش این طبقه انجام گیرد. ارائه هرگونه "راه حل" و یا نسخه تقلیدی و اختراعی بدون توجه به این حقیقت تنها پس از مدتی سترونی خود و بی مایگی صاحبان آن را به نمایش میگذارد. بیهوده نیست که در طول سالها ما شاهد شکست تمامی "راه حلها" رنگارنگی هستیم که با ادعای حل معضل تشکل مستقل و توده ای طبقه کارگر بدون توجه به واقعیت عینی و سطح خود این جنبش از سوی نیروهای گوناگون ارائه شده است. امروز پس از کسب تمامی این تجارب هیچکس جز روشنفکران غیرجدی و بی مسئولیت نمیتوانند با دیدن وضع واقعی جنبش طبقه کارگر و سیطره خفقان آور دیکتاتوری وحشتناکی که هرگونه تلاش این جنبش برای نیل به ابتدایی ترین تشکلهای طبقاتی خود را در نطفه خفه میکند باز هم ادعا کند که اکنون تشکیل "سندیکا" و "اتحادیه" - هم از نوع مخفی و هم علنی - و یا بندتر از آن تشکیل "شورا" در چارچوب نظام موجود راه نجات و دستیابی طبقه کارگر ایران به تشکلهای مستقل و توده ای خویش است. چرا که همه این باصطلاح

راه حلهای ارائه شده از خارج، سترونی و نادرستی و ذهنی بودن خود را در جریان پراتیک ثابت کرده اند و ما در جریان این مقاله این واقعیت را در رابطه با دو مورد از این دیدگاهها به طور فشرده توضیح دادیم. در نتیجه با توجه به این تجربه باید گفت که نخستین گام مهم برای روشنفکران مبارزی که میخواهند به گونه ای مسئولانه در بحث راهگشایی در امر فقدان تشکل توده ای طبقه کارگر و چگونگی شکل گیری تشکلهای مستقل کارگری سهمی را ایفا کنند، خروج از دایره ذهن و خیال، توجه به تجربیات عینی این جنبش و کنسار نهادن "راه حلها" و توهمات خرده بورژوازی و منحرف کننده در این زمینه است.

حقیقت این است که در جنبش کمونیستی در تاریخ معاصر ایران و در بحث مربوط به چگونگی ارتباط و سازماندهی طبقه کارگر همواره دو دیدگاه متفاوت در میان روشنفکران انقلابی به تقابل با یکدیگر پرداخته اند: اول دیدگاه سوبژکتیویستی و ذهنی گرا در اشکال مختلف و دوم دیدگاه واقعی و انقلابی منبعث از حقایق عینی.

دیدگاه اول در جنبش طبقه کارگر، دیدگاهی است که در رابطه با تشکل توده ای این طبقه و چگونگی انجام آن، همیشه تمسایلات عملی و آرزوهای خود را جایگزین روندهای عینی کرده و میکند. این دیدگاه که به جرات میتوان گفت تجلیات رنگارنگ ولی مضمونا واحد آن بخش پورتونیست جنبش "چپ" ایران را تحت نفوذ خود دارد، بدون قائل شدن هیچگونه تفاوتی بین شرایط کار و زیست طبقه کارگر در کشورهای متروپل و جوامع تحت سلطه، عمدتاً سیستم حاضر و آماده ای از تشکل کارگری را از روی متسون و کلاسیکهای مارکسیستی استخراج کرده و - در بهترین حالت - با ایجاد اندکی تغییر، خواهان کاربست آن در شرایط دیکتاتوری حاکم بر جامعه ما گشته است. کپی برداری صرف از تجارب فی المثل سندیکاها در روسیه و یا اتحادیه های کارگری غرب و یا شوراهای دوران انقلاب در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ و تلاش برای تطبیق مکانیکی آن با شرایط جامعه ایران - به نحوی که همواره منجر به کشتن روح زنده این تجارب ارزشمند میگردد - حداکثر آن تلاشی است که ما در طول این سالها در رابطه با مقوله تشکلهای توده ای کارگری در ایران توسط این دیدگاه با آن مواجه بوده ایم. برای روشنفکر مبتلا به دیدگاه

سویژکتویستی فوق در امر شکل طبقه کارگر، "چه باید کرد" و یا "درباره شوراهای کارگری" لنین، و یا "اتحادیه های کارگری مارکس و انگلس" و..... منابعی هستند که میتوان از آنها قالب های حاضر و آماده ای را بیرون کشید. اینان با چشم پوشی بر روح و مضمون اصلی این آثار انقلابی که تجربه و جمع بندی پراتیک وسیع اجتماعی معین در شرایط مشخص را پشتوانه خود دارند، به الگوپردازی از آنها مبادرت ورزیده و بدینگونه یک "سیستم" تحلیلی برای شرایط خاص ایران میسازند.

به این ترتیب در بررسی تفکر این طیف می بینیم که اکثر آنها دارای دستگاه تحلیل مشابهی هستند که تمام اجزاء آن از سیستم های حاضر و آماده فکری استخراج و بروی هم مونتاژ شده و تنها یک ایراد کوچک دارند، و آن اینکه در شرایط مشخص جامعه تحت سلطه ما به کار نمی آیند (۱) در برخی موارد حتی کار مونتاژ این دستگاه تحلیل توسط روشنفکران سویژکتویست وطنی با آنچنان عدم توجه و بی دقتی ای صورت پذیرفته که نمیتوان به آن حتی به عنوان کاریکاتوری از اصل نگریست. (۲)

به هر صورت مدافعین دیدگاه سویژکتویستی در امر سازماندهی طبقه کارگر ایران، برغم تفاوت در بیان و صراحت لهجه دارای خط واحد و شناخته شده ای بوده اند که همانگونه که اشاره شد خصوصیت بارز آن همانا ذهنی بودن و عدم تطابق اش با واقعیات جامعه تحت سلطه ماست. اما در مقابل خط سویژکتویستی، دیدگاه دیگری نیز در جنبش کمونیستی ایران در رابطه با شکل یابی و سازماندهی طبقه کارگر وجود داشته که کار خود را در این مورد اساسا نه با حرکت از خیالیافی و ولونتاریسم روشنفکر مآبانه بلکه با بررسی نتایج عملی منبعث از واقعیات عینی حاکم بر جنبش طبقه کارگر در جامعه ما آغاز میکند. این دیدگاه با تحلیل ساخت اقتصادی و اجتماعی ایران نشان میدهد که نظام حاکم بر ایران نظام بورژوازی وابسته میباشد و بر این فاکت تاریخی تاکید می ورزد که در ایران به موازات بسط و نفوذ تدریجی سلطه امپریالیسم ما نهایتا با مناسباتی در جامعه مواجه شده ایم که ساخته و پرداخته امپریالیسم بوده و جهت حرکت این سیستم در تمامی ابعاد را نه نیازهای جامعه بلکه اراده سرمایه داری جهانی تعیین میکند. در نتیجه سرمایه داری موجود نظام کنونی برای انطباق بر چنین

زیربنایی و برای حفاظت از آن برخلاف جوامع سرمایه داری متروپل، که دارای یک دمکراسی صوری و نیم بند بورژوازی میباشند، نمیتواند به جز یک دیکتاتوری وحشیانه و افسارگسیخته - چه در شکل سکولار و چه مذهبی - باشد. دیکتاتوری ای که اساسا برای جلوگیری از اضمحلال و فروپاشی کل سیستم بوجود آمده و مانع شکل گیری و رشد هرگونه جنبش انقلابی طبقات تحت ستم بر علیه سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته میباشد. بواسطه این حقیقت است که برای کمونیستهای جدی و مسئول، سازماندهی و شکل طبقاتی پرولتاریا در ایران مسیری کاملا متفاوت از آنچه که در کشورهای سرمایه داری متروپل شاهد آن بوده ایم مینماید. به طور مشخص در جوامع متروپل و پیشرفته سرمایه داری، به دلایل تاریخی و از جمله وجود یک دمکراسی ناقص و صوری بورژوازی، برای طبقه حاکم در چارچوب نظام موجود صرف شکل صنفی-سیاسی طبقه کارگر امر بدیهی و تاریحا پذیرفته شده ای است. ما در اینجا به این امر نمی پردازیم که برغم این واقعیت بورژوازی چگونه در این کشورها با به کارگیری تمهیدات مختلف یک آن از کوشش برای مستحیل ساختن ساخت انقلابی و یا خریدن رهبران تشکلهای کارگری و در واقع خنثی و بی اثر ساختن این تشکلهای باز نمی آید. بحث بر سر این است که برغم این تلاشهای توطئه گرانه و محدودیتهای موجود در جوامع متروپل، طبقه حاکم حق شکل طبقه کارگر و ایجاد سازمانهای صنفی و سیاسی آن را به طور "قانونی" مینماید. و این امر واقعیت وجود تشکلهای مختلف توده ای کارگری و حتی ادامه کاری آنها و امکان فعالیت و تاثیرگذاری کمونیستها در درون این تشکلات را امکانپذیر میسازد. اما در شرایط ایران کارگران به دلیل اعمال حاکمیت مطلق دیکتاتوری بورژوازی وابسته از هیچیک از حقوق نیم بند هم زنجیران خود در کشورهای کلاسیک سرمایه داری برخوردار نیستند. و هرگونه تلاش برای ایجاد کوچکترین شکل حتی صنفی ولی مستقل از دولت به جز با گلوله و شکنجه و زندان و دار و ترور پاسخ نمیگیرد. در نتیجه به گواهی تمامی حقایق تاریخی در جامعه ما دیکتاتوری امپریالیستی بمثابة روبنای ذاتی حاکمیت بورژوازی در ایران مانع اصلی و عمده تولد و رشد و توسعه هرگونه شکل سیاسی و حتی صنفی طبقه کارگر بوده و میباشد. درست به دلیل تداوم همین اعمال دیکتاتوری خشن و عریان است که جنبش کارگری در ایران در دهه های اخیر - به جز مقاطعی -

تقریبا همیشه در خفقان و رکود و پراکندگی و حشمتاک بسر برده و تمام تلاش طبقه حاکم بر ایجاد و تداوم جدایی در سطح اجتماعی بین این طبقه و روشنفکران انقلابی اش قرار گرفته است. بواقع بورژوازی وابسته چه در زمان رژیم پهلوی و چه در زمان حکومت جمهوری اسلامی جهت حفظ این موقعیت و بسط و تحکیم این معادله ضدانقلابی از هیچ کوشش و جنایتی فروگذاری نکرده است. در نتیجه ما شاهدیم که چگونه بورژوازی وابسته در طول چند دهه چه با اعمال سرکوب مستقیم و وحشیانه و چه با به کارگیری تاکتیکی نظیر علم کردن و ساختن تشکلهای پلیسی به نام سازمانهای کارگری و..... میکوشد تا جلوی پیدایش و رشد و نمود کمترین شکل مستقل و توده ای طبقه کارگر در ایران را بگیرد.

با شناسایی این واقعیت و حرکت از آن است که دیدگاه عینی در مورد چگونگی تشکلهای توده ای کارگران در ایران، وظیفه کمونیستها در مقابل مبارزات طبقه کارگر - که در سطوح و اشکال مختلف حرکت میکند - را تقویت این مبارزات و جهت دهی آن در مسیری که به تشدید مقابله با سد دیکتاتوری عنان گسیخته بورژوازی و نهایتا شکستن آن منجر گردد، تعیین میکند. به عبارت دیگر به همان نسبت که پیشرفت جنبش انقلابی در جامعه تحت یک رهبری انقلابی بتواند با ضربه زدن به سیستم حاکم در سد دیکتاتوری مطلق العنان بورژوازی شکاف ایجاد کند و توان سرکوب آن را مستحیل سازد، به همان اندازه مبارزات پراکنده کارگری در صحنه اجتماعی فرصت ابراز وجود گسترده تر خواهند یافت. در چنین فضایی این مبارزات هرچه بیشتر شکوفا شده و پتانسیل توده ای شدن یافته و از امکان سازمان یابی و سازماندهی و ادامه کاری در سطح توده ای بهره مند خواهند گشت (۳) یک موضع کمونیستی در مورد تشکلهای توده ای طبقه کارگر با اتکاء به حقایق فوق تاکید می ورزد که تنها در برتو چنین موقعیت و توازن قوای مشخصی است که اشکال عینی و متناسب شکل توده ای طبقه کارگر از دل واقعیات جاری امکان بروز یافته و نه تنها کمونیستها بلکه خود کارگران آگاه و پیشرو نیز امکان می یابند تا با رجوع به پراتیک اجتماعی حاضر، جنبش توده ای طبقه کارگر را در مناسب ترین شکل - نظیر شور، اتحادیه، سندیکا و..... - بهتر و موثرتر سازماندهی کنند. در غیر این صورت

در شرایط سرکوب مطلق، پراکندگی وحشتناک و اختناق نفس‌گیری که طبقه کارگر را از سوی بورژوازی وابسته احاطه کرده و باعث شده که مبارزات این طبقه حتی در نطفه‌ای‌ترین و مسالمت‌آمیزترین وجه ممکن به دلیل اعمال سرکوب وحشیانه خفه شود و امکان رشد و گسترش نیابد، صحبت از تجویز فلان شکل سازماندهی توده‌ای کارگران و متمرکز شدن بر روی یک مساله ذهنی، نه تنها بحث بیهوده‌ای است بلکه موجب ائتلاف انرژی مبارزاتی خواهد گردید. کاری که متأسفانه در لحظه حاضر، اکثریت قریب به اتفاق نیروهای بااصطلاح چپ در بحث‌های غیر اثباتی، نامربوط و آکادمیک خود بدان مشغولند. با این حال یک چیز روشن است و آن اینکه کارگران در جهت پیشبرد مبارزات خود (و در این بحث مشخص مبارزات صنفی خود) محتاج سازمان و سازماندهی نیروهای خود می‌باشند. هرچه کارگران از امکان سازمان‌یابی بیشتری برخوردار گردند، به همان درجه بهتر خواهند توانست مبارزات خود را بر علیه سرمایه داران و برای احقاق حقوق صنفی شان به پیش ببرند. از این روست که ماقاطعانه خواستار ایجاد تشکلهای مستقل طبقه کارگر بوده و از این حق دفاع می‌کنیم. ولی عنوان این مطلب و تاکید بر آن هنوز پاسخگوی مسایل کارگران نیست. اصولاً تئوری بافی‌های "روشنفکران" در مورد اتحادیه و شورا و سندیکا، بدلیل آنکه این نیروها اساساً در خارج کشور متمرکز شده و فاقد هرگونه ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر و حتی عناصر آگاه طبقه و مبارزه واقعی این طبقه می‌باشند، هیچگونه تأثیری بر مبارزات این طبقه نداشته و تنها نقش این "روشنفکران" مدعی دفاع از طبقه کارگر را تا حد شایسته آنها یعنی تا حد غیب‌گو تنزل داده است. این حقیقتی است که نه در کمون پاریس و انقلاب کارگری روسیه در سال ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ و نه در قیام بهمن ۵۷ در ایران، شوراهای تشکلهای مستقل کارگری بر اساس یک برنامه از قبل تعیین شده و توسط روشنفکران نامربوط به جنبش طبقه کارگر ساخته و یا اختراع نشدند. این تشکلات به موازات رشدگیری و گسترش جنبش توده‌ای طبقه کارگر که مسلماً نقش نیروهای کمونیست در آنها غیر قابل کتمان می‌باشد از دل این جنبش زاده شدند. کمونیست‌ها این اشکال جنینی و واقعی حاصل مبارزات فوق را با دیدی علمی تئوریزه کرده و پراتیک خود را با نتایج و تجربه این مبارزات

گسترش دادند. حال اگر بخواهیم آنچه که تا کنون در این مقاله در رابطه با تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر بدان پرداخته شده را جمع‌بندی کنیم باید بگوئیم:

با توجه به همه واقعیات فوق ما به عنوان یک نیروی کمونیستی از حق آزادی تشکل برای کارگران در هر شرایطی دفاع می‌کنیم و بطور کلی تشکل این طبقه و اعمال هژمونی حزب کمونیست طبقه کارگر را شرط اساسی پیروزی انقلاب دانسته و این شعار را بر پرچم خود حک می‌کنیم.

امروز فقدان وجود کوچکترین تشکل توده‌ای کارگری و پراکندگی جنبش طبقه کارگر و عدم ارتباط آن با نیروهای پیشرو در بین تمامی روشنفکران مسئول و نیروهای انقلابی یک واقعیت پذیرفته شده است. همچنین این نیروها با شدت و حدت مختلف می‌بیزند که دیکتاتوری و خفقان به عنوان روبنای ذاتی نظام بورژوازی در ایران مانع ایجاد و تداوم کمترین تشکلهای مستقل صنفی و سیاسی طبقه کارگر و عامل اصلی پراکندگی و فقدان تشکل این طبقه می‌باشند، در نتیجه وظیفه کمونیست‌هایی که مساله تشکل طبقه کارگر برآستی برای آنها یک مساله جدی را تشکیل میدهد، عبارت از این است که با درک عواملی که به فقدان تشکل این طبقه منجر شده و به ایجاد آن شرایطی بپردازند که امکان رشد و گسترش جنبشهای سرکوب شده طبقه کارگر و اعتلاء و به هم پیوستگی مبارزات آن را مهیا می‌کند. ایجاد این شرایط نیز جز در بستر تمرکز انرژی مبارزاتی جبهه انقلاب برای ایجاد شکاف و تزلزل در سد دیکتاتوری ضدانقلابی بورژوازی وابسته که به تمام تار و پود جامعه سیطره افکنده از طریق اعمال قهر انقلابی امکان پذیر نخواهد بود.

تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر و اشکالی که این تشکلهای بخود می‌گیرند همانند تمامی مسایل انقلاب یک مساله عینی و واقعی است که توسط خود طبقه کارگر و از درون مبارزات این طبقه در یک پروسه معین بیرون خواهد

آمد. وظیفه کمونیست‌ها شرکت و تأثیرگذاری بر این مبارزات و تسریع این شرایط است.

ما تمامی کمونیست‌های راستین مدافع طبقه کارگر را به تشدید مبارزه برای ایجاد این شرایط فرا می‌خوانیم.

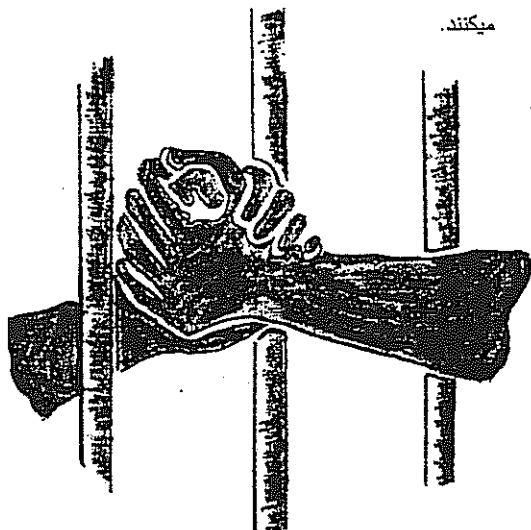
ع- شفق

پاورقی ها:

۱- در اثبات این مدعا کافی است تا توجه خود را به خروارها "ادبیات کارگری" از زمان حزب خائن توده که حتی در "انقلابی‌ترین" لحظات حیات خود هیچگاه فراتر از کاریکاتوری از یک جریان مارکسیستی نبوده تا تقریباً تمامی جریان‌های سیاسی کار از اقلیت گرفته تا راه کارگر و کومه له و حکک و معطوف کنیم.

۲- در این رابطه میتوان گفت که کار جریان موسوم به حزب کمونیست کارگری از بقیه مضحک تر است. این جریان اصولاً بدون اینکه هیچ شورای کارگری در زندگی واقعی طبقه کارگر پس از سرکوب قیام موجود باشد در ادبیات خود صفحات زیادی را به تشریح چگونگی ساختمان بوروکراتیک این شوراها ناموجود تعداد و چگونگی جلسات مجمع عمومی آنها و حتی حق "فرآکسیون" کمونیست‌ها در آنها اختصاص داده است. (رجوع کنید به مقالات مندرج در بسوی سوسیالیسم شماره ۲)

۳- در این زمینه تجربه رشد و صعود جنبش کارگری در کره جنوبی مثال قابل توجهی است. بدین معنی که ما پس از یک دوره وسیع مبارزات انقلابی در دهه ۸۰ که جنبش دانشجویی اساس آن را تشکیل میداد، شاهدیم که چگونه بر اثر فضایی که این جنبش در سطح جامعه ایجاد کرد، مبارزات طبقه کارگر در دل این جنبش اوج نوینی یافته و تشکلهای توده‌ای قدرتمندی نظیر اتحادیه‌های کارگری به میدان می‌آیند که امروزه به عنوان یک قدرت غیر قابل کتمان در تحولات سیاسی کره نقش ایفا میکنند.



پاسخی به رفقای "اقلیت"

از صفحه ۱

یکی از جریاناتی که در این مقاله مورد اشاره قرار گرفته است سازمان فدائیان - اقلیت میباشد. اما دوستان اقلیتی برخورد این مقاله با نظرانشان را نادرست دانسته و با درج مطلبی تحت عنوان "در پاسخ به بهانه جویی دوستان" (کار شماره ۳۰۹ دی ۷۶) تلاش نموده اند تا به انتقاداتی که از طرف ما به نظرانشان شده است باصطلاح پاسخ گویند.

"اقلیت" جهت اثبات درستی نظر خود قبل از هر چیز اینطور جلوه میدهد که گویا نظرات او بدرستی فهمیده نشده و نویسنده مقاله مندرج در "پیام فدایی" با استناد به یک "نقل قول ایتر" و آوردن یک "تیم جمله" از مقاله این سازمان، نظرات "اقلیت" را تحریف نموده و به "نتایج نامربوط" و "دلخواهی" خویش رسیده است. همچنین ادعا شده است که در شرایطی که "اقلیت" در مورد یک واقعه مشخص صحبت نمیکرده نویسنده مقاله "پیام فدایی" این "شرایط معین" را به حالت عام بسط داده و به این ترتیب دست به استنتاج نادرستی زده است.

با توجه به چنین ادعاهایی بدون شک منطقی ترین راه برای دستیابی به حقیقت این است که ابتدا ببینیم در مقاله مندرج در "پیام فدایی" نظرات دوستان اقلیتی چگونه بازگو شده و سپس با رجوع به خود مقالات این دوستان مندرج در نشریه "کار" روشن سازیم که آیا آنچه در "پیام فدایی" آمده بیانگر جوهر تفکر "اقلیت" در این زمینه بوده یا آنطور که "اقلیت" ادعا میکند ناشی از "بهانه جویی دوستان" میباشد!!

در مقاله "معجزه در جمهوری اسلامی" مندرج در "پیام فدایی" در برخورد به نظر "اقلیت" چنین آمده است که از نظر آنها "جمهوری اسلامی برای مردم ایران حق انتخاب میان بد و بدتر" را پذیرفته است. روشن است که با قید این مطلب به مثابه جوهر تفکر "اقلیت" در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری این نتیجه حاصل میشود که از نظر "اقلیت" در جمهوری اسلامی به مردم حق داده میشود تا بین کاندیداهای مختلف رژیم یکی را انتخاب نمایند.

متأسفانه دوستان اقلیتی ما به جای توجه به مفهوم آنچه واقعا گفته اند و استنتاج های منطقی حاصل از گفته های خودشان با "حاشیه رویهای بی مورد" تلاش نموده اند که ضمن طفره رفتن از پاسخگویی به مسأله اصلی، نقل قول فوق را "ایتر" و "ناقص" جلوه داده و نویسنده مقاله مزبور را به تحریف نظرانشان متهم سازند.

جهت روشن تر شدن موضوع لازم است به کل حیطه اقلیت که در کار شماره ۳۰۲ درج شده است مراجعه نماییم تا روشن شود که نه تنها در نقل و نقد نظرات "اقلیت" تحریفی صورت نگرفته بلکه برعکس تلاش شده تا جوهر نظرات این جریان بدرستی طرح و سپس نقد گردد.

در نشریه کار شماره ۳۰۲ آمده است: "تحت چنین وضعیتی از توازن قوا، جناح رقیب چاره ای جز این نداشت که رقابت را بپذیرد و شورای نگهبان بر صلاحیت نامزد این ائتلاف مهر تائید بزند. در حقیقت از اینجا بود که رژیم جمهوری اسلامی برای مردم ایران حق انتخاب میان بد و بدتر را پذیرفت و مردم دقیقاً در مخالفت با جناح خامنه ای و جناح روحانیت بود که به سمت انتخاب بین بد و بدتر گام برداشتند. آنها در انتخابات شرکت کردند و آرای خود را به خاتمی دادند تا ناطق نوری انتخاب نشود"

نگاهی به جملات بالا که بدون شک دوستان اقلیتی نمیتوانند آن را یک "تیم جمله" و یا نقل قول "تیم خطی" و "ناقص" جلوه دهند روشن میسازد که از نظر "اقلیت" در جریان انتخابات دوم خرداد رژیم جمهوری اسلامی برای مردم ایران حق انتخاب بین کاندیداهای تائید شده و یا به قول "اقلیت" انتخاب میان بدو بدتر را پذیرفت. * پس تا اینجا نظرات رفقا بدرستی نقل شده و "ایتر" و "تیم

* بحث ما در اینجا بر سر حق انتخاب مردم بین کاندیداهای تائید شده از سوی رژیم و یا به قول "اقلیت" انتخاب بین "بدو بدتر" میباشد و به این امر نمیردازیم که چه کسی بد است و چه کسی بدتر و یا اینکه چرا جمهوری اسلامی به این حق تن داده است و یا حتی چرا تعدادی از شرکت کنندگان در انتخابات دوم خرداد در این انتخابات مشخص به خاتمی رای داده و یا خاتمی را بر ناطق نوری ترجیح داده اند.

خطی" بودن نقل قول ما ایرادی در کار بوجود نیاورده است بلکه همانطور که قبلاً ذکر شده اشکال در تفکری است که به هر دلیل بر این باور است که زیر سلطه دیکتاتوری حاکم بر ایران به مردم حق داده شد تا بین کاندیداهایی که رژیم تائید و معرفی نمود یکی را انتخاب کنند.

از نظر ما همین تفکر "بی مایه" است که در تعارض با واقعیت قرار دارد. در طول ۱۹ سال حاکمیت جمهوری اسلامی واقعیت به عینه نشان داده است که دیکتاتوری بورژوازی وابسته هیچ ارزشی برای رای و نظر مردم قائل نیست و رژیم جمهوری اسلامی اساساً جهت سرکوب همین رای و نظر است که تا بن دندان مسلح شده و هر ندایی را با گلوله پاسخ میدهد. بر این اساس است که ما همواره تأکید کرده و میکنیم که اگر کسی کمترین شناختی از استبداد حاکم بر ایران داشته باشد باید بداند که در سیستم انتخاباتی این رژیم مستبد تا کنون در هیچ موردی به مردم حق انتخاب داده نشده است و پیروزی کاندیداهای مختلف در انتخابات های این رژیم نه حاصل آرای مردم بلکه نتیجه مصلحت های سردمداران جمهوری اسلامی جهت حفظ نظام حاکم بوده و میباشد.

اختلاف روشن است ما میگوییم زیر سلطه دیکتاتوری حاکم بر ایران و در چهارچوب سیستم انتخاباتی رژیم "ولایت مطلقه فقیه" حق انتخاب از مردم ایران سلب گردیده و این امر تا کنون استثنایی هم نداشته است ولی "اقلیت" (صرفنظر از همه ضدو نفیض گویی هایش در رابطه با انتخابات رژیم) مدعی است که در انتخابات دوم خرداد رژیم جمهوری اسلامی برای مردم ایران حق انتخاب بین بدو بدتر را "پذیرفت".

اقلیت ضمن "تلاش بیهوده" در توجیه این ایده نادرست و "بی مایه" ای که همه واقعیات بر علیه آن است، در ادامه مقاله خود ادعا نموده که از نظر آنها "حق انتخاب" تنها در انتخابات مشخص دوم خرداد و بدلیل شرایط ویژه این انتخابات به مردم داده شد. برای اینکه دوباره متهم به استناد به "نقل قول نیم خطی" از طرف دوستان اقلیتی نشویم مجبوریم که تمام نقل قول رفقا در این زمینه را در اینجا نقل نماییم. "هرکسی این موضوع را

۲- مطالعه پاسخ رفقا نشان میدهد که متاسفانه آنها نه تنها نخورسته و یا نتوانسته اند از انتقاداتی که به آنها شده درس گرفته و در جهت اصلاح خود گام بردارند بلکه برعکس تلاش کرده اند با توسل به روشهایی که سترونی خود را در دامن زدن به یک مبارزه لیدولوژیک واقعی به کرات به ثبات رسانده از پرداختن به مساله اصلی طفره روند.

بعنوان جمعبندی باید تاکید کنیم که از نظر ما مساله اصلی این است که آیا در سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی به مردم حق انتخاب بین کاندیداهای حکومتی داده میشود یا نه. ما معتقدیم که مردم ایران فاقد چنین حقی میباشند و انتخابات دوم خرداد نیز نقض این قاعده نبوده است. ولی اگر یک سازمان سیاسی بپذیرد که زیر سلطه "ولایت مطلقه فقیه" چنین حقی به مردم داده شده است پس منطقاً باید بپذیرد که در اختلاف جناحهای مختلف هیات حاکمه و کاندیداهای این جناحها میزان، رای مردم است که البته ادعای فریبکارانه ای است. حتی اگر اعطای چنان حقی محدود به انتخابات مشخص دوم خرداد شود در این صورت باز هم معتقدین به چنین نظری باید با صراحت اعلام نمایند که در انتخابات دوم خرداد خاتمی انتخاب مردم بود، نه انتصاب جمهوری اسلامی. در این صورت به چنین نیرویی با صراحت تمام باید گفت که پس از ۱۹ سال هنوز سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی را نشناخته و با چنین تحلیل هایی خاک به چشم مردم میبازد.

بولاد

از قبل داشته و آنرا تبلیغ میکرده است. اینکه اکنون چه مصلحت هایی "اقلیت" را و داشته به جای دفاع از دیدگاه خود به کتمان آن برخیزد البته امری است که بهتر است خود دوستان اقلیتی ما پاسخگوی آن باشند. در ضمن از آنجا که دوستان اقلیتی ما آنچه را که در فروردین ماه گفته اند و در دی ماه و در پاسخ به مقاله ما به فراموشی سپرده اند لازم است به آنها یادآوری کنیم که به جای اینکه دیگران را به مطالعه نشریاتشان دعوت نمایند حداقل خودشان نشریات خودشان را مطالعه نمایند تا موقع نوشتن مقاله جدیدی به خاطر داشته باشند که قبلاً چه گفته بوده اند و دیگر دچار چنین فراموشی نگردند. اگر آنها چنین کنند آنگاه دیگر در جهت لاپوشانی جوهر تفکرشان نیازی به توسل به "ستور زبان فارسی" و بازی با زمان افعال نخواهند داشت. در هر حال بهتر است این دوستان از مانور بین عام و خاص و شرایط مشخص و کلی دست برداشته و به خاطر داشته باشند که توسل به چنین تاکتیکهایی به هیچ وجه کمکی به اصلاح دیدگاههای نادرستشان نمیکند.

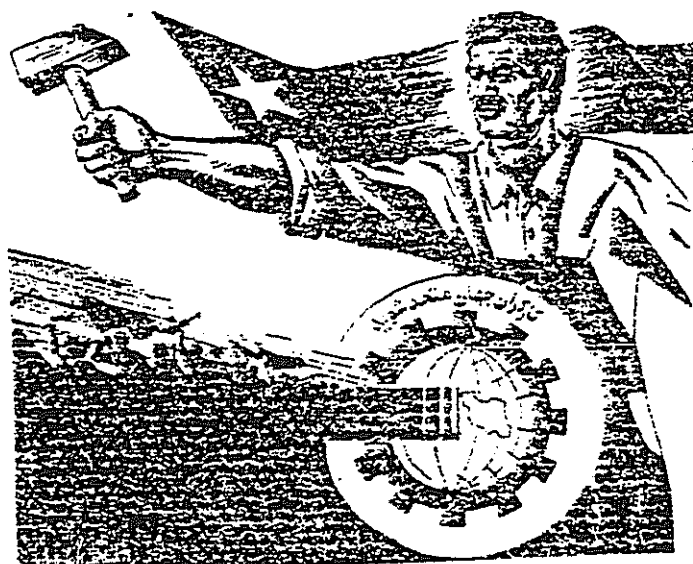
در خاتمه ضروری است توجه رفقا را به دو نکته جلب کنیم:

۱- در پاسخی که "اقلیت" به مقاله مندرج در "پیام فدایی" نوشته است، بدلائل کاملاً قابل فهم حاشیه رویهای بی مورد زیادی شده است که ما از پرداختن به آنها خودداری کرده و رفقا را جهت آشنایی بیشتر با نظراتمان به مقالاتی که در این زمینه در "پیام فدایی" درج شده است رجوع میدهیم.

میفهمد که اگر گفته شده است جمهوری اسلامی تحت شرایط معینی برای مردم ایران حق انتخاب میان بدو بدتر را بپذیرفت، منظور آن است که تحت همان شرایط معین عملی واقع شده و تمام شده است. شگفتا که انسان در پاسخ به بهانه جویی دوستان خویش نیز گاه مجبور است به عرصه دستور زبان فارسی هم وارد شود- دوستان ما نیز یقیناً متوجه هستند که فعل بپذیرفت فرق میکند با "پذیرفته است" که ایشان نقل کرده اند.

بدون آنکه لازم باشد وارد بحث مربوط به ماضی مطلق و ماضی نقلی و اینکه ما چه نوشته بودیم و غیره بشویم که ممکن است به انحراف بحث بیانجامد با تاکید بر این امر که از نظر "اقلیت" حق انتخاب بین بدو بدتر در شرایط معینی که در جریان انتخابات دوم خرداد پیش آمد و منطقی هم از قبل قابل پیش بینی نبود به مردم داده شد باید به تحلیلهای اقلیت در رابطه با انتخابات رژیم که قول از انتخابات دوم خرداد در نشریه "کار" درج شده است مراجعه نماییم. در اینجا متوجه خواهیم شد که دوستان اقلیتی ما فراموش کرده اند که در فروردین ماه یعنی دو ماه قبل از انتخابات ریاست جمهوری و زمانی که آنها مبلغ احتمال پیروزی ناطق نوری بودند و هنوز "شرایط مشخص" "نوم خرداد" پیش نیامده و "واقع" نشده بود مدعی شده بودند که در جمهوری اسلامی "این حق به مردم داده میشود که از میان کاندیداها یکی را انتخاب کنند". با پوزش از خوانندگان "پیام فدایی" "مجبوریم" تمام مطالبی که "اقلیت" در این زمینه گفته است را علیرغم طولانی بودن آن در اینجا نقل نمایم تا جای هیچ اما و اگرهای باقی نماند. بار دیگر لازم است توجه تان را به این نکته جلب کنیم که سخنان زیر در فروردین ماه و در نشریه "کار" شماره ۳۰۰ درج شده است. در سرمقاله تحت عنوان "بازی انتخابات" آمده است: "البته نیاز به گفتن نیست، تا آنجا که کاندیداها مورد تأیید "رهبری" اند و دستگاههای مختلف تفتیش و جاسوسی، تحمیق و سرکوب صلاحیت آنها را مورد تأیید قرار داده اند، این حق به مردم داده میشود که از میان آنها یکی را انتخاب کنند."

مطالعه نقل قول بالا با توجه به زمان مطرح شدنش با وضوح تمام نشان میدهد که مساله حق انتخاب بین کاندیداهای رژیم و یا انتخاب بین بدو بدتر امری نیست که از نظر "اقلیت" بدلیل شرایط مشخص انتخابات دوم خرداد طرح شده باشد بلکه لبراز چنین نظری بیانگر دیدگاهی است که "اقلیت"





پیام چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت سالروز رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن

رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن دو روز بزرگ تاریخی میباشند که نقشی تعیین کننده در جنبش انقلابی خلقهای ما ایفاء نموده اند.

سیاهکل، در فضای خفقان و ارباب حاکم برجامه، در شرایط تسلط روحیه یاس و تسلیم طلبی، آنجا که دشمن قدر قدرت می نمود و آسمان رهایی خلق تیره و تاره به نظر میرسید، بسان آذرخشی، طلسم تاریکی را شکست و جنبش انقلابی و نوینی را پایه گذاشت که در تداوم خود به قیام شکوهمند بهمن انجامید. قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن، که نمایانگر انفجار خشم خلق و قدرت عظیم توده های در بند ایران بود.

امروز اگرچه در شرایطی بسر میبریم که با شرایط آن روزهای گرانقدر تاریخی متفاوت است ولی با توجه به شکست قیام بهمن وظیفه مبارزه و نبرد بی وقفه با دشمنان خلق کماکان در مقابل همه ما قرار دارد. مبارزه با امپریالیست ها و سگ زنجیریشان رژیم جمهوری اسلامی. در این مسیر ما نیازمند درس گیری از تجارب گذشته و آموزش هایی هستیم که پیشاهنگان دلیر سیاهکل مبین آنها بودند.

بیاد آورید پیام آن رزمندگان را که اعلام نمودند دیکتاتوری روثنای ذاتی سلطه امپریالیسم و سیستم سرمایه داری وابسته در ایران میباشد. آنها گفتند که دیکتاتوری و سرکوب نه حاصل خصوصیات و جاه طلبی های فردی جلدان حاکم بلکه ناشی از ضرورت پاسداری از سیستم سرمایه داری وابسته ایران است و به همین خاطر هر رژیمی که برای حفاظت و تداوم این سیستم بر سر کار آید، الزاماً باید سلطه خود را با توسل به سرنیزه و سرکوب خشن و عریان تحکیم نماید. رزمندگان دلیر سیاهکل براین حقیقت پای فشردند که برای رسیدن به آزادی و دموکراسی راهی جز مبارزه برای نابودی قطعی کل نظام حاکم وجود ندارد.

تجربه شکست قیام بهمن و استمرار حاکمیت امپریالیستی و اعمال تنگین رژیمی که این بار با ایدئولوژی مذهبی، شرایط فقر و نابسامانی و سرکوب و اختناق را بر توده های ما مستولی ساخته است، صحت حکم انقلابی آن دلیران را به اثبات میرساند.

در طول ۲۰ سال سلطه خونین جمهوری اسلامی، کارگران و توده های ستمدیده ایران لحظه ای از مبارزه باز نایستاده اند. چشم انداز این مبارزه در تحلیل نهایی نمیتواند چیزی جز استقلال و آزادی و رفاه برای همگان باشد که تنها با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و قطع کامل سلطه امپریالیست ها از ایران میسر است. با اینحال سرکوب سیستماتیک مبارزات توده ها که از پاکبازی یک جنبش سراسری تحت رهبری قدرتمند انقلابی جلوگیری نموده، شرایط را برای اشاعه گرایشات فرمستی تسهیل ساخته است.

در بستر چنین واقعیتی است که امروز شاهد رشد و گسترش دیدگاه ها و تحلیلهایی هستیم که در تقابل با آموزش های انقلابی رزمندگان سیاهکل و تجربه خونین توده ها در قیام بهمن، از امکان رشد روندهای دموکراتیک در زیر سلطه دیکتاتوری جمهوری اسلامی سخن گفته و بدینوسیله خاک بر چشم توده ها میباشند. امروز در شرایطی سالروز رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن را پاس میداریم که به دنبال "انتخابات" دوم خرداد، نیروها و اقارادی با تکیه به ایده آلیستی ترین منطق ها در تلاشند انتخاب خاتمی یعنی یکی از جلدان رژیم به مقام ریاست جمهوری دیکتاتوری حاکم را به بهانه اینکه او از "حاکمیت قانون" سخن میگوید، نشانه ای بر امکان برقراری دموکراسی در ایران زیر سلطه جمهوری اسلامی جا بزنند.

اما نگاهی به برنامه ها و حتی ادعاهای خاتمی و همچنین به سوابق و عملکردهای گذشته او نشاندهنده بی پایگی کامل چنان ادعاهایی است.

اولاً "حاکمیت قانون" ادعایی خاتمی، حداکثر اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی است. قانونی که با پذیرش ولایت مطلقه فقیه و تمرکز قدرت تصمیم گیری در ید "ولی فقیه"، به دیکتاتوری بورژوازی در ایران رسمیت بخشیده و به بیشرمانه ترین شکل اراده توده ها را فاقد ارزش قلمداد مینماید. میدانیم که خاتمی خود تاکید نموده است که "در جمهوری اسلامی دفاع از قانون یعنی دفاع از ولایت فقیه".

ثانیا، خاتمی فردی نیست که از آسمان نازل شده است. او بیش از دهسال در جمهوری اسلامی در مسند وزارت بوده است؛ در زمان جنگ امپریالیستی ایران و عراق وی به عنوان یکی از وزرای کابینه موسوی مسئول "ستاد تبلیغات جنگ" بود. مسئول همان ستادی که دسته دسته از نوجوانان و جوانان کشور را با کلید بهشت روانه میادین مین میکرد. جناب مزدور خاتمی در کابینه رفسنجانی مقام وزیر ارشاد را اشغال نمود. در این مقام، توجیه جنایتها، فجایع و کشور فروشی های "سردار سازندگی" وظیفه اصلی وی بشمار میرفت. اتفاقا پس از ارائه اینگونه خدمات ارتجاعی در پست وزارت ارشاد بود که از سوی خامنه ای به عضویت "شورای تشخیص مصلحت نظام" گمارده شد تا این بار تمامی توانایی های خود را در یکی از بالاترین مراجع قدرت، در جهت تحکیم سلطه جمهوری اسلامی و حفظ نظام استثمارگرانه موجود بکار گیرد. اینها البته تنها بیانگر گوشه کوچکی از پرونده تنگین رئیس جمهور جدید میباشد. ولی حتی همین حد نیز با قاطعیت گویای آنست که روی کار آمدن خاتمی که نه با انتخاب توده ها - آنطور که در تبلیغات همراه کننده ادعا میشود- بلکه با انتصاب رژیم صورت گرفت، هیچ سنجیتی با روندهای دموکراتیک در جامعه ما ندارد.

انتصاب خاتمی به مقام ریاست جمهوری و تبلیغات فریبکارانه وسیعی که میکوشد او را رئیس جمهور "میان رو" و بطور کلی تافته ای جدا بافته از رژیم مرتجع جمهوری اسلامی جابزند، اهداف مفروضه بس گسترده ای را تعقیب نمایند. از جمله، انتصاب خاتمی و تجدید سازمان دستگاه رهبری رژیم در شرایطی صورت گرفته است که منافع بخشهایی از سرمایه جهانی آرایش چهره جمهوری اسلامی را می طلبند. بیهوده نیست که از اولین اقدامات رئیس جمهور باصلاح میان رو کوشش در علنی کردن رابطه با دولت امریکا تحت پوشش ضرورت گفتگو بین تمدن ها قرار گرفت.

بنابراین در تقابل با تبلیغات فریبکارانه ای که سعی دارد با توهم پراکنی چهره جنایتکار جمهوری اسلامی را بزرگ نموده و برقراری دموکراسی و یا به قول خودشان گسترش روندهای دموکراتیک را در زیر سلطه ارتجاعی این رژیم امکان پذیر جلوه دهد، ما به درسها و تجارب مبارزات خونین خلقهای مبارز ایران تکیه میکنیم؛ و از رزمندگان سیاهکل می آموزیم که برای رسیدن به آزادی و دموکراسی جز نابودی سلطه امپریالیسم و سرمایه داری تا مغز استخوان وابسته به امپریالیسم هیچ راه دیگری وجود ندارد. براین اساس تاکید ما آن است که بدون اینکه اجازه دهیم ملبه دستگاههای مفروض ضدانقلابی قرار گیریم باید نوک پیکان مبارزه خود را بر علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی با همه مزدوران ریز و درشتش و اربابان امپریالیست آنها قرار دهیم.

با گرامیداشت یادمان رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن، توجه همه نیروهای مبارز را به این واقعیت جلب میکنیم که در شرایطی که توده های ستمدیده ایران زیر شدیدترین سرکوبها و ددمنشی های رژیم* به هر وسیله ای برای تشدید مبارزات خود متوسل میشوند، این وظیفه نیروهای مبارز در خارج کشور است که ضمن حمایت از مبارزات عادلانه توده ها، مجموع انرژی های پراکنده و متفرق خود را در یک جا جمع آوری نموده و به این وسیله مبارزه بر علیه رژیم را تشدید و آنرا هرچه موثرتر بسازند. بنابراین در سالروز دو روز بزرگ تاریخی، ما همه نیروهای انقلابی و مبارز را به همکاری و اتحاد عملهای مبارزاتی سیستماتیک در جهت سرنگونی رژیم خون آشام و مرتجع جمهوری اسلامی دعوت میکنیم.

درد بی پایان به شهدای به خون خفته قیام بهمن و رزمندگان رستاخیز سیاهکل!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

برقرار باد اتحاد تمامی نیروهای انقلابی و خلقهای سراسر ایران!

با ایمان به پیروزی، راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

بهمن ۷۶

تصحیح و بوزش

سرمقاله پیام فدایی شماره ۱۶ "تابودی نظام، شرط رهایی توده ها" اشتباهها بسا عنوان "تابودی نظام، شرط راه رهایی توده ها" به چاپ رسیده بسود که بدینوسیله ضمن تصحیح اشتباه فوق از خوانندگان پیام فدایی بوزش می طلبیم.

جاودان باد خاطره تمامی شهدای بخون خفته خلق!

گزارشی از برگزاری مراسم یادمان رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن در لندن

خودمان نیازمند بررسی کارنامه یک هزار و دویست ساله شعر فارسی پس از اسلام هستیم.

م- آزر در توضیح و تشریح چرایی برگزیدن نام "آذرخش سیاهکل و توفان بهمن" برای سخنرانی اش افزود: گزینش تعبیر آذرخش برای سیاهکل و توفان برای انقلاب بهمن، از سوی من به این اعتبار است که آذرخش حضورش توأم است با درخشش و "سرودی بلند که در آسمان میگذرد" و بلافاصله باران است که زمین های تشنه را سیراب میکند، آذرخش هشدار دهنده و بیدار کننده مردم است و باران زار و باران خود برآورنده سبزینه و شادابی است. اما توفان، ضمن اینکه مهاجم است و ویرانگر، این ویژگی را نیز دارد که اهل تمیز نیست. کور است به کوخ و کاخ، یکسان می توفد. فضا را تیره میدارد. من به این اعتبار، که رهبری قیام به دلایل تاریخی و سیاسی به دست روحانیت رفته است، تعبیر توفان را برای انقلاب مناسب یافتم. نعمت میرزا زاده اضافه کرد که تصویر سیاهکل در شعر امروز ایران توأم است با ستایش، امید، حماسه و همدلی با پیشگامان، بارنگهای شفاف و روشن و گاه در فضایی ارغوانی و آمیخته به دود مسلسل. تصویر انقلاب بهمن اما در شعر امروز پیشرو ایران - در نخستین نمونه ها - توأم است با شگفتی، تلخی، خشم، هشدار به خلق و نفرت از قدرت یافتگان با رنگهای خاکستری و سیاه.

م- آزر بعد از توصیف هنرمندانه ای که از این دو رویداد بزرگ تاریخی ارائه داد به "تفاوت های فراوان" در برداشتها و "تلقیات" روشنفکران ایران" از این وقایع تاکید کرده و افزود "تفاوت فراوان تصویر سیاهکل و بهمن در شعر شاعران پیشرو ایران و مقایسه آنها نشان دهنده تلقی وجدان اجتماعی روشنفکران ایران نسبت به این دو حادثه تاریخی است.

م- آزر آنگاه به بازخوانی و مقایسه شعرهای احمد شاملو، اسماعیل خویی، شفیق کندکلی، سعید سلطان پور، سعید یوسف و خودش درباره سیاهکل و اشعار همین شاعران درباره انقلاب بهمن پرداخت. او از احمد شاملو بخشی از شعر "ضیافت" و شعر "در این بستان" از اسماعیل خویی

به مناسبت فرارسیدن بیست و هشتمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و بیست و یکمین سالروز قیام پرشکوه بهمن، مراسم با شکوهی توسط چریکهای فدایی خلق ایران در لندن برگزار شد. این مراسم که "یادمان رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن" نام داشت با استقبال درخوری روبرو شد و شمار کثیری از ایرانیان آزاده و مبارز مقیم لندن در آن شرکت کردند.

در آغاز پس از اعلام برنامه، پیام چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت دو روز بزرگ تاریخی توسط یکی از رفقا قرائت شد. در این پیام پس از مرور نقش تاریخی عظیم سیاهکل و در تداوم آن قیام توده ها در تاریخ معاصر مبارزات کارگران و زحمتکشان ما بر علیه امپریالیسم و بورژوازی وابسته، چریکهای فدایی خلق تمامی نیروهای مبارز و انقلابی را به اتحاد عمل گسترده مبارزاتی به منظور تشدید مبارزه بر علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی دعوت کرده بودند.

بخش بعدی برنامه به سخنرانی و شعرخوانی شاعر مبارز و یکی از چهره های برجسته شعر ایران نعمت میرزا زاده (م- آزر) اختصاص داشت. او در میان تشویق شدید حضار برنامه خود را زیر عنوان "تصویر آذرخش سیاهکل و توفان بهمن در آینه شعر فارسی" ارائه داد. م- آزر تجلیل از دو واقعه بزرگ تاریخی یعنی حماسه سیاهکل و قیام توده ای بهمن را با شعری از سعید یوسف آغاز کرد:

شد سرخ گلی برپیر و در این گل پست
زان نکهت گل بوی دلآویزی هست
کو تا که ببیند از پس این همه سال
باهرکه نشینم شود از بویش مست

م- آزر سپس در توضیح اهمیت شعر در عرصه هنر فارسی گفت: شعر در میهن ما، در قلمرو زبان فارسی تنها یک هنر نیست. از کائنه های زردشت، از فراسوی هزاره ها تا امروز شعر در ایران، هنر غالب بوده است. بازتاب دهنده هستی اجتماعی ما بوده است. شعر فارسی هنوز همچنان مهمترین رسانه و شناسه فرهنگی ماست. چندان که برای شناخت تاریخ، بویژه تاریخ تحولات فرهنگی

شعر "در آئینه سپیده دمان و آمیزگان تخمه چنگیز و دودمان لیوجهل"، از شفیق کندکلی "آن عاشقان شرزه" و "بناز پیر"، از سعید سلطانپور "عزل برای دلآوران" و از سعید یوسف "ماگم نخواهیم شد" و از خودش شعرهای "توبر" و "آئینه دق" را با توضیحاتی خواند و سرانجام سخنرانی اش را با تجلیل از "سیمین بهبهانی" و با قرائت شعر "گولی وار" این شاعر به پایان برد.

سخنرانی و شعرخوانی م- آزر با تشویق بسیار گرم حضار روبرو شد. در این میان جمعیت یکصد از آقای آزر خواست تا شعر "سحوری" را بخواند. م- آزر با پذیرش این درخواست شعر زیبای "سحوری" را که در محکومیت رژیم ضدحکلی شاه و جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی سروده شده را به نحو زیبایی قرائت کرد و در میان تشویق دیگر باره جمعیت به برنامه خود پایان داد.

پس از شعرخوانی میرزا زاده نوبت به گروه موسیقی "نیسان" از مرکز فرهنگی خلق رسید و هنرمندان جوان و مبارز این گروه با اجرای ترانه سرودها و آهنگهای گرم به زبانهای ترکی، کردی و آذری به مراسم شور بیشتری بخشیدند.

بعد از گروه نیسان، گروه موسیقی LATIN FIESTA در دنباله برنامه به هنرنمایی پرداخت و با اجرای آهنگهای شاد از کشورهای مختلف امریکای لاتین، باعث شد که تعدادی از جمعیت به رقص و پایکوبی در سالن بپردازند. با پایان برنامه گروه امریکای لاتین نیم ساعت تنفس اعلام شد.

بخش دوم برنامه با هنرنمایی ناهید آغاز شد. این خواننده با استعداد بدون اینکه از آلات موسیقی استفاده کند با صدای گرم و زنده خویش تمام سالن را زیر طنین ترانه سرودهایش در آورد و خاطره سالهای اولیه پس از انقلاب ۵۷ را زنده کرد. نوای گرم ناهید با همراهی جمعیت روبرو شد و پس از پایان برنامه او بشدت از سوی حاضرین مورد تشویق قرار گرفت. با پایان برنامه ناهید، گروهی از رفقای آلمان بر روی صحنه آمدند و نخست دکلمه های زیبایی را در ستایش از رزمندگان سیاهکل و در ستایش از بیکار و مبارزه با اهریمن و نکوش سکوت و تسلیم اجرا کردند. این رفقا با اجرای تئاتری که موضوع آن بر مبنای یکی از اشعار انقلابی خسرو گل سرخی به نام "یک با یک

برابر نیست" ساخته شده، به شور و گرمی مراسم افزودند.

پس از پایان برنامه رفقای آلمان، پیامهای همبستگی از سوی جبهه آزادیبخش خلقهای انقلابی ترکیه و سازمان کارگران انقلابی ایران "راه کارگر" قرائت شد.

در قسمت بعدی برنامه نوبت به هنرمند خلقی قبرس، حمزه آرگات رسید. او با نواختن ساز دهنی و گیتار در یک زمان، چندین شعر و ترانه سرودهای مردمی مدیریتانه را اجرا کرد که مورد استقبال حاضرین قرار گرفت.

در انتهای برنامه بار دیگر گروه LATIN FIESTA به روی صحنه آمد و با اجرای آهنگهای شاد امریکای لاتین و رقص و پایکوبی جمعیت مراسم را به پایان برد. یادمان رستاخیر سیاهکل و قیام بهمن یکی از برنامه های موفق چندساله اخیر بود که خاطره جانبازی های رفقای سیاهکل و دلوریهای توده های قیام کننده در قیام بهمن را به گرمی پاس داشت.



آنان به نابودی قسم برخاسته، جوانان و آزادی را برای همه می خواستند

نوبر



"..... جنگل چشید طعم تبر را....."

- میمون بیر، قهقه سر داد.

"..... اما چه پاک

جنگل

امسال

آن میوه مبارک ممنوع را جوانه برآورد

پیوندها گرفت سرانجام....."

- در خون طپیده گرگ جوان داد پاسخش.....

م- آژرم

مشهد- اسفند ماه ۱۳۴۹

"درباره مبارزه مسلحانه"

متن سخنرانی "جوزه ماریا سیسون"

از بنیانگذاران حزب کمونیست فیلی پین

در مراسم گرامیداشت سالگرد رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن در هلند مییاشد که پیام فدایی در اینجا به درج آن مبادرت می ورزد

دولت بعنوان یک نیروی سرکوب امکان دارد که هم از آزادی استثمار طبقات محکوم بهره مند شود و هم با استفاده انحصاری از وسایل تحمیل عقاید مانند مدارس، رسانه های جمعی، کلیسا و نهادهای دیگری مانند رقابت انتخاباتی، جریانات قانونگذاری و غیره به حفظ نظم اجتماعی نائل شود.

دولت ارتجاعی دستگاههای سرکوبش را بر علیه افراد، سازمانها، طبقات و مردمی که خواسته های اساسی انقلابی را مطرح ساخته و در یک جنبش انقلابی بر علیه بنیادهای سیستم حاکم شرکت مینمایند، بکار میگیرد. در سالهای ۱۹۶۰، همین که جنبش دمکراتیک و قانونی کارگران، دهقانان و جوانان در فیلیپین دوباره اوج گرفت، تلاش های روزافزونی توسط امریکا و حکومت مائیلیا صورت گرفت که با زور به مقابله با جنبش مذکور بپردازند.

هنگامی که مبارزان جنبش توده ای نیاز به حزب انقلابی پرولتاریا و آغاز مجدد مبارزه مسلحانه انقلابی را تشخیص دادند و به تبع آن حزب کمونیست فیلیپین دوباره برقرار گردیده و ارتش نوین خلق به وجود آمد، دولت ارتجاعی وقت، عملیات بیرحمانه ای را جهت سرکوب آغاز نمود. آنها ترجیح دادند قهر ضدانقلابی را بکار گیرند تا اینکه به اصلاحات اساسی جهت برآوردن خواسته های اساسی و انقلابی خلق بپردازند. دولتی که به خواسته های انقلابی خلق بسطور قهر آمیز و اکثراً نشان میدهد، مستحق سرنوینی توسط انقلاب مسلحانه است. در تاریخ بشریت، دولت سرمایه داری انحصاری، بدترین نوع دولت ارتجاعی است. زیرا علاوه بر اینکه بعنوان وسیله ای برای استثمار پرولتاریای بومی و تصاحب کار اضافی بکار میرود، همچنین برای کسب منافع بیشتر در راستای تسلط امپریالیستی بر دیگر خلقها، با پرداخت وام، آنها را مقروض به خود میسازد. قرن بیستم آغشته به خون خلقهایی است

طبقه حاکمه در جامعه قدیمی، همواره قهر ضدانقلابی را بر علیه طبقه پیشرو در حال قیام و مردمی که خواستار تغییر انقلابی هستند، بکار میگیرد. بنابراین، سیستم جدید اجتماعی فقط بر اساس انقلاب مسلحانه ای که توسط طبقه در حال کسب قدرت و بقیه مردم اعمال میشود، میتواند شکل بگیرد.

در طی انقلاب بر علیه نظم فئودالیتیه، سرمایه داری صریحا نیاز قهر انقلابی را تشخیص داد و از آن برای کسب قدرت سیاسی قویا استفاده نمود و پس از تبدیل شدن به طبقه حاکمه، برای تحت انقیاد در آوردن پرولتاریا و بقیه مردم از قدرت دولت استفاده کرده و هر حرکت انقلابی پرولتاریا را سرکوب نموده است.

تحت تاثیر ایده ها و اعمال انقلابی پرولتاریا، سرمایه داری و تئوریسین ها، مبلغین و سیاستمداران اش این واقعیت تاریخ را ظاهرا بدین شکل جلوه میدهند که سرمایه داری قدرت سیاسی را از طریق قهر انقلابی بدست آورده است و اگر این قدرت را بر علیه پرولتاریا حفظ کرده است، بواسطه قهر ضدانقلابی پرولتاریا است. سرمایه داری، دولت را به عنوان پدیده ای ماورای طبقات و یا محصولی بدون وابستگی طبقاتی از قرارداد داوطلبانه اجتماعی و یا دستگاه قانونگذار در میان مردم، معرفی مینماید و با این کار منافع طبقاتی استثمار را از چشم تمام مردم پنهان میسازد. در نتیجه فریبی مداوم وجود دارد که دولت را بعنوان آفریده ای آسمانی و یا تحقق اندیشه توسعه یافته معرفی مینماید.

در یک جامعه طبقاتی استثمار، دولت اساسا یک وسیله فشار طبقاتی و دیکتاتوری طبقاتی در دستهای طبقه مسلط استثمارگر است که خود از ارتش، پلیس، دادگاهها و زندانها تشکیل یافته است و همه اینها توسط طبقه حاکم بر علیه طبقه محکوم بکار گرفته شده اند. برای طبقه حاکم فقط در سایه

رفقا و دوستان!

از اینکه افتخار صحبت در حضورتان را به من داده اید، از شما تشکر مینمایم. همچنین در گرامیداشت سالروز تاسیس سازمانتان، گرمترین درودهای همبستگی با شما را، تقدیم میدارم.

من کارهای بزرگ سازمانتان را به شما تبریک گفته و موفقیت های بیشتری را در پیشبرد مبارزه انقلابی پرولتاریا و خلق ایران، برایتان آرزو مندم.

امیدوارم آنچه که ارائه مینمایم بتواند اندکی موثر واقع شود چرا که من موضوع مبارزه مسلحانه انقلابی را در زمینه عمومی تاریخ جهان و بویژه در زمینه تاریخ فیلیپین مورد بررسی قرار میدهم و این با شماس است که همین موضوع را در زمینه تاریخ ایران و مقتضیات حاکم بر آن بررسی نمائید.

موضوع مورد بحث دارای اهمیت قاطع تئوریک و پراتیک مییاشد. قبل از مبادرت به مبارزه مسلحانه، انقلابیون در اولین مرحله تشخیص میدهند که چرا نیاز به مبارزه مسلحانه انقلابی وجود دارد. انقلابیون در هدف قرار دادن انقلاب اجتماعی، این واقعیت های از پیش موجود را در نظر میگیرند که از یک سو شرایط ستم و استثمار حکمفرماست و از سوی دیگر سیستم تثبیت شده زور و قهر، موسوم به دولت وجود دارد.

در هر جامعه طبقاتی استثمار، خواه برده داری، فئودالیتیه و یا سرمایه داری، دولت عالیترین شکل سازمان سیاسی است که مشخصه طبقاتی اش توسط طبقه حاکم استثمارگر تعیین شده است و برای مجبور کردن طبقات دیگر به اطاعت و فرمانبرداری، مورد استفاده قرار میگیرد.

در تاریخ تمدن هنوز نمونه ای وجود ندارد که یک شکل از جامعه طبقاتی استثمار بدون قهر انقلابی به شکل بالاتر جامعه طبقاتی جایگزین شده باشد.

که توسط قهر عنان گسیخته دولتهای امپریالیستی بر علیه آنان و دو جنگ جهانی میان امپریالیستها مورد سرکوب قرار گرفته اند. جنگ سرد میان امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی همچنین خسارات سنگینی را بر مردم جهان تحمیل کرد.

یک تهاجم ایدئولوژیک امپریالیستی وجود داشته که این ایده را در میان دیگران رواج میدهد که انقلاب اجتماعی بدون سرنگونی قهر آمیز طبقه ارتجاعی حاکم امکانپذیر بوده و انقلاب مسلحانه دیگر کار ساز نیست. ایده مذکور در مقابل این ایده انقلابی قرار میگیرد که فقط در نتیجه تصرف قدرت سیاسی توسط مترقی ترین طبقه در یک دوره تاریخی معین است که انجام انقلاب اجتماعی میسر میگردد.

در تهاجم ایدئولوژیک سرمایه داری و امپریالیسم در سالهای ۱۹۹۱-۱۹۸۹، نتولیر الها و سوسیال دمکراتها انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه را به عنوان یک تجربه غیر ضروری معرفی نمودند و نه به عنوان شیوه ای ضروری که سرمایه داری توسط آن پیروزی تاریخی اش را بر علیه حاکمیت فئودالیت را ممکن ساخته و راه را برای حاکمیت سرمایه داری صنعتی هموار نمود. همچنین تجزیه احزاب و رژیمهای رویزیونیست حاکم بعنوان سقوط سوسیالیسم معرفی گردید. چیزی که در واقع اوج تکامل تدریجی و مسالمت آمیز سوسیالیسم به واسطه سرمایه داری بوروکرات به سرمایه داری عریان بود. این پروسه نسبتا بدون قهر انجام گرفت زیرا که انحطاط طولانی یک شکل عالیتر جامعه به یک شکل پائین تر آن بود.

ایده های ضدانقلابی نتولیر الیسم، پوپولیسم و سوسیال دمکراسی رایج که توسط عناصر خرده بورژوازی حمایت میشوند در وضعیت فیلیپین عقیم و بی تاثیر هستند. سیستم نیمه فئودال و نیمه مستعمره حاکم در فیلیپین به قدری فاسد بوده و بحران مزمن اش آنچنان با سرعت در حال بدتر شدن است که هیچ بحثی و هیچ اقدام متقابل موثری نمیتواند توسط نیروهای ارتجاعی بر علیه انقلاب در حال تداوم مردم که توسط پروتاریا رهبری شده و توسط تئوری مارکسیسم-لنینیسم هدایت میشود، صورت بگیرد.

بحران داخلی سیستم حاکم هیچ تخفیفی نمیتواند بیابد. این بحران از بنیادهای یک اقتصاد

کشاورزی، نیمه فئودال و ماقبل صنعتی فیلیپین ناشی میشود که صحیفه ای از سیستم سرمایه داری جهانی است. بحران داخلی بخشی از انحطاط دامنه دار در اکثر کشورهای جهان سوم و در کشورهای بلوک شوروی سابق است که بواسطه سرمایه گذاریهای ناموزون اقتصادی، توسط کشورهای سرمایه داری صنعتی، دوره های روبه زوال تجارت و فشارهای روبه افزایش و امهای خارجی همراهی میشود.

در نتیجه جهانی ساختن سرمایه توسط سیستم نو استعماری، رکود کشورهای در حال توسعه و یا کمتر توسعه یافته، بر روی اکثر کشورهای صنعتی سرمایه داری که در حال حاضر اگر نه در حال رکود بلکه در حال پسرفت مداوم هستند، انعکاس می یابد. تمایل شرکتهای انحصاری به افزایش بارآوری و نرخ سود از طریق کاربرد تکنولوژی بالا، در حال عمیقتر و شدیدتر ساختن بحران اضافه تولید در سیستم جهانی سرمایه داری است.

در حال حاضر یک بی نظمی نوین جهانی وجود دارد. در بسیاری از کشورهای جهان سوم، در کشورهای بلوک شوروی سابق و در اکثر کشورهای صنعتی سرمایه داری، یک آشوب اجتماعی وجود دارد. ما، یکبار دیگر در شرف انقلاب اجتماعی در چندین کشور و چندین قاره هستیم. ما، در حال ورود به یک دوره جدید از مبارزه انقلابی در جهان میباشیم. شرایط بین المللی برای انقلاب مسلحانه فیلیپین بطور فزاینده ای مساعد میباشد.

قهر انقلابی و قهر ضدانقلابی در تاریخ فیلیپین

این قانون آهنین تاریخ است که ستم و استثمار، مقاومت را به وجود می آورد. تاریخ فیلیپین و شرایط حاکم بر آن بطور کافی این حقیقت را اثبات میکند. هر دوره از تاریخ فیلیپین به خاطر توسعه قهر بطور ریشه ای و پراهمیت از دوره دیگر متمایز میگردد. شرایط اجتماعی مردم در هر دوره، توسط نوع قدرت سیاسی و اقتصادی مسلط و همچنین برآیند توازن مبارزه نیروهای انقلاب مسلح و ارتجاع مسلح تعیین شده است.

۱- استعمار اسپانیا در قرن شانزدهم، فیلیپین را توسط نیروهای نظامی تسخیر نمود. از آنجایی که ساکنین بومی در جوامع متفاوت قبیله ای و برده

داری و پدر شاهی در مجمع الجزایر بسر میبردند، فاتحین توانستند تاکتیک "تفرقه بینداز و حکومت کن" را بر مردم بومی اعمال نمایند و نیروهای نظامی را در یک منطقه به تقویت نیروهای اسپانیایی فراخوانده و در منطقه دیگر به سرکوب مقاومت مردم بگمارند.

اسپانیا، در طی بیش از ۳۰۰ سال حکومت استعماری، برای تحمیل حاکمیت خویش بر مردم، بطور سیستماتیک از نیروی شمشیر استفاده کرده و یک جامعه فئودالی استعماری بنا نمود. استعمار اسپانیا برای تداوم ستم و استثمار، میبایست یک سیستم متمرکز اداری و گسترده در میان تمام مردم، داشته باشد. استعمارگران ندانسته مردم استعمار شده را به مقاومت در مقابل ستم و استثمار سوق دادند.

از قرن شانزدهم مقاومت های قهر آمیز مردم بطور پراکنده و خودبخودی و در محدوده های زمانی و مکانی مختلف بروز نمود. با اینکه این مقاومت ها توسط استعمارگران سرکوب میشد، منتهی به اوج گیری مبارزات قهر آمیز مردم و یک آگاهی ملی ضد استعماری، ضد نژادگرایی و ضد فئودالی منجر میشد.

۲- جهش کیفی در سال ۱۸۹۶ اتفاق افتاد. وقتی که، انقلاب فیلیپین زیر پرچم "کاتی پونان" شعله ور شد. خواسته انقلاب عبارت بود از استقلال ملی از اسپانیا و آزادی اجتماعی دهقانان از سیستم مذهبی حاکمیت فئودالی که بزرگترین زمین داران بودند.

این جهش کیفی تنها در ارتقاء شورش های خودبخودی توده ای منطقه ای به انقلاب مسلحانه آگاهانه و در سطح ملی علیه حاکمیت استعماری خلاصه نمیشد، بلکه تغییری کیفی از خط رفرمیستی و تبلیغاتی "خوزه ریزال" به خط انقلاب مسلحانه "آندرس بونی فاسیو" و "کاتی پونان" بود.

به هر حال، انقلاب ۱۸۹۶ فیلیپین بطور ایدئولوژیک، از نوع قدیمی و دمکراتیک بورژوا لیبرال بود و توسط بورژوازی نوظهور رهبری میشد. ارزش نهایی این انقلاب این بود که یک درک انقلابی از حاکمیت ملی و دمکراسی برای ما به جا گذاشت.

بدون این میراث که با خون نیاکان مان تقدیس شده بود، و بدون این قهر عادلانه ملت فیلیپین علیه قهر

ناعادلانه ستمگران خارجی ما اکنون از جایگاه بسیار پائین تری در جامعه ملل برخوردار بودیم. اما اکنون میتوانیم به خود بیاییم که اولین ملتی در آسیا هستیم که خود را از شر استعمار رهایی داده است.

۳- پس از پیروزیمان بر استعمار اسپانیا، ایالات متحده آمریکا بخاطر نیروی نظامی برتر خویش از سویی و به دلیل بی کفایتی های ایندولوژیک و نارسایی های استراتژیک و تاکتیکی حکومت و ارتش انقلابی فیلیپین از سوی دیگر، توانست به طور موفقیت آمیزی در فیلیپین مداخله کرده و آنرا تسخیر نماید.

در دوران جنگ آمریکا و فیلیپین که در سال ۱۸۹۹ آغاز شد، متجاوزین آمریکایی نزدیک به یک دهه خلق فیلیپین را از طرق مختلف جنگ، کوچ اجباری، محاصره غذایی و اشکال وحشیانه دیگر از میان بردند. در همان زمان، ایالات متحده، در جهت ایجاد انشقاق در صفوف انقلابیون، از شعار نیک خواهانه و مذاکرات صلح استفاده نمود.

نیروی امپریالیستی جدید میتوانست بر راحتی ایندولوژی لیبرال رهبری انقلاب را در اختیار خود قرار دهد. این نیروی جدید بر راحتی از شعارهای لیبرالیستی نیز استفاده کرد و توانست اعتبارات زیادی به رهبران لیبرال بدهد. از طرف دیگر قدرت امپریالیستی جدید نظیر ایالات متحده در خیال موضع برتری نسبت به استعمار کهن اسپانیایی قرار داشت که قادر بود به خواستهای رفرمیستی که پیش از انقلاب مسلحانه از پارلمان اسپانیا درخواست شده بود، گردن نهد.

۲- ایالات متحده آمریکا بواسطه جنگ موفقیت آمیز تجاوزگرانه اش قادر شد که فیلیپین را تحت حاکمیت استعماری خویش قرار داده و به تغییر فیلیپین به یک جامعه نیمه فئودال، تحت سلطه بورژوازی بزرگ کمپرادور داخلی یا بومی و یک طبقه زمیندار خمتگذار به قدرت استعماری نوین، آغاز نماید.

بورژوازی بزرگ کمپرادور از طریق توسعه تجارت با کشورهای سرمایه داری صنعتی رشد نموده و با طبقه زمیندار تشریک مساعی داشت. تعداد دهقانان از میزان بیش از ۹۰ درصد جمعیت به ۸۰ درصد کاهش یافت. پرولتاریای صنعتی در میزان قابل توجهی به عنوان طبقه ای تحت

استعمار شدید، پدیدار گردید. همچنین اقشار میانی جامعه بخصوص خرده بورژوازی شهری و بورژوازی متوسط در بعدی بسیار وسیعتر از قبل از قرن نوزدهم افزایش یافت.

مشکلات حاکمیت فئودالی و خارجی همچنان برقرار بود و علت قیام های قهرآمیز در هر دهه بود. در سال ۱۹۳۰، حزب کمونیست فیلیپین در راستای یک مبارزه قانونی بنیان نهاده شد ولی بزودی توسط ماموران استعماری آمریکا سرکوب گردید و همان اندازه که رکود جهانی بیشتر شده و جنگ امپریالیستی نمودار میگردد، مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و سرمایه داری بزرگ و همچنین بین دهقانان و طبقه زمیندار شدیدتر میشود.

۵- در اوایل سال ۱۹۴۲، فیلیپین به اشغال نیروهای متجاوز فاشیسم ژاپن درآمد. در ۲۹ مارس ۱۹۴۲، حزب مرکب از احزاب کمونیست فیلیپین و سوسیالیست، "هوک بالاهاپ" یا "ارتش خلق ضد ژاپن" را تشکیل داد.

با مبارزه مسلحانه بر علیه ژاپن، جنبش انقلابی قادر شد "قدرت سیاسی سرخ" را بنا نهاده و اصلاحات ارضی را در منطقه "لوزن مرکزی" به اجرا درآورد. اگر سیاست اپورتونیست راست مبنی بر عقب نشینی برای دفاع وجود نداشت، چیزی که جنگ چریکی را از طریق پراکندگی مطلق تیمهای کوچک مسلح ۳ تا ۵ نفره به ضعف کشانید، نیروهای انقلابی میتوانستند پیروزیهای بزرگتری را کسب نمایند.

در هر حال، به مبارزه مسلحانه مبادرت شده و سازماندهی مستحکم توده ای انجام گرفته بود. مردم قدرت سیاسی را بدست آورده و اصلاحات ارضی و دیگر اصلاحات اجتماعی را انجام دادند. مقارن پایان اشغال ژاپنی ها نیروهای انقلابی از تمرکز نیروهای ژاپنی در منطقه "کوردی لرا" استفاده کرده و به تهاجم عمومی در منطقه "لوزن مرکزی" ادامه دادند. آنان قادر به تصرف قدرت در مراکز شهرداری چندین استان در منطقه "لوزن مرکزی" بودند.

۶- در جریان تسخیر مجدد فیلیپین پس از جنگ دوم جهانی، نیروهای نظامی آمریکا به همراه نیروهای چریکی طرفدار آمریکا و نیروهای پلیس طرفدار ژاپن و همچنین گاردهای شهری سازمان یافته توسط زمینداران، از طریق قتل عام و دیگر

اعمال وحشیانه، نیروهای انقلابی را سرکوب نموده و مجددا قدرت زمینداران را بر منطقه "لوزن مرکزی" برقرار ساختند.

ایالات متحده آمریکا اقدام به اعطای استقلال ظاهری به فیلیپین نمود و بدین ترتیب فیلیپین را به یک نیمه مستعمره یا نومستعمره تبدیل ساخت. دیکتاتوری طبقاتی توانان بورژوازی بزرگ کمپرادور و زمینداران، بر تمامی مردم اعمال میشد. سیاستمداران دو طبقه استثمارگر مستقیماً برای اداره ملی فیلیپین مسئولیت یافتند.

اما آمریکا مطمئن بود که حق اموال، پایگاههای نظامی و کنترل بر نیروهای نظامی فیلیپین توسط وابسته ساختن آن برای برنامه ریزی استراتژیک، آموزش، تعلیم افسران، تدارکات و غیره را برای خود حفظ کرده است.

۷- رهبری حزب مرکب از احزاب کمونیست و سوسیالیست، به خاطر دارا بودن خط اپورتونیسم راست "صلح و مکراسی" و خوش آمدگویی به بازگشت نیروهای آمریکا و حکومت "مشترک المنافع"، "هوک بالاهاپ" یا "ارتش خلق ضد ژاپن" را، از ادامه مبارزه مسلحانه انقلابی بازداشت.

بواسطه ضربات سخت و خونین بر نیروهای انقلابی و مردم، و عزل نمایندگان قانونگذار متعلق به "اتفاق دمکراتیک" "هوک بالاهاپ" یا "ارتش خلق ضد ژاپن" در سال ۱۹۵۰، به "ارتش رهایی بخش خلق" تغییر یافت. "حوزه لاوا" رهبری حزب مرکب قدیمی، باشتاب هرچه تمامتر، مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم آمریکایی "کیرنیو" را اعلام نمود.

لیکن مشی استراتژیک مبارزه مسلحانه اپورتونیسم چپ بود، که کل نیروهای مسلح "ارتش رهایی بخش خلق" یعنی فقط ۳۰۰۰ تنگذار آماده به خدمت، و آن هم در امتداد منطقه "سیرامادره" را، برای یک پیروزی سریع نظامی در مدت ۲ سال، فرا خواند. نیاز به انجام کار توده ای در میان زحمتکشان و افزودن نیروی مسلح در یک دوره طولانی مدت، رعایت نگردید. بحران سیستم حاکم خود دلیلی بود که رشد سریع حمایت خود به خودی توده ای باعث پیشروی به مناطق دیگر گردد. همچنین، انتظار میرفت گروههای "لاوزل" و "رودریگز" در "حزب ناسیونالیستا" در قیام شرکت کنند.

امروز کل نیروهای مسلح "ارتش نوین خلق" در میان مردم، با چندین هنگ، بیش از چندین گردان و گروهانهای بسیار، صدها دسته و بیش از صدها جوخه معادل است.

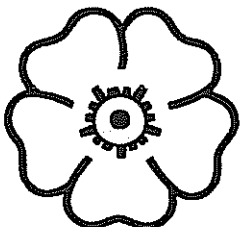
"ارتش نوین خلق" تقریباً در ۶۰ جبهه چریکی، در بخشهای اساسی تقریباً ۶۰ استان، صدها منطقه شهرداریها و حداقل در ۱۰ هزار بخش حضور دارد. یک جبهه چریکی از چند منطقه چریکی تشکیل یافته است. یک منطقه چریکی تقریباً سه اندازه یک منطقه شهرداری است.

"ارتش نوین خلق" در صورتی میتواند مبارزه مسلحانه انقلابی را بطور پیروزمندانه ای به پیش ببرد که توسط نهادهای قدرت سیاسی، سازمانهای توده ای و شعبه های محلی حزب مورد حمایت قرار گرفته و از واحدهای میلشیای محلی و واحدهای دفاع از خود، جذب نیرو نماید.

"ارتش نوین خلق" میتواندست به یک نیروی بسیار قدرتمند در دهه ۱۹۸۰ و حال حاضر تبدیل بشود، اگر اشتباهات نظامی اپورتونیسیم چپ و شورشگری وجود نداشت. چیزی که مسبب از میان بردن پایگاه توده ای انقلابی بدست نیروهای مسلح حاکمیت ارتجاعی گردید.

حزب کمونیست فیلیپین از سال ۱۹۹۲، جنبشی را در صفوف خویش و در جهت اثبات مجدد و اساسی مارکسیسم-لنینیسم، اصلاح اشتباهات و تقویت بیشتر تمام نیروهای انقلابی اش به پیش برده است. این جنبش در حال افزایش بیشتر خواست مبارزاتی و توانایی حزب کمونیست فیلیپین و خلق فیلیپین میباشد. "حزب کمونیست فیلیپین" نیاز قهر انقلابی در جهت سرنگونی سیستم استمگرانه و استثمار و همچنین برقراری یک سیستم جدید اجتماعی را تشخیص میدهد. سیستمی که خلق فیلیپین از استقلال ملی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، پیشرفت مادی و فرهنگی و صلح بهره مند خواهد شد.

مشکر



منطقه مساعد تروپیکال، امکانپذیر میباشد و در حالیکه دولت ارتجاعی هنوز در سنگر شهرها باقی مانده است، میتوان نهادهای انقلابی قدرت سیاسی را در مناطق روستایی سازمان داد.

۹- حتی قبل از حاکمیت مارکوس، دارو دسته حاکم، قانون حکومت نظامی را در سال ۱۹۷۲ اعلام نمودند. نیروهای مسلح دولت ضدانقلابی کمپرادورهای بزرگ و زمینداران، قبلاً در وحشیانه ترین عملیات سرکوب درگیر شده بودند.

"نیروی وظیفه لاین" و "نیروی وظیفه سارانای" هر یک با یک لشکر نیرو، یکی پس از دیگری و در دومین ناحیه از استان "تارلاک" از سال ۱۹۶۹ به بعد و در استان "ایزابل" از ۱۹۷۱ به بعد بر علیه تنها چند صد نفر مبارز "ارتش نوین خلق" به صف درآمده بودند.

اما، حزب کمونیست فیلیپین و "ارتش نوین خلق" درگیر یک جنگ چریکی با پایگاه توده ای هرچه وسیعتر و هرچه عمیقتر شده بودند. هنگامی که نیروهای دشمن برای یک منطقه متمرکز میشدند، اشغال مناطق مورد نظر و مناطق مجاور آن برایشان بسیار مشکل بود. و در نهایت مناطق بسیار وسیعی را نیز از دست میدادند.

بنابراین "ارتش نوین خلق" بطور سنجیده ای پایگاه توده ای اش را در مناطق روستایی و در یک مقیاس توده ای به خاطر داشتن فضایی وسیع جهت مانور، گسترش داده و مستحکم ساخته است. موفقیت آمیزترین صف بندی "ارتش نوین خلق" همیشه به این صورت بوده است که کمتر از یک سوم کل نیروهای مسلح برای بوجود آوردن یک مرکز ثقل با تمرکز نسبی و بیاری واحدهای پراکنده دیگر برای کارهای توده ای که حداقل دوسوم کل نیروهای مسلح را شامل میشود.

قانون حکومت نظامی از سال ۱۹۶۸ تا سال ۱۹۷۲ ثابت کرده است که تلاش برای از بین بردن جنبش مسلحانه انقلابی بیهوده است و این تلاشهای بیهوده صرفاً تعداد بیشتری از خلق را به مبارزه میکشانند. انتقال قدرت به رژیم به ظاهر دمکراتیک "آکینو" نیز بی نتیجه بودن سرکوب انقلاب مسلحانه را ثابت کرده است. "ژنرال راموس" هم، تجسم برجسته و بیوسه تمام ناتوانی های ارتجاعیون در سرکوب انقلاب مسلحانه است.

در خلال ماههای بعد از اولین موج موفقیت آمیز تهاجمات "ارتش رهایی بخش خلق" در اگوست ۱۹۶۵، حزب مرکب از احزاب کمونیست و سوسیالیست و نیروهای عمده "ارتش رهایی بخش خلق" توسط نیروهای مسلح فیلیپین، مرکب از ۳۰ گردان جنگی در منطقه "لوزن" جنوبی و مرکزی و یک شبکه اطلاعاتی قوی در "ماتیلا" که همگی توسط آمریکا رهبری و تدارک میشدند، درهم شکسته شد. با شکست انقلاب مسلحانه، ارتجاعی افراطی بر سرتاسر دهه ۱۹۶۰ حاکم شد که خود ناشی از "مک کارتیسم" و "جنگ سرد" بود.

۸- نزدیک به ۲ دهه طول کشید تا مبارزه مسلحانه انقلابی بتواند دوباره آغاز گردد. "حزب کمونیست فیلیپین" چندماه پس از برقراری مجدد خویش بر بنیان تئوریک مارکسیسم-لنینیسم - اندیشه مائو تسه تونگ، در ۲۶ دسامبر ۱۹۶۸، "ارتش نوین خلق" را در ۲۹ مارس ۱۹۶۹ سازمان داد.

"حزب کمونیست فیلیپین" بدستی، فیلیپین را به عنوان یک جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی تحلیل نمود و به تبع آن، انقلاب فیلیپین را به عنوان یک انقلاب ملی دمکراتیک نوین به رهبری طبقه کارگر ارزیابی نمود. متحدین اصلی پرولتاریا در درجه اول دهقانان، پس از آن خرده بورژوازی شهری و در آخر بورژوازی ملی شناسایی شد. تمام این طبقات میهن پرست در یک صف و بر علیه طبقات ارتجاعی کمپرادورهای بزرگ و زمینداران قرار داشتند. تحقق انقلاب فیلیپین در پروسه ای دو مرحله ای بیان گردید: انقلاب ملی دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی.

چون مبارزه مسلحانه وظیفه مرکزی انقلاب یعنی کسب قدرت سیاسی را به انجام میرساند، "حزب کمونیست فیلیپین" آنرا بعنوان شکل اصلی مبارزه انقلابی تلقی مینماید. مبارزه توده ای طولانی به عنوان مشی تئوریک و استراتژیک دنبال میشود. "ارتش نوین خلق" برای محاصره شهرها از روستاها و جذب و افزایش نیرو تا تصرف شهرها است.

مبارزه توده ای طولانی، بواسطه بحران مزمن سیستم نیمه مستعمره و نیمه فئودال، به خاطر رهبری انقلابی پرولتاریا به راهنمایی مارکسیسم-لنینیسم- اندیشه مائو تسه تونگ، با وجود اکثریت عظیم دهقانان و خواسته دمکراتیک شان مبنی بر اصلاحات ارضی و همچنین قرار داشتن در



گرامی باد ۸ مارس روز جهانی زن!

هشتم مارس روز همبستگی زنان کارگر وزحمتکش سراسر جهان میباشد. در چنین روزی هزاران کارگر زن صنایع نساجی امریکا با خواست کاهش ساعات کار روزانه، عدم اشتغال کودکان به کار و حق رای برای زنان، تظاهرات پر شکوهی در شهر نیویورک برپا کردند. این تظاهرات نقش بسیار مهمی در جلب اذهان عمومی نسبت به شرایط دهشتناک کار و زندگی کارگران زن در برداشت. به همین دلیل هم کنفرانس زنان سوسیالیست انترناسیونال دوم، به پیشنهاد کلارزتکین یکی از رهبران جنبش کمونیستی آلمان، هشتم مارس را به عنوان روز جهانی همبستگی زنان کارگر و زحمتکش جهان تعیین نمود. از آن زمان تا کنون هر ساله در این روز، زنان کارگر و مبارز با برگزاری نمایشات گوناگون، فریاد حق طلبانه خود بر علیه ظلم و ستم موجود در حق زنان را هر چه پرطنین تر سرداده و برخاست برحق خود مبنی بر تساوی حقوق اجتماعی و سیاسی زنان با مردان تاکید مینمایند.

در ایران، رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در چارچوب سیاستهای سرکوبگرانه اش بر علیه زنان، نه تنها ۸ مارس را به عنوان روز همبستگی جهانی زنان به رسمیت نمیشناسد، بلکه آنها را از بدیهی ترین حقوق شناخته شده شان - که در اکثر کشورهای سرمایه داری به رسمیت شناخته شده است - محروم نموده و به بیرحمانه ترین شکلی اعتراضات روزمره زنان را سرکوب می نماید. زیر سلطه جمهوری اسلامی، زنان کارگر در مقابل کار مساوی با مردان عملاً مزد کمتری دریافت کرده و اولین قربانیان اخراج های وسیع کارگری میباشند. و این در شرایطی است که زنان به طور کلی به دلیل مقررات وحشیانه جمهوری اسلامی متحمل فشارهای مختلفی هستند. از جمله آنها از دستیابی به یک سری فرصتهای شغلی محروم میباشند و یا تحت عنوان رعایت حجاب اسلامی امکان انتخاب آزادانه پوشش از آنها سلب شده و مجبور به رعایت مقررات وحشیانه رژیم در این زمینه میباشند.

روشن است که قوانین و مقررات رژیم بر علیه زنان به موارد بالا خلاصه نشده و لیست بالا بلندی را تشکیل میدهد که از حق ازدواج و طلاق و چگونگی سوار شدن به اتوبوس تا شرکت در میدانهای ورزشی را شامل میشود. مقرراتی که در بندهند آن، حقوق بدیهی زنان به وحشیانه ترین شکلی پایمال میگردد.

در پاسخ به این شرایط اسارت بار و در مقابله با تلاش بی وقفه رژیم جهت حفظ این اوضاع دهشتناک، ما شاهد رشد و گسترش اعتراضات و مبارزات زنان بوده و هستیم. جنبشی که در طول سلطه سیاه جمهوری اسلامی لحظه ای از حرکت باز نایستاده و پتانسیل عظیم مبارزاتی اش رهبران رژیم را آنچنان به وحشت انداخته که هر روز شاهد ترفندهای جدیدی از سوی آنها بر علیه زنان میباشیم. به همین دلیل است که با رئیس جمهور شدن خاتمی و ادعاهای او مبنی بر گسترش "حقوق مدنی" زنان، دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی در تلاش است تا اینطور جلوه دهد که از قرار رئیس جمهور جدید قصد دارد گامهایی در جهت تغییر این وضع بردارد. با اینحال خاتمی حتی به ادعاهای تبلیغاتی انتخاباتی که به نفع وی صورت میگرفت نیز عمل ننمود. همانطور که میدانیم یکی از این ادعاها وزیر شدن زنی در کابینه خاتمی بود که عملاً دیدیم خاتمی هیچ زنی را به عنوان وزیر نه انتخاب کرد و نه پیشنهاد نمود. اخیراً نیز در مورد پذیرفته شدن ۴ زن به عنوان "قاضی" در دادگاه، جارو

جنجال تبلیغاتی زیادی به راه انداختند ولی خیلی زود روشن شد آنها نه به عنوان قاضی بلکه صرفاً به عنوان مشاورین "قضات مرد" منصوب شده اند، البته آنها تنها در دادگاههای مربوط به بررسی مسایل خانوادگی.

این واقعیات به نوبه خود نشان میدهند که بین رفسنجانی که از تحقق 'عدالت اجتماعی در حقوق زنان' سخن میگفت و خاتمی که از گسترش 'حقوق مدنی' زنان سخن میگوید تفاوت عمده ای وجود ندارد. تعجب آور هم نیست. آنها هر دو از پیش برندگان قوانین ارتجاعی هستند که جهت حفظ نظام جابرانه موجود بکار گرفته شده است. قوانینی همچون سنگسار که به روشنی ماهیت نظم ظالمانه موجود را در مقابل دید همگان قرار میدهد. اتفاقاً دیدیم که هنوز مدت کوتاهی از جلوس خاتمی بر مسند ریاست جمهوری نگذشته بود که سنگسار زنان در مناطق مختلف ایران کماکان تداوم یافته و صحنه های بسیار دلخراشی آفرید.

با توجه به چنین واقعیاتی باید گفت گرچه برخورداری زنان از حق قضاوت و یا احراز مقامات بالای اداری حق مسلم آنهاست ولی حقیقت این است که چه اعطای حق قضاوت به زنان و چه شرکت چند زن در کابینه و یا دیگر مراکز دولتی تغییری در ماهیت زن ستیز رژیم حاکم نداده و شرایط اسارتبار زندگی زنان را تغییر ن میدهد. همچنانکه امروز در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری شاهدیم که علیرغم تحقق چنین خواستهایی بازهم از تساوی حقوق زن و مرد خبری نیست. برآستی چرا؟

واقعیت این است که ستم بر زنان حاصل جامعه طبقاتی بوده و تا نابودی نظام طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی، رهایی کامل زنان امکان پذیر نمیشود. در نتیجه مبارزات زنان برای رهایی و تحقق حقوق مساوی با مردان به مبارزه جهت نابودی نظام طبقاتی موجود یعنی نظام سرمایه داری گره خورده و تنها در این بستر است که رهایی زنان عملاً تحقق می یابد. پذیرش روزافزون ۸ مارس به مثابه روز همبستگی جهانی زنان کارگر و زحمتکش، بمثابة روز زن، خود تاییدی است براین امر.

در ۸ مارس، روز جهانی زن جهت تحقق حقوق مساوی زنان با مردان، همه زنان آزاده را به تشدید مبارزه برعلیه نظام سرمایه داری وابسته و رژیم حافظ آن، جمهوری اسلامی فرامیخوانیم.

گرامی باد ۸ مارس روز جهانی زن!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد مبارزات عادلانه زنان برای دستیابی به حقوق برحقشان!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

مارس ۹۸ (اسفند ۷۶)

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

ظرف ماههای اخیر جامعه ما شاهد وقوع یک سلسله اعتصابات و اعتراضات کارگری بوده که به اشکال مختلف در جرائد و بلندگوهای تبلیغاتی رژیم انعکاس پیدا کرده است. این اعتراضات اساساً بر علیه شرایط اقتصادی-سیاسی ای بوده که رژیم ضدخلق جمهوری اسلامی بر زندگی کارگران و توده های زحمتکش ما حاکم گردانیده است.

مهمترین این حرکات بدون شک اعتصاب هزاران کارگر گروه صنعتی کفش ملی در دی ماه بود. در جریان این اعتصاب، کارگران کارخانه های مختلف این واحد صنعتی، اساساً در اعتراض به کمی کارگران اعتصابی یورش بردند. اعتصاب کارگران کفش ملی یکی از گسترده ترین اعتراضات کارگری پس از اعتصاب و اعتراض دلاورانیه کارگران نفت بر علیه رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی بود.

در آخرین هفته اسفندماه نیز کارگران معترض چیت سازی بهشهر دست به اعتصاب زده و در تداوم حرکت خود جاده ساری - گرگان را بستند. کارگران این شرکت که سه ماه حقوق و عیدی خود را دریافت نکرده بودند، با فرارسیدن نوروز در وضع مالی بسیار بدی به سر میبردند. آنها پس از آنکه اعتراضشان به مقامات کارخانه در مورد رسیدگی به این اوضاع به

این استان اعتصاباتی به وقوع پیوسته است.

رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی در اصفهان نیز در ماههای اخیر با چندین اعتصاب و اعتراض کارگری مواجه شد که از زمره آنها میتوان به اعتصاب کارگران کارخانه ریسندگی و بافندگی تجارت اصفهان اشاره کرد که در اعتراض به تصمیم صاحبان کارخانه برای تخریب این کارخانه و بیکارسازی صدها کارگر زحمتکش صورت پذیرفت. در کارخانه سیمین اصفهان نیز کارگران در اعتراض به عدم مرغوبیت خواربار تحویلی از سوی حکومت دست به اعتراض زدند. علاوه بر این حرکات در اوایل بهمن

در اوایل بهمن ماه با تداوم اعتصاب کارگران گروه صنعتی فولاد کرج که در اعتراض به طرح اخراج کارگران شروع شده بود کارگران رژیم به اخراج چندین کارگر مبارز و فعال در سازماندهی این حرکت دست زدند. به رغم تمهیدات مختلف حکومت برای خواباندن این حرکت، هنوز بسیاری از کارگران بر سرکار خود حاضر نمیشوند. در نیروگاه برق نکاء نیز پس از آنکه کارگران مبارز به خاطر کمی دستمزد و تاخیر در پرداخت حقوق دست به اعتصاب زدند، مقامات رژیم را تهدید کردند که در صورت عدم توجه به درخواستهای آنها دست به خشونت خواهند زد.

شمایی از حرکات کارگری در ماههای اخیر

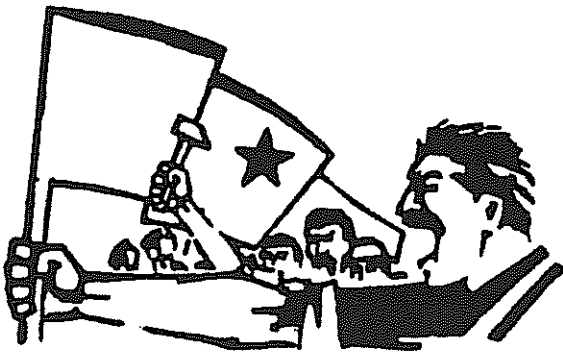
دستمزد، شرایط بد کار و سایر خواستههای صنفی دست از کار کشیدند. مدیران واحدهای مختلف این مجموعه صنعتی برای جلوگیری از گسترش دامنه حرکت و پخش اخبار مربوط به آن به مدت چند روز کارخانه را تعطیل کردند. با رشد اعتراضات کارگران که بر بستر اوضاع مالی نابسامان کارخانه دامنه جدیدی پیدا کرده بود، گردانندگان این واحد صنعتی قول دادند که مالک کارخانه (از سرمایه داران ز الوصفت زمان شاه که یکسال پیش به میمنت حکومت جمهوری اسلامی دوباره کارخانه را به مالکیت خود در آورده بود) را از سمت خود اخراج کنند. با این تاکتیک آنها مدعی شدند که کارگران به سرکارهای خود بازگشته اند. اما کارگران زیر بار تمهیدات مقامات رژیم نرفته و متقابلاً خواستار برآورده شدن تمامی خواستههای خود گشتند. در این مرحله، رژیم با استفاده از نیروهای سرکوبگر و ماسورین وزارت اطلاعات ضمن تهیه لیستی از کارگران مبارزی که نقش فعالی در سازماندهی این حرکت داشتند به

جایی نرسید، نخست چندین ساعت در مقابل فرمانداری گرگان تحصن کرده و سپس ضمن حرکتی دلیرانه جاده ساری-گرگان را به تصرف در آورده و مانع رفت و آمد خودروها شدند. این حرکت دلاورانیه کارگران سرانجام در اثر تمهیدات رژیم و امام جمعه گرگان با وعده رسیدگی به خواستههای کارگران تا پایان فروردین ماه خاتمه یافت. نظیر این حرکت اعتراضی در اواخر اسفند ماه در کارخانه پرسیان رشت نیز اتفاق افتاد. کارگران مبارز این کارخانه در اعتراض به عدم دریافت حقوق خویش از ۶ ماه قبل، جاده اصلی رشت-صومعه سرا را مسدود کردند. در همین حال وجود وضعیت مشابه انفجاری در کارخانه نئوپان بهشهر نیز، کارگران رژیم را به وحشت انداخته و آنها در مورد امکان وقوع اعتراضات مشابه در این واحد صنعتی به یکدیگر هشدار میدادند. بلندگوهای رژیم در همین حال اعلام کردند که در بسیاری از کارخانجات استان گیلان، کارگران ماههاست که حقوقی دریافت نکرده اندو به این ترتیب در چند واحد صنعتی

در اواخر بهمن ماه در کارخانه علاءالدین کرج، کارگران دست به اعتصاب زده و نسبت به اخراجهای کارگری، عدم امنیت شغلی و کمبود مزایا اعتراض کردند. کارکنان زحمتکش مرکز اتوبوسرانی تهران نیز در اعتراض به تاخیر در پرداخت حقوق شان دست از کار کشیده و اعتصاب کردند. علاوه بر این موارد در کرمان اخباری مبنی بر اعتراض کارگران خانه سازی بر علیه واگذاری این کارخانه به بخش خصوصی منتشر شده است. و از استان سیستان و بلوچستان گزارش شده که کارگران کارخانه ماکارونی سازی سراوان نیز دست به اعتصاب زده اند.

ماه، ۱۴۰۰ کارگر کارخانه بافت ناز اصفهان در اعتراض به تصمیم مقامات برای اخراج بخشی از کارگران به دلیل کمبود بودجه دست به اعتصاب زده و در جریان حرکت خود با مزدوران شورای اسلامی و عوامل اعزامی رژیم درگیر شدند.

در تهران نیز در ماههای اخیر فشارهای مختلف رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی برای اخراج هزاران تن از کارگران زحمتکش و محروم مترو و درهم شکستن مقاومت آنها ادامه یافته است. طبق آخرین بخشنامه رژیم در دی ماه، به کارگران فرصت داده شد تا فرمهای ارسالی مربوط به طرح باصطلاح باز خرید - بخوان بیکارسازی- خود را پر کنند و در غیر این صورت با عواقب آن نظیر تعلق نگرفتن بیمه بیکاری که مبلغ بسیار ناچیزی است مواجه خواهند شد. کارگران مقاوم مترو تاکنون به انحاء مختلف در مقابل این طرح ضدخلق رژیم عکس العمل نشان داده و به تجمعات اعتراضی دست زده اند.



است. این اعتراضات به نوبه خود نشان می‌دهند که برغم تمامی تمهیدات و سرکوبگری‌های ددمنشانه بورژوازی و وابسته بر علیه کارگران و برغم اختناق و فشار طاقت فرسایی که جمهوری اسلامی در تمام زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بر توده‌های زحمتکش ما اعمال می‌کند، کارگران دلیر ما هیچگاه از مقاومت در مقابل این رژیسم ضدکارگری و بیان خواستهای خود دست نمی‌کشند. بدون شک مبارزات کارگری در ماههای اخیر در حالیکه چهره منحوس و ضدخلق‌ی رژیم جمهوری اسلامی و طبقه بورژوازی وابسته و نظام استثمارگرانه حاکم را هرچه بیشتر در مقابل توده‌ها افشاء می‌سازد، از پتانسیل عظیم اعتراضی جنبش طبقه کارگر خبر میدهد.

پیام فدایی و خوانندگان

استرالیا

رانیو صدای خلقها

با دروهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم. متقابلاً سال نو را به شما تبریک گفته و برایتان آرزوی موفقیت و پیروزی داریم. همانطور که خواسته بودید از این به بعد اطلاعیه‌های سازمان در اولین فرصت به شماره ای که داده اید فاکس خواهد شد. پیروز باشید.

آلمان - کیل

ر-ب

با دروهای انقلابی. کارت زیبای شما بمناسبت ۸ مارس که حاوی تعداد زیادی پرسشهای تعمق برانگیز "در مورد مساله زن بود رسید. با سپاس از اینکاری که در این زمینه انجام داده اید، امیدواریم که خود نیز درصدد پاسخگویی به پرسشهای مزبور برآئید.

کیل - ر-ب

با دروهای انقلابی. نامه تان رسید. از این به بعد نشریات با توجه به توضیحاتی که در مورد صندوق پستی تان داده اید برایتان ارسال میشود. موفق باشید.

مانستر - ر-آ

با دروهای انقلابی. بدین وسیله دریافت نامه و مبلغ آونمان را به اطلاعاتان میرسانیم. در مورد سوالاتی که کرده اید گرچه پاسخ آنها به کرات در آثار سازمانی ما آمده است اما تلاش خواهیم کرد که در شماره های بعدی "پیام فدایی" باز هم هرچه بیشتر به آنها بپردازیم. در ضمن اولین شماره دور جدید "پیام فدایی" در آبان ۷۳ منتشر شده است.

یرمن - ر-ع

با دروهای انقلابی. نامه تان رسید. در رابطه با درخواستی که کرده اید، اقدام نمودیم. امیدواریم که

موفق و پیروز باشید.

هانوفر - کتابخانه شهر هانوفر

رفقا با دروهای انقلابی. کارت تبریک زیبای شما به مناسبت نوروز رسید. ما نیز فرارسیدن سال نو را متقابلاً تبریک گفته و گسترش فعالیتهای شما در سال جدید را آرزو مندیم.

امریکا

ر-ب

با دروهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم. از این شماره به بعد نشریه به تعدادی که خواسته اید برایتان ارسال میشود. در رابطه با چگونگی ارسال کمک های مالی مستقیماً با شما تماس خواهیم گرفت.

پاکستان

ر-م

با دروهای انقلابی. نامه ات را دریافت کردیم. پاسخ نامه ات را بطور جداگانه خواهیم داد. موفق باشید.

ترکیه

ر-آ

با دروهای انقلابی. نامه تان رسید. امیدواریم که هرچه زودتر امکانات سفرتان مهیا گردد. برایتان آرزوی موفقیت داریم. دوست عزیز ک-ق

پس از سلام نامه تان رسید. متاسفیم که برایمان مقدور نیست با درخواستان موافقت نماییم.

سوئد

ر-ش

با دروهای انقلابی. تاکنون سه بسته حاوی تعدادی کتاب و نشریه بدستمان رسیده است با تشکر از احساس مسئولیت تان امیدواریم که در پیشبرد وظایف مبارزاتی تان موفق و پیروز باشید.

ر-ع

با دروهای انقلابی اطلاعیه هایی که فرستاده

بودید، رسید. از همکاریتان سپاسگزاریم. در ضمن امیدواریم که تلاشهایت در راه گسترش انیسیات کارگری هرچه پر بارتر گردد. پیروز باشید.

کانون فرهنگی اکسیست

پس از سلام. از این شماره "پیام فدایی" به آدرس جدیدتان ارسال میگردد. متقابلاً سال نو را به شما تبریک گفته و برایتان آرزوی موفقیت داریم.

کانادا

ر-الف

با دروهای انقلابی. اخباری که فرستاده بودید را دریافت کردیم. در ضمن وجه مربوط به آونمان نشریه رسید. سپاسگزاریم.

سوئیس

ر-ب

با دروهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم. نشریاتی که خواسته بودید را برایتان پست نمودیم. در ضمن وجه مربوط به نشریات نیز رسید. موفق باشید.

هلند

ر-ک

با دروهای مبارزاتی. متاسفانه باید به اطلاعاتان برسائیم که مبلغی که بابت آونمان نشریه فرستاده ای بدست ما نرسیده است. در ضمن لازم است به این نکته توجه کنی که اکثر نامه های ارسالی از هلند در پست انگلستان رسماً باز شده و کنترل میشود.

ر-ق

با دروهای انقلابی. نامه تان رسید. در رابطه با آنچه که از ما خواسته اید رفقای انجمن هلند مستقیماً شمارا در جریان قرار خواهند داد.

مبارزه طبقاتی و آزادی زنان

آنچه در زیر می آید ترجمه مقدمه کتاب "مبارزه طبقاتی و آزادی زنان" نوشته تونی کلیف می باشد. تونی کلیف در این کتاب بر بستر بررسی مبارزات زنان در کشورهای روسیه، آلمان، انگلستان، فرانسه و آمریکا در ۵۰ سال اخیر به نقد "جنبش فمینیستی" و برخی دیدگاههای "انحرافی" و "گیج کننده" آن می پردازد. لازم به ذکر است که درج ترجمه های مختلف و از جمله ترجمه حاضر صرفاً در جهت انعکاس دیدگاههای رایج در جنبش چپ به خوانندگان "پیام فدایی" بوده و به مفهوم تأیید همه مواضع نویسندگان آنها نیست.

مقدمه:

در طول صدسال گذشته دو جنبش مختلف در صدد بوده اند تا به امر رهایی زنان دست یابند: مارکسیسم و فمینیسم (۱). خواست هر دو ریشه کن کردن نابرابری و موقعیت تحت ستم زنان در جوامع امروزی و استقرار موقعیتی با برابری کامل زن و مرد بوده است. اما این دو جنبش، ستم زنان را به دو شیوه کاملاً متفاوت در می یابند و استراتژی هایی را برای این رهایی دنبال میکنند که کاملاً در مقابل یکدیگر قرار میگیرند.

فمینیسم شقاق اصلی را در جهان، شقان بین زن و مرد مبیند و علت ستم بر زن را پافشاری مردان بر ادامه سلطه و کنترل زنان میدانند، تاریخ، داستان ساختارهای مردسالارانه غیر قابل تغییری است که مردان از طریق آنها زنان را تحت انقیاد خود در آورده اند. تنها راه براندازی این ساختارها توسط زنان از هر طبقه اجتماعی که باشند، اتحاد علیه مردان از هر طبقه اجتماعی است.

اما برای مارکسیسم، آنتاگونیسم اساسی در جامعه، آنتاگونیسم طبقاتی است و نه آنتاگونیسم بین جنسها. هزاران سال است که اقلیتی از مردان و زنان برای تصاحب کار اکثریت عظیم مردان و زنان کارگر با یکدیگر همکاری کرده اند. مبارزه طبقاتی بین استثمارکنندگان و استثمار شوندهگان صرف نظر از جنسیت شان، نیروی محرک دگرگونی های تاریخ بوده است. ستم بر زنان تنها در متن و بافت روابط گسترده تر استثمار طبقاتی قابل درک است.

بدینگونه روشن میشود که هیچ سازی بین این دو دیدگاه نمیتواند وجود داشته باشد، هر چند که در سالهای اخیر برخی از "فمینیستهای سوسیالیست" کوشیده اند تا به نوعی بین این شکاف پلی بزنند. از زمان اندیشمندان بزرگ سوسیالیسم تخیلی اوایل

قرن نوزدهم یعنی سن سیمون، فوریه و رابرت اوون، سوسیالیست ها هدف خود را رهایی کلی نژاد بشر قرار داده اند. یعنی براندازی ستم طبقاتی و ستم جنسی و هر شکل دیگری از ستم. مارکس و انگلس با گسترش مفهوم مادی تاریخ توانستند نشان دهند که تنها مبارزه طبقاتی است که میتواند به سوسیالیسم و رهایی زنان بینجامد. استثمار که کارگران مرد و زن به یکسان در کارشان تجربه میکنند، آنان را به سازمان دهی جمعی علیه سرمایه داری رهنمون میشود. مبارزه این طبقه کارگر اتحاد یافته است که ستم و استثمار را به یکسان به دور میریزد.

هدف این کتاب آن است که نشان دهد چگونه رهایی زنان، وابسته به مبارزه طبقاتی است و پس زمینه آن نیز جنبش فمینیستی پنجاه سال گذشته است. برای درک ایده های این جنبش که بسیاری اوقات گیج کننده نیز هستند باید تعدادی از مباحثی را که این جنبش به راه انداخته است مورد بررسی قرار داد.

اول: درک این جنبش از جایگاه زن در تاریخ جنبش زنان بدرستی شکوه میکند که زنان "از دید تاریخ پنهان مانده اند" اما این ناپیدایی را در ارتباط با ماهیت طبقاتی شیوه نگارش و آموزش تاریخ در جامعه ما نمی بیند. زیرا نگرش به تاریخ تنها بر اعمال برگزیدگان حاکم یعنی پادشاهان، ژنرالها، وزیران اعظم، پاپها، بانکدارها، کارخانه داران، هنرمندان بزرگ، دانشمندان و فلاسفه متمرکز است. تمامی اینان نیز به استثناء چند ملکه، امپراطور و ژاندارک مردانند. بدینگونه تاریخ همچون داستان مردان نگاشته شده است. اما تنها تئوری چند از مردان افتخار وارد شدن در تاریخ را یافته اند. پس این شکایت که زنان از تاریخ حذف شده اند، بدون توجه به این که تمامی مردان نیز عملاً دچار همین سرنوشت شده اند به معنای پذیرش اصول اساساً

نخبه گرایانه تاریخ "رسمی" است. تنها مخالفین ثابت قدم این عقاید شدیداً متداول، مارکسیست ها هستند که صریحاً اعلام میدارند که "تاریخ جامعه عبارت است از تاریخ مبارزه طبقاتی" و بدینگونه است که طبقات استثمار شونده و تحت ستم زن و مرد - همانقدر "موضوع" تاریخ اند که طبقات حاکم.

البته تاریخ نگاران بورژوازی، توده های مردم را همچون "مفعولین" تاریخ که تنها تحت تاثیر اعمال طبقات حاکم هستند معرفی میکنند. بر اساس همین تمایل و روحیه است که جنبش زنان، زنان را همچون "مفعولین" تاریخ یعنی "قربانیان" ستم مردان می بیند. فمینیست ها از آن چه که جامعه و یا فرد بر سر زنان آورده اند سخن میگویند. در این بینش زنان مفعولند و یا حداکثر در واکنش به فشارهای مردانه ظاهر میشوند. بزرگترین مدافع مفهوم "قربانی شدن" جایگاه زن در تاریخ در سالهای اخیر "سیمون دوبوار" است. از دید او زنان همیشه مفعول بوده اند و استثنائاتی نظیر زنان بزرگی چون ژاندارک و ملکه الیزابت اول عظمت خویش را باکسب خصوصیتی مردانه بدست آورده اند.

یکی دیگر از دیدگاههای مربوط به "قربانی شدن" زنان آن است که آنان در طول تاریخ دچار تغییر نشده اند و تو گویی برای همیشه تجسم خصوصیات زنانه بوده اند تا هر چیز دیگری. ارزشهایی که توسط جنبش رهایی زنان از آنها پاسداری میشود قطعاً در مقابله با ارزشهای ستمگران یعنی "آنچه که مردان انجام میدهند" قرار میگیرد. مردان بیانگر "هیراوشی"، "مردسالاری" و "قدرت" اند و زنان بیانگر خواهری، همبستگی و وحدت اجتماعی. در دیدگاه آنان، احزاب سیاسی و اتحادیه های کارگری همچون "ساختارهایی مردانه" و "سازمان هایی با مدل مردانه" توصیف میشوند. متخلفین از اصول فمینیستی را در میان خود با صفت "همچون مردان" پاداش میدهند.

با چنین توصیفاتی است که می بینیم جنبش زنان همان ارزشها و استانداردهایی را تصویر میکند که اغلب مردان ارتجاعی در تاریخ در استقرار آن کوشیده اند. خصمانه ترین برخورد را نسبت به زنان کسانی انجام دادند که همیشه به ماهیت لیدی و غیر قابل تغییر آنان استناد میکردند: زندگی ابدی همچون عذری برای توجیه اشکال گوناگون محدودیت های اجتماعی و قانونی نسبت به زنان

که عمدتاً در چهار دیواری خانه صورت میگیرد. ستم بر زنان در تقابل و تضاد بین این دو فرآیند ریشه دارد. بدینگونه مبارزه برای رهایی زنان نمیتواند از مبارزه علیه سرمایه داری جدا باشد.

ستم به تنهایی لزوماً به مبارزه برای رهایی منجر نمیشود. ستم بر زنان با تقسیم آنان و زندانی کردن شان در چهار دیواری خانه عموماً به ضعف و انقیاد آنان منتهی میشود. تنها در جایی که زنان نظیر کارگران قدرت جمعی داشته باشند میتوانند اعتماد به نفس لازم را برای مبارزه با استثمار کسب کرده و پس از آن از توانایی مبارزه علیه ستمی که بر آنان به عنوان زن میرود برخوردار شوند. روی دیگر سکه آن است که کارگران زن نظیر دیگر گروههای تحت ستم، در دوره های بحران اجتماعی در بسیاری موارد انقلابیون خودانگیخته تری از مردان اند. مبارزه کارگران علیه استثمار کلید مبارزه پیروزمندانه آنان علیه هرگونه ستم است. بدینگونه نخستین گام برای زنان طبقه کارگر جهت وارد شدن در صحنه مبارزه برای رهایی شان، خارج شدن از انزوای خانه و ورود به صحنه اجتماعی تولید است. اما این امر "رهایی از طریق کار" نیست. انگلس در کتاب "وضعیت طبقه کارگر در انگلستان" با جزئیات فراوان تشریح میکند که چگونه زندگی طبقه کارگر با کشاندن زنان به کار در کارخانه ها و حشیانه و غیر انسانی شده است. از نظر جامعه شناسان، اقتصاد دانان و تاریخ نگاران سرمایه داری، استثمار تنها استثمار است، اما در دیدگاه مارکسیستها استثمار محور مبارزه طبقاتی و سکوی پرش رهایی انسان است. آن خشونت و توحشی که انگلس تشریح میکند به مبارزه مشترک زنان و مردان برای دگرگونی های اجتماعی به نفع طبقه کارگر به عنوان یک کل منجر شد که ما تلاش داریم در این کتاب به توضیح آن بپردازیم. در این کتاب تاکید ما بر زنان طبقه کارگر به عنوان فاعلین تاریخ و سازندگان آن قرار دارد. تاریخ مبارزات زنان کارگر آنچنان وسیع و غنی است که برای من بسیار مشکل بود تا بتوانم فصلهایی را برای گنجاندن در این مجله انتخاب کنم. در نتیجه مجبور شدم تنها چکادهای این مبارزات را برگزینم. چرا که وقتی که در چکاد کوهی قرار میگیریم دید باز و پهناتری از زمین زیر پای خود داریم تا هنگامی که در دره واقع شده ایم. در تاریخ بشری که شامل تاریخ زنان نیز میشود، انقلاب ها این چکادها هستند. بنابراین من به نقش زنان در چهار انقلاب پرداخته ام.

اکثریت وسیعی از کودکان در نوزادی. برای زن سرمایه دار اما زندگی تن پرورانه و ظالمانه. همه زنان را در یک طبقه بندی قرار دادن به معنای حذف شرایط خاص تاریخی و نادیده گرفتن نقش زنان ثروتمند در به بردگی گرفتن و استثمار مردان و زنان کارگر است.

در جنبش زنان بسیار شایع است که موقعیت زنان را با موقعیت بردگان، اقلیتهای نژادی تحت ستم و گروههای از نظر اقتصادی سرکوب شده مردم یکی بیانگردد. اما مورد تشابه بین این گروهها بسیار اندک است. زنان یک گروه جداگانه نیستند. آنان در بین تمامی جمعیت پراکنده اند. اگر زنان استثمارشونده ترین کارگرانند، اما در واقع جزیی از استثمار شوندگانند. روابط زنان با مردان در خانواده اساساً با روابط بین کارگران و سرمایه داران، یا بین سیاه پوستان و سفیدپوستان متفاوت است. روابط عمیق و پیچیده اقتصادی، جنسی و روانشناختی، زنان را وادار به تشریک مساعی در خانواده میکند. سیاه پوستان در محلاتی جدا از سفیدها نگهداری میشوند. عاطفه بین زنان و شوهران و مهر مابین مادران و پسران روابط سلطه و فرمانبرداری را در هم میکشد. سیاه پوستان به نژادپرستان سفید پوست شان دندان نشان میدهند اما زنان حتی در صورت شرایط نابرابر "مورد عشق" مردان قرار میگیرند.

زنان بخشی از جامعه ای که در آن می زی اند بشمار میروند و بدینگونه نمیتوان موقعیت شان را در خلاء مورد بررسی قرار داد. مضمون اصلی این کتاب پرداختن به چگونگی ارتباط مفهوم ستم بر زنان با استثمار طبقاتی است. بسیاری از هواداران جنبش زنان هنگامی که از ستم کنونی بر زنان سخن میگویند، از این ستم به عنوان نتیجه یا محصول "مردسالاری" نام میبرند. و بدینگونه سلطه را همچون عاملی فراتاریخی تبیین میکنند که مستقل از جامعه طبقاتی یا سرمایه داری هستی می یابد.

در مقابله با این نگرش به "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" فردریک انگلس به عنوان مبنایی تئوریک استناد میکنیم. انگلس چنین استدلال میکند که پیدایش مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات بود که به انقیاد زنان منجر شد. در جامعه سرمایه داری، تولید نیازهای اولیه زندگی یک فرآیند اجتماعی است، حال آنکه بازتولید آن - یعنی پرورش کودکان - فرآیندی خصوصی است

بکار میرفت. این گرایش که تمامی زنان را اساساً همانند هم تلقی میکند، بسیاری را در جنبش زنان به آنجا میکشاند که عملاً تمامی مردان را نیز نظیر یکدیگر ببیند. به عنوان مثال یکی از مهمترین کتابها در جنبش رهایی زنان یعنی "سیاست جنسی" نوشته "کیت ملیت" را در نظر بگیرید که در آن تمامی مردان همچون مردسالارانی سنگدل با احساساتی تحقیرآمیز و دماغی پر از باد نخوت به ستم بر زنان میپردازند. و هنگامی که آدمی به بردگی مردان در گذشته و یا به کارگران مرد از کار بیگانه شده و به ستوه آمده کنونی همچون یک فرد میگرد، نادرستی این ادعا را بهتر درمی یابد.

نگرش سنتی بر زن با قایل شدن خصالتهایی غیرقابل تغییر و ذاتی برای زنان، الگوهای اجتماعی و فرهنگی را نه ناشی از نیروهای تلقی میکند که در درون جامعه ای که در آن زندگی میکنیم عملکرد دارند، بلکه ناشی از طبیعت خود زنان قلمداد مینماید. و این امر اگرچه شاید به شیوه ای بازگونه اما وسیعاً در جنبش زنان مورد پذیرش قرار گرفته است. افراطی ترین جناح جنبش رهایی زنان یعنی Radical Lesbians با تصریح بر روابط زن با زن به عنوان بیانیه ای سیاسی تنها کاری که میکند بازگونه کردن تعریف سنتی از زن به زیان روابطشان با مردان است.

تلاش داریم تا در این کتاب نشان دهیم که هیچ گروه بندی منسجمی به عنوان گروه زنان با گروه مردان جز در قلمرو بیولوژیکی وجود ندارد. شکاف بین برده دار و برده، شاه و رعیت، مفهوم "مردان" را همانقدر بی معنی میکند که شکاف بین زن برده دار و برده زن مفهوم "زنان" را از اعتبار می اندازد.

جنبش زنان به خاطر نگرش های حاکم بر آن با استفاده از اصطلاحات "زنان" و "ستم بر زنان" به راهی پر ابهام، نامطمئن و ضدتاریخی در می غلطد.

برای بردگان زن، ستم به معنای خشونت فیزیکی، استثمار جنسی و جدایی اجباری از فرزندانشان بود و برای معشوقه تن پرور و مرفه مهاجرنشین اروپایی به معنای محدودیت های اجتماعی و قانونی و سرکوب امیال جنسی. برای زنان طبقه کارگر، انقلاب صنعتی استثمار خشن سرمایه داری به علاوه وحشت از بچه داری در شرایط سهمگین کار در این جامعه معنی میداد. (مرگ

با انقلاب قرن هفدهم انگلستان آغاز کرده که در آن برای نخستین بار، ایده های جدید رهایی زنان و نوعی اخلاقیات جنسی جدید شکوفا شد. انقلاب فرانسه قرن هجدهم و کمون پاریس قرن نوزدهم که به دنبال آن می آیند مبارزات سرسختانه زنان طبقه کارگر را در معرض تماشا میگذارند.

در پایان به داستان انقلاب ۱۹۱۷ میرسیم که در واقع میتوان گفت از آن به بعد بود که شمارش برای رهایی زنان شروع شد. اولین فرصتی که در آن برابری کامل اقتصادی، سیاسی و جنسی زنان در دستور کار تاریخ قرار گرفت. سرفصلهای جدید سیاسی، اقتصادی و خانوادگی گشوده شد که هدفشان به یکباره دور ریختن و محو کردن نابرابری های چندین صدساله بود. دولت جدید به زنان حق رای داد، قوانین مربوط به طلاق و حقوق مدنی را تصویب کرد که براساس آن ها ازدواج یک رابطه دوطرفه تلقی میشد و تمایز بین فرزندان مشروع و نامشروع را لغو کرد.

اما با توجه به ناکامیهای انقلاب برای گسترش در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و مهمتر از آن هم در آلمان، انقلاب جدامانده شوری از مسیر اصلی خود منحرف شده و در دوران استالین به استقرار ضدانقلاب منجر شد. همه چیز تحت الشعاع برپایی صنعت قرار گرفت. بنابراین رژیم دقیقاً همان بخشهایی از اقتصاد را مورد بی توجهی قرار داد که میتوانستند از بار زنان کارگر بکاهند. رژیم در دوران استالین به معنای قشر بندی شدید اجتماعی نیز بود. مقامات رژیم ساختار خانواده را همچون تاثیر محافظه کارانه ای برای جامعه مفید دانستند.

تاریخ تلاش برای سازمان دادن زنان طبقه کارگر در سازمانهای سوسیالیستی نظیر تاریخ عمومی جنبش طبقه کارگر، داستان طولانی نشیب و فرازهاست. داستان دستاوردهای شگرف و شکستهای دلخراش. با وجود این مبارزه ادامه دارد، حتی اگر قرار باشد که همه چیز را از نو آغاز کنیم.

در مبارزه برای رهایی - رهایی مردان و زنان - نقش اساسی باید توسط حزب انقلابی کارگران انجام شود. وظیفه این حزب آن است که رهبری مبارزه طبقاتی را در دست گرفته و با مبارزه علیه

ایده های حاکم بورژوازی تلاش کند تا برنامه‌های بین بخشهای مختلف طبقه کارگر - همچنانکه بین زنان و مردان - فایق آمده و سرانجام طبقه را در دگرگونی انقلابی جامعه رهبری نماید. تاریخ به نحود بیرحمانه ای نشان میدهد که تا چه حد برپایی احزاب توده ای سوسیالیستی طاقت فرسا و مشکل بوده است.

و این مشکلات است که بر تلاشهای مربوط به پیروزی زنان کارگر تاثیر میگذارد. پنج فصل از این کتاب به پیروزی ها و شکستهای سازماندهی زنان کارگر در جنبش سوسیالیستی بین سالهای ۱۸۶۰ و ۱۹۲۰ در کشورهای امریکا، آلمان، روسیه، فرانسه و انگلستان اختصاص یافته است. رشد این جنبشهای مختلف تفاوت های زیادی باهم داشته اند. اولین تفاوت به تفاوت رشد اقتصادی این کشورها برمیگردد. ارتباط بین موقعیت زنان در زندگی اقتصادی و اجتماعی که در کشورهای مختلف متفاوت بود و همچنین ایده هایی که توسط زنان سوسیالیست در این کشورها گسترش می یافت و از این ایده ها، الگوی سیاسی و سازمانی جنبش زنان سوسیالیست رشد و توسعه می یافت، بسیار ظریف و پیچیده است. بدینگونه است که جنبش زنان کارگر در کشورهای مختلف تفاوت های زیادی باهم دارند و این تفاوت از تفاوت بین طبقه کارگر در کشورهای مختلف و همینطور از تفاوت رشد اقتصادی در کشورهای مختلف بسیار بیشتر است.

اما پس از سالهای ۱۹۲۰، مساله رهایی زن با وزش طوفان سهمگین بحران بزرگ اقتصادی، نازیسم، استالینیزم و ظهور مجدد سوسیال دمکراسی راست در محاق (۲) فراموشی افتاد. تنها نیم قرن بعد بود که جنبش جدید زنان در سالهای بحران عمیق سرمایه داری جهانی در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه هفتاد دوباره سربر آورد. در فصلهای آخر کتاب نگاهی می اندازیم به جنبشهای رهایی زنان در ایالات متحده و بریتانیا. ترکیب اجتماعی و شیوه عمل آنها را مورد بررسی قرار خواهیم داد. نشان میدهیم که چگونه این جنبش ها توجه خود را به قلمروهایی معطوف کرده اند که در آن زنان و مردان نسبت به هم غریب هستند - تجاوز جنسی، زنهاي کتک خورده، و دستمزد برای کارخانگی - به مبارزات مهمی که در آن ها زنان احتمال پیروزی های بیشتری را برای کسب حمایت مردان میتوانند داشته باشند نظیر اعتصابات، مخالفت با کاهش هزینه های رفاهی،

دستمزد برابر، اتحادیه کارگری و سقط جنین بی توجهی کرده اند. جنبش های معاصر، زنان را همچون قربانیان تفوق مردان تصویر کرده اند و نه به عنوان اعضای رزمنده طبقه کارگر. به جای تمرکز بر نقاطی که زنان در آنها قوی ترند - نظیر اتحادیه ها و محل های کار - بیشتر بر قلمروهایی تمرکز کرده اند که در آن ضعیف ترند. و بدینگونه است که این جنبش های زنان به حاشیه رانده شده و در فرایندی از تجزیه و فروپاشی افتاده هرچند که ایده هایشان هنوز به مقیاس بزرگی تاثیر گذار است.

در این جنبش ها خرده بورژوازی جدید کیفیتها و خصوصیات اجتماعی خاص خود را در مفاهیم ستم و رهایی زنان مهر خصلت های خاصی را منقوش ساخته است. هم زنان و هم مردان این طبقه از نوعی از خودبیگانگی در رنج اند - و زنان از خود بیگانگی به مراتب بیشتری دارند چرا که دائما در ارتقاء و ترفیع های شغلی مورد تبعیض قرار میگیرند - شورش این طبقه متوسط آن چنان مهم بود که مارکس از آن به عنوان "سوسیالیسم خرده بورژوازی" نام برده است. آنان نابرابری ها و شرارت های سرمایه داری را افشاء میکنند، اما همچنان فردگرا باقی می مانند و توان یکی شدن با طبقه کارگر یعنی تنها طبقه ای که میتواند بر منشا این نابرابری ها فایق آید را ندارند.

در پایان نگاهی داریم به ستم بر زنان در جامعه کنونی. به خانواده و فرآیند تاریخی که خانواده طبقه کارگر را شکل داد. چرا خانواده طبقه کارگر که در دوران اولیه رشد سرمایه داری آنهمه نامتجانس بود توانست باقی بماند؟ چگونه و چرا زنان و مردان کارگر برای دفاع از خانواده مبارزه کردند و زنان باید چه قیمتی را برای پیروزی های موضعی خود بر خشونت سرمایه داری بپردازند؟ امروز خانواده نقشی حمایتی دارد یا ستمگرانه و یا هر دو؟ نقش آن به عنوان کانون از خود بیگانگی زنان چیست؟ آیا خانواده میتواند خلوتگاه امنی برای عشق و زیبایی های روح در جامعه ای باشد که در آن تمامی روابط شخصی تحریف میشود؟ طبقه چگونه بر خانواده تاثیر میگذارد؟ به کدام شیوه ها خانواده های طبقه کارگر با خانواده های طبقه متوسط متفاوت میشوند؟

فصل آخر بر رابطه بین استثمار زنان کارگر و ستم بر آنها به عنوان زن تمرکز دارد. ستم در جامعه بطور اعم و در خانواده به طور اخص چه

در کارخانجات اسلحه سازی طی ساعات طولانی به کار اشتغال ورزند. در موقعیت های زیادی این زنان بودند که جرعه انفجارهای مبارزات توده ای را برافروختند. در گلاسکو زنان اعتصابی برای اجاره در حالیکه با تهدید اعتصاب در کشتی سازی مورد حمایت بودند، موفق به محدود کردن اجاره ها شدند. در لیپ زیگ شورشهای غذایی که توسط زنان رهبری میشدند، باعث پیدایش اولین شورای کارگری آلمان گشتند. در همان سال زنان معترض و اعتصابی قیام تیورین را برپا کردند. شاید مهیج ترین مثال از فعالیت زنان همانا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه باشد.



بدون اضافه کردن صفتی بکار نبرده ام. این کلمات چندین معنی بخود گرفته اند. برای سوسیالیست تخیلی بزرگی چون چارلز فوریه فمینیسم جنبه بسیار مهمی از سوسیالیسم بود. برای آکساندر کولنتای (همینطور برای کلارا تکین، ایسا آرمند، روزالوگزامبورگ و دیگران از همان نسل) این یک لفظ نشانی بود که برای جنبش زنان بورژوا بکار میرفت.

۲- بعنوان مثال در جریان موج انقلابی که سراسر اروپا را دربرین ۱۹۱۵ تا ۲۰ فرات گرفت، زنان کارگر علیرغم اینکه بخش غیرمتشکل طبقه کارگر بودند، اغلب نقش رهبری ایفا نمودند. آنها در ضمن بدترین مزدها را دریافت میکردند. در جنگ جهانی اول آنها میبایست خانواده خود را در شرایطی که انبارهای غذا خالی بود، سیر نمایند و

تاثیری بر زنان باقی میگذارد؟ چه رابطه ای بین مبارزه طبقاتی علیه استثمار و سرمایه داری از یک سو و مبارزه علیه ستم بر زنان از دیگر سو وجود دارد؟ چه سازمانهایی برای رهبری این دو مبارزه لازم اند؟ ما تلاش داریم تا جایگاه مفاهیم مارکسیستی روابط متقابل استثمار، ستم و رهایی را در مضمون تاریخی شان نشان دهیم. ما اعتقاد داریم که رهایی زنان نمیتواند بدون پیروزی سوسیالیسم بدست آید و سوسیالیسم نیز بدون رهایی زنان امکانپذیر نیست.

پاورقی ها:

۱- در این کتاب من کلمه فمینیسم یا فمینیست را

گزارشی از برگزاری جشنواره فیلم رژیم در وین

موجب افشای بیشتر رژیم گردید. این جشنواره برای رژیم دست آوردی جز شکست و ناکامی نداشت. تعداد تماشاگران فیلمها به غیر از روز افتتاحیه از تعداد انگشتان دست ها تجاوز نمیکرد. به نحوی که یکی از پلیسهای امنیتی وین با خنده میگفت "تعداد افشاگران به مراتب بیشتر از تماشاگران فیلم است."

لازم به یادآوری است که علیرغم استمرار طولانی جشنواره و اقدامات افشاگرانه "کمیته افشاگری" و انعکاس وسیع مساله در شهر وین، به غیر از تنی چند از افراد اپوزیسیون که مستقلا به افشاگری علیه رژیم پرداختند، از دیگر نیروهای اپوزیسیون که ادعای چنین و چنان هم دارند در این حرکات مستمر اعتراضی خیری نبود. طبیعا این بی توجهی و عدم احساس مسئولیت در شرایطی که ضرورت برخورد هرچه وسیعتر و فعال تری وجود دارد، نتیجه ای جز تشدید روحیه بی تفاوتی و تقویت نظرات انحرافی و سازشکارانه دربر ندارد.

از روز ۱۲ تا ۳۰ مارس جشنواره فیلمی از طرف بخش فرهنگی سفارت رژیم جمهوری اسلامی با همکاری موزه فیلم وین برگزار شد. این اقدام رژیم در پی سیاست تهاجم فرهنگی که به ویژه بعد از روی کار آمدن خاتمی شدت بیشتری یافته است، صورت مینمیرد. این بار برخلاف موارد قبلی، از پوشش هایی نظیر "انجمن فیلم پیرانا" و یا "مرکز اشاعه ایران شناسی" استفاده نشد، بلکه خود رژیم بطور مستقیم به آن مبادرت ورزید. این سیاست که هدفش دمکرات نمایی در خارج و لاپوشانی اختناق و شکنجه و سانسور در داخل است با وسایلی نظیر بسیج نیروهای خودی و حتی حزب الهی های افغانی و صرف پول انجام میگردد. بطور نمونه مدیر سینمایی موزه فیلم در گفتگوی انتقادی عنوان کرد که: "فیلمهای رژیم را بخاطر پولی که دادند در جشنواره گنجاندیم."

در روز ۲ فروردین (۲۲ مارس) سفارت رژیم به برگزاری جشنی تحت عنوان موسیقی سنتی در منطقه ه وین اقدام نمود. عین همین برنامه در یکی از شهرهای اطریش (گراش-GRAZ) با عنوان جشن نوروزی برگزار گردید. در این روز سفارت رژیم با بسیج نیروهایش و پخش کارتهای دعوت و تماس های تلفنی با دادن شام و نوشیدنی مجانی و تبلیغ اینکه رعایت "حجاب کامل اسلامی" اجباری نیست، توانست تعداد قابل توجهی را بسیج کرده و به مراسم بکشاند. سالن مربوطه از همه طرف در محافظت شدید پلیس اطریش قرار داشت، عبور افراد مبارز و افشاگر از هرطرف با ممانعت پلیس مواجه گردید. علیرغم این محدودیت ها افراد کمیته افشاگری در سه نقطه در چند متری سالن به تجمع اعتراضی دست زدند و با پخش اعلامیه "با سیاستهای فریکارانه رژیم آگاهانه برخورد کنیم" به حرکات افشاگرانه پرداختند. اینگونه اقدامات رژیم هوشیاری و فعالیت هرچه بیشتر نیروهای اپوزیسیون را می طلبد که متاسفانه توجه چندانی بدان نمیشود و ناگفته بیداست که ادامه برخوردهای انفعالی اپوزیسیون به نفع رژیم و سیاستهایش خواهد بود.

در روز ۱۲ مارس که افتتاحیه جشنواره بود، سفارت رژیم با بسیج و سازماندهی مزدورانش توانست در حدود ۵۰-۶۰ نفر را جمع کرده و به سینما بکشاند. در این روز عده ای از ایرانیان مخالف و معترض بر سیاست های رژیم و منجمله برگزاری چنین جشنواره هایی در مقابل سینما تجمع اعتراضی و افشاگرانه برپا نمودند. با وجود آنکه پلیس اطریش حفاظت و حمایت از سینما را به عهده داشت، سید علی اکبر حجازی مسئول بخش فرهنگی رژیم با عجله و سریع همراه تنی چند از محافظین به منظور افتتاح جشنواره وارد سینما گردید. اندکی بعد یکی از مزدوران رژیم که همواره جمع معترضین را زیر نظر داشت اقدام به عکسبرداری نمود که با اعتراض و افشای جمع مواجه گردید. او از این کار بازداشته شد و شعار مرگ بر رژیم و مرگ بر خامنه ای که از طرف افشاگران سرداده شد تاثیر خوب و بجایی بر روی جمعیت منتظر در سالن سینما داشت. در روز بعد افراد مبارز و افشاگر با تشکیل "کمیته افشاگری علیه رژیم" و پخش اعلامیه کمیته و حمل پلاکارت هایی که شعارهای گوناگونی علیه رژیم را در برداشت، به فعالیت های اعتراضی و افشاگرانه پرداختند. این فعالیت ها همه روزه در زمان شروع فیلمهای ایرانی جشنواره تا سی ام مارس ادامه داشت. این اقدامات و پخش اعلامیه "سیاست های فریکارانه رژیم را افشا کنیم" در سطح شهر و دیگر تجمعات اعتراضی، انعکاس خوبی در شهر وین داشته و

ستون آزاد

"تشکلات مستقل کارگری" (۱) و مفهوم آن از

دیدگاه کارگر تبعیدی

اخیراً در کارگر تبعیدی شماره ۳۶ مطلبی به قلم یداله در مورد "تشکلات مستقل کارگری" چاپ شده است که بعضی از نکات آن شایان نقد و بررسی میباشند. من به مجادله نویسنده مقاله مزبور بسا جریانات و اشخاص سیاسی مورد نظر او در این نوشته نمی پردازم چون ایشان آنچنان به ضدو نقیض گویی پرداخته که روشن نیست در این مورد بر سر کدام مساله با آنان اختلاف دارد. تنها اما چند مورد را که تمامی دیدگاه نویسنده را به صراحت بیان میکند به نقد میگذارم.

در این نوشته نویسنده معیار سنجش ماهیت جریانات و اشخاص سیاسی را "تحوه نگرش" آنان به "تشکلات مستقل کارگری" میداند، نگرانی خود را از "عدم وجود دموکراسی در جامعه" (طبعاً جامعه ایران) ایراز میکند، دلویس دخالت "جریانات سیاسی" در امور اینگونه تشکلات است، تمامی مفهوم و برداشت خود از نوع استقلال این تشکلات را فرموله میکند، بالاخره او هدف خود از طرح شعار "زنده باد تشکلات مستقل کارگری" را بیان میکند.

اکنون روی تک تک این موارد مکت کنیم "تحوه نگرش جریان سیاسی به تشکلات مستقل کارگری، بیانگر ماهیت و عملکرد آن تشکل سیاسی در رابطه با طبقه کارگر بوده" این معیار حتی به اندازه سر سوزنی ماهیت هیچ جریان سیاسی را بالا و پائین نخواهد کرد. برای نمونه اگر یک جریان سیاسی تحت رهبری تلفیقی از کمونیست های انقلابی و کارگران پیش گام، تعریف نویسنده مقاله مزبور را (بر فرض محال) از "تشکلات مستقل کارگری" آنچنان که هست بپذیرد و همچنین مجاهدین و یا جریانی سلطنت طلب نیز همان تعریف را قبول داشته باشند، آیا ماهیت اینها و یداله "در رابطه با طبقه کارگر" یکی است؟ همه و از جمله نویسنده مزبور میدانیم که نه! یکی نیست،

پس این محک آزمایش برای چیست؟ او با ارائه چنین تعریفی میخواهد خود را از دیگران جدا نموده و تافته جدا بافته قلمداد نماید.

وظیفه هر کمونیست انقلابی است که "در رابطه با طبقه کارگر" از هرگونه تشکل کارگری چه "مستقل" چه غیر مستقل، سیاسی و غیر سیاسی، حمایت کند، در سازمندی و سازمان یابی آن دخالت فعال نماید. آنها اما همواره به کارگران خواهند گفت که اینگونه تشکلات در جوامع طبقاتی هیچگاه مستقل نبوده و نخواهند بود. کمونیستهای انقلابی به کارگران خواهند گفت که تشکل سیاسی آنان حزب کمونیست انقلابی و تشکلات مستقل شان شوراهای کارگری میباشد. این "تحوه نگرش" هر کمونیست انقلابی است و ذره ای هم از ماهیت کمونیست بودن آنها نخواهد کاست.

اما ببینیم "تحوه نگرش" نویسنده مزبور که در "گمنامی مطلق" به قضاوت و سنجش ماهیت همگان نشسته است "در رابطه با طبقه کارگر" چگونه است؟ "برای کارگران فرقی نمیکند که گردانندگان اتحادیه و تشکل شان دولت باشد و یا رهبری آن دست نیروهای طبقات دیگر باشد. اساس این است که تمام امورش بدست خودشان باشد و بتوانند در همه زمینه های تصمیم نهایی را خود بگیرند. این توازن قوای درون تشکلات کارگری است که سمت و سو، دوری و نزدیکی آن تشکل را به جریانات سیاسی موجود در جامعه مشخص میکند."

اما این "توازن قوا" چگونه بوجود خواهد آمد در حالیکه او تعریف خود از استقلال اینگونه تشکلات را چنین بیان میکند. "تشکل کارگری بایستی از تمام جریانات سیاسی اعم از دولتی و غیردولتی مستقل باشد." و از طرفی "گردانندگی و رهبری" آنها را به "دولت و سایر نیروهای طبقات دیگر"

واگذار میکند؟ واضح است که توازن قوا در چنین حالتی همیشه به سمت دولت و طبقات دیگر است. واضح است این ایده آل نویسنده مقاله مزبور میباشد.

اما با وجود همه اینها هنوز ماهیت و هدف کارگر تبعیدی ما روشن نمیگردد. بگذارید از زبان خود ایشان بشنومیم "اگر انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی از بدو پیدایش یعنی ۹ سال پیش در خارج از کشور شعار زنده باد تشکلات مستقل کارگری را مطرح کرد"، "هدف اصلی طرح این شعار از طرف کارگران پناهنده در موقعیت کنونی با تکیه بر درس آموزی از تجربیات گذشته، دور کردن کارگران از دولت و جناح راست سرمایه داری و نزدیک کردن کارگران به جنبش کارگری - کمونیستی است". برآستی معیاری از این گویاتر برای تشخیص "ماهیت و هدف" اشخاص میتوان پیدا کرد.

مگر او نمیداند امروز و دیروز و چندین سال گذشته جناح غیر راست (برای اینکه ایشان دلخور نشوند نمیگویم چپ) سرمایه داری درون حاکمیت های موجود بوده است؟ (رفیق یداله اشتباه فکر میکنند، سرمایه داری بمثابه طبقه حاکم به مانند یک سیستم واحد است، تمام جناحهای آن، راست و چپ، خرد و کلان، در دولت سهیم هستند. آنها بنابه مقتضیات و منافع طبقاتی، یکسان عمل میکنند. دور کردن کارگران از یک جناح آن به معنی نزدیک کردن آنان به جناح دیگر است و این یک اشتباه تئوریک نیست از جانب ایشان، این یک بدآموزی در گذشته است و او نمیخواهد از آن "درس" عبرت بگیرد.

اگر ببینیم که (افکار حاکم از آن طبقه حاکم است) در جوامع طبقاتی هر نهاد و یا جریانی که خواهد به طور علنی فعالیت نماید باید تمام فعالیتهای خود

را برابر آئین نامه و اساسنامه هایی تنظیم نماید که از طرف دستگاه حاکمه تائید شده باشد. بخصوص این جریان و یا تشکیلات "تحت گرداندگی دولت و یا رهبری سایر نیروهای طبقات دیگر" باشند و یا به عبارت دیگر برابر "اصل بیست و ششم قانون" جمهوری اسلامی فعالیت نمایند. بهترین نمونه، استقلال اینگونه تشکلات، حتی در جوامع دمکرات و در حاکمیت دمکراسی به گونه ای است که کارگران برای یک راهپیمایی چند ساعته از روزها قبل باید اجازه پلیس را کسب کنند.

براستی اما منظور از "تمام امورش بدست خودشان باشد" و یا اینکه "تصمیم نهایی را خود بگیرند" چیست؟ اگر منظور از "امور" همین کارهای دفتری و روزمره است که این حمالی سالهاست بر کرده کارگران است. یا اگر منظور از "تصمیم نهایی" کسب اجازه از دولت و پلیس و کارفرما برای اعتصاب است، و یا تصمیم به چانه زدن سر صنار سی شاهی دستمزد است، و یا تصمیم به شرکت در انتخابات ریاست جمهوری است؟ تمام این امورات و تصمیمات سالهاست در اروپا توسط اتحادیه ها و سندیکاها انجام میگردد و آب از آب هم تکان نمیخورد.

صد البته که از دیدگاه سوسیال دمکراتهای دیروزی و لیبرال دمکراتهای امروزی منظور از "تصمیم نهایی" و امور "همین کارهای پیش پا افتاده است که در بالا به آنها اشاره شد. اما از دیدگاه کمونیست های انقلابی منظور از "تصمیم نهایی" یعنی انقلاب اجتماعی: براندازی حاکمیت و سلطه سرمایه داری، بدست گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر، الغاء مالکیت خصوصی، ریشه کن کردن طبقات و دولت است.

اگر منظور از "تصمیم نهایی" اینهاست که ظرف آن تنها شوراهای کارگری است، که با رهبری کمونیستهای انقلابی و صد البته با ابتکار خود کارگران و "درس آموزی از تجربیات گذشته" در دوران قیام و مراحل اولیه انقلاب بوجود خواهند آمد. اگر منظور از امور سازمان دهی انقلابی کارگران جهت رسیدن به ایجاد حزب کمونیست است که ظرف آن تنها جریانات سیاسی رادیکالی هستند که تحت رهبری تلفیقی از کمونیست های انقلابی و کارگران کمونیست بوجود آمده باشند.

اتفاقا اینجاست که "توازن قوای" سیاسی تعیین میکند که شوراهای به کدام سمت تمایل دارند. اگر

هم "در وجه سیاسی" و هم در "وجه" سازماندهی طبقه در تمام تشکلات "تصمیم اساسی با کارگران کمونیست باشد"، در آن صورت رسیدن به ایجاد حزب کمونیست انقلابی و شوراهای کارگری صد درصد تضمین شده است. در غیر این صورت دم زدن از استقلال هرگونه تشکل جز ذهنی گرایي مطلق چیزی نیست، و اینگونه تشکلات حتی شوراهای، به زوائد حکومتی تبدیل خواهند شد.

نویسنده مقاله مزبور معتقد است "در مورد تشکلات مستقل کارگری، این شعار دربرگیرنده هر دو وجه حرکتی کارگران است. یعنی هم تشکل سیاسی طبقه کارگر و هم تشکل اتحادیه ای او. در هر دو وجه بایستی گردانندگان اصلی کارگران باشند. آنچه که مهم است نویسنده منظور خود را از "تشکل سیاسی کارگران" صراحت نمی بخشد آیا منظور شورا است؟ و یا منظور حزب؟ چرا که تنها تشکل سیاسی کارگران این دو تا هستند که هر کدام ایجادشان تابع یک سری شرایط خاص زمانی و مکانی مختص به خود است.

اما به میان کشیدن چنین بحث انحرافی و یک دست کردن تشکلات صنفی و سیاسی تنها با شرط مستقل (آنهم مستقل با تعریف نویسنده مزبور) از روی ناشی گری او نیست، بلکه بدلیل پیروی او از آن تفکر و حرکتی است که در تلاش است کارگران را از جریانات سیاسی برماند. این تفکر آگاهانه مانع پیشرفت کارگران در امور سیاسی است و میخواهد آنان را در پوست لاک پستی اتحادیه و سندیکا به هر بها نگه دارد.

او ایجاد سرگردانی می نماید و به راستی در این کار استاد با سابقه ای است. توجه کنید "این تشکل مستقل کارگری به تمام معنی نمیتواند باشد" و یادآور میشود "این ظرف، تشکلی برای اعمال حاکمیت سیاسی و اقتصادی کارگران نیست و شوراهای را به چنین درجه ای نزول ندهیم" در همین حال او مینویسد "ظرفی است برای متحد کردن کارگران جهت مبارزه ای یکپارچه و سوق دادن این مبارزه در جهت نفی حاکمیت".

تنها او میتواند بداند که عاقبت این ظرف چگونه ظرفی میتواند باشد؟ "گردانندگان اصلی" این ظرف کارگران هستند، مستقل است "مستقل به تمام معنی هم نمیتواند باشد" و مانعی هم ندارد اگر "گرداندگی" آن در دست دولت باشد چون "تمام امور"ش بدست کارگران است؟ و از طریق چنین

مبارزه ای میشود رفت تا پای "نفی حاکمیت" هرچند "رهبری آن دست نیروهای طبقات دیگر باشد" برآستی کدام مسگر بازار مسگرهای زنجان قابلیت ساختن چنین ظرفی را دارد؟.

تلاش برای تحمیل دیدگاههای انحرافی از قبیل (کارگران از جریانات سیاسی برمید آنها لولو خوره هستند، مهم نیست که دولت و یا سایر نیروهای طبقات دیگر تشکل را میگردانند، این وسیله است برای نفی حاکمیت،...) برای ایجاد توهم در میان کارگران است نسبت به (حزب کمونیست انقلابی، نفی تمامی چپ رادیکال و هسته های اولیه این حزب، و آب به آسیاب (جناح چپ سرمایه داری) ریختن میباشد.

اما بدون شک کارگران نه تنها در ایران "ملزده" بلکه در هر جای دنیا در جریان مبارزه روزمره و پیگیر خود، ضمن سازماندهی تشکلات صنفی، به سازمان دهی تشکلات سیاسی خود نیز اقدام خواهند نمود. این اما بستگی به موقعیت و شرایط خاص خود میتواند از ویژه گیهای متفاوت برخوردار باشد. میتواند با پذیرفتن "برنامه عمل و نظرات" یک جریان سیاسی موجود باشد، یا میتواند با ارتباط هسته های مخفی به هم دیگر، جریان جدیدی را که پایه اولیه حزب گردد ایجاد نمود.

طبقه کارگر دقیقاً بنابه خصلت طبقاتی خود رسالت رهبری و به ثمر رساندن انقلاب سوسیالیستی را از راه قهر آمیز و مسلحانه تا مرحله ایجاد جامعه ای بدون طبقه و کمونیستی به عهده دارد. جریانهای کمونیستی انقلابی متأثر از این حرکت طبقه کارگر از میان خود این طبقه و سایر نیروهای انقلابی ضدجامعه سرمایه داری که به این رهبری و این رسالت ایمان آورده و دوشادوش کارگران و حتی یک گام جلوتر از کارگران جان فشانی میکنند شکل خواهد گرفت.

کمونیزم انقلابی به این ترتیب شکل خواهد گرفت. نه فروپاشی شوروی و امارش، ملزده گی ایران و ماندلا زده گی افریقا، زندان و شکنجه، وجود و عدم وجود دمکراسی، دور کردن کارگران از این یا آن جناح سرمایه داری، و وجود اینگونه دیدگاههای انحرافی، هیچکدام نمیتواند مانع شکل گیری آن شوند و سرانجام نیز تبدیل به حزب خواهد شد. "پس زنده باد" کمونیزم انقلابی.

محتوای راست در پوشش چپ

سئون آزاد

بعد از وقفه طولانی، فصلنامه "جنگل" نشریه هواداران جنبش نوین کمونیستی ایران - سوئد انتشار مجدد یافته است. اگر از این شیوه مرسوم ولی منموم بگذریم که نشریه بعد از وقفه طولانی بدون تامل و تعمق در کاستی‌ها و اشتباهات گذشته، بدون جمع‌بندی یا نقدی منتشر میشود، ولی از بازبینی محتوایی حاکم بر اندیشه آن به راحتی نمیتوان گذشت. از آنجایی که دست اندرکاران این نشریه خود را معتقدین و حتی "مدافعین" تئوری مبارزه مسلحانه میدانند، اهمیت برخورد با آن بیشتر میشود.

نویسنده در مقاله ای تحت عنوان "مرگ بر فریکاران" به اصطلاح به تحلیل انتخابات اخیر رژیم (ریاست جمهوری) پرداخته و کوشیده است از دید خود انتخابات را تشریح و تفسیر نماید. با مرور در مقاله به خوبی آشکار است که مطالبی بدون ارتباط و انسجام لازم و به صورتی تکه پاره کنار هم ریخته شده است و نام یک تحلیل را با خود به پدک میکشد، بعلاوه اگر از وفور ایده های ناسخ و منسوخ یکدیگر بگذریم که درک و فهم نویسنده را مشکل میسازد، شیوه تحلیل و تفکری که با آن به موضوع انتخابات نگریسته میشود، علت اصلی در سردرگمی نویسنده را فراهم آورده است.

نخست به شیوه تحلیل نویسنده پرداخته میشود: به جای آنکه در بستر یک شرایط واقعی، با نفوذ در خود پدیده و شناختن پیچیدگی های آن، درک کنش-واکنش عناصر متشکله اصلی و تشخیص روند آن، بر اساس متدولوژی علمی- در این مورد نگرش تئوری مبارزه مسلحانه- با پدیده حاکمیت و انتخابات برخورد شود، یک عامل منفی یعنی عدم حضور نیروی انقلابی در جامعه و عدم ایفای نقش آن در انتخابات کذایی اساس و مبنای تحلیل قرار میگیرد. همه کاسه کوزه ها بر سر آن نیروی انقلابی مجهول که خود نیز به عدم حضور یا همان "واقعیت تلخ" اذعان دارند، شکسته میشود. هرگونه پنچول هیستریک به سرو روی آن کشیده میشود تا جایی که در مورد، "توفیق رژیم" در این انتخابات نیز مقصر قلمداد میشود. تحلیل گر "واقعیت ناتوانی آشکار نیروهای انقلابی در تأثیر گذاری بر حرکات و اقدامات سیاسی توده ها" را - که درست هم هست و در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد- به محور تحلیل اش تبدیل کرده و به همین

دلیل به نتایج غلط و نادرست میرسد. این مساله ای است روشن که در بررسی یک پدیده آن عاملی که وجود ندارد، نمیتواند نقشی ایفا کند. در نتیجه احاله همه چیز به آن مثل آب در هاون کوبیدن است که ما را از بررسی مثبت و زنده باز میدارد. این شبیه همان شیوه استدلال و تفکری است که همه موضع گیرهای غلط، بی عملی سیاسی و تحلیل های آنچنانی را به عدم وجود حزب طبقه کارگر نسبت میداند و میدهند. چنین استدلال میکنند که اگر آن موجود خیالی مطلوب وجود داشت چنین و چنان میشود و همه چیز بروفق مراد، حال که وجود ندارد همه کاستی های از عدم آن است. بعلاوه شیوه تحلیلی که نتواند پوسته های خارجی و لبرهای ابهام حول یک پدیده نظیر تبلیغات رژیم و تقلبات - را کنار زده و در آن نفوذ کند در چنبره اشتباهات این چنانی گرفتار میشود که از یک طرف هیاهو و لاف و گزاف رژیم مبنی بر "حرکت بی سابقه مردم"، "توجه فوق العاده توده ها" و به زیبایی دیگر سی میلیون رای ادعایی رژیم را صحه گذاشته و انتخابات را برای رژیم "توفیق آمیز" بخواند و از طرف دیگر مدعی بشود که محافل امپریالیستی و چنین و چنان از "نتیجه انتخابات این رژیم رضایت نشان میدهند" کدام ادعا صحیح است و چه فرقی با هم دارند؟

بی توجهی به بررسی زمینه و شرایطی که پدیده را دربر گرفته - در این مورد مثلاً وضعیت سطح مبارزاتی توده ها- تحلیل گر ما را به آنجا کشانده که از یک طرف مدعی میشود که "این واقعیت فراموش میشود که رژیم انتخابات را در شرایطی برگزار میکند که هرگونه جنبش و حرکت ضدحکومتی را در نطفه کوبیده" و از طرف دیگر ادعا کند که: "صحنه واقعی مبارزات سیاسی به موازات برگزاری انتخابات وجود داشته" اگر اینها ناقض همدیگر نیستند پس چه هستند، آیا با طرح این ایده های ناسخ و منسوخ و بسی انسجام میتوان به یک تحلیل منطقی و منسجم رسید؟

با چنین شیوه تحلیل ذهنی اتخاذ شده باید به چنین نتاقض گویی هم رسید که از یک طرف انتخابات را به حق و درست معرکه، هیاهو و ریاکاری نامید و از طرف دیگر آن را "انتخاباتی که معنی تائید و تثبیت سیاسی رژیم را دربردارد" قلمداد کرد که چیزی جز پریشان فکری نویسنده را نشان نمیدهد.

یا اینکه: از یک طرف شرکت "بی سابقه" توده ها را در این انتخابات "نشانه شیفتگی آنان به آخوند لتو کشیده و به ظاهر معتدلی چون خاتمی" نمیداند و از طرف دیگر حرکت آنان را دال بر "تلقین امیدی کاذب به آخوند امتحان نشده" میداند. آیا این ادعا که رژیم کوشید از "درون صحنه ساختگی" انتخابات "کاندیدایی از بین آخوندهای فکلی اش" "در آورد" با این حکم مشعشعانه که "این حرکت" یعنی شرکت مردم در انتخابات موجب "تثبیت جناحی از رژیم" شده است، تباین آشکار ندارد؟ آیا پس از قریب بیست سال ادعای "تثبیت سیاسی رژیم" و یا "تثبیت جناحی از رژیم" ربطی به درک واقعی شرایط سیاسی - اجتماعی جامعه دارد؟ حال بگذریم که این مقولات و ترها مانند: مبارزه با "دستگاه حکومت دیکتاتوری فقاقت" و مرتبط داشتن ناسازگاری آزادی های دمکراتیک با "خصوصیات سران سرنیزه ای" ربطی به ایده ها و بینش تئوری مبارزه مسلحانه نداشته و نشانگر آن است که طراح آن درکی از این بینش ندارد. اگر تحلیل گر ما درک درستی از این تئوری داشت میبایست از این نقطه عزیمت حرکت کند که: رژیم و ایسته به امپریالیسم که قریب بیست سال از عمرش میگذرد بر سرکار است، رژیمی که با اعمال دیکتاتوری امپریالیستی بمثابه شکل حکومتی ذاتی سرمایه داری و ایسته علیه هرگونه جنبش توده ای و آزادیخواهی به حیات ننگین خود ادامه میدهد. رژیمی که جدایی غم انگیز بین پیشانگ و توده ها را مجدداً برقرار ساخته است. طبقاً این ماشین حکومتی علاوه بر اجزاء متشکله اش مانند قانون، زندان و نیروی سرکوبگر برخاسته از نیاز سرمایه داری و ایسته، البته در پوشش اسلامی اش، جناحهای خاص خود را نیز داراست. اگر از جناح بندی های مرسوم و غیر علمی نیروهای سازشکار و اپورتونیست بگذریم، صرفنظر از تغییرات در گروه بندی ها و جایجایی آنها، دو جناح اصلی حکومتی یعنی جناح بوروکرات و غیربوروکرات را میتوان دید. که اولی در رابطه با ماشین دولتی نقش مسلط را دارد و دومی در کوشش احراز این مقام است. اگر در بستر یک اقتصاد وابسته و تک محصولی و عایدی کلان نفت جناحی از سرمایه داری مالی - تجاری و شبکه صنعتی عمدتاً دولتی حراست و دفاع میکند، دیگری با دفاع از بخشهای دیگر سرمایه داری و منجمله سرمایه صنعتی غیردولتی

درصد است تا مقام برتر را پیدا کند. به علاوه آینده نگری و ترس از جنبش توده ها و وضعیت بین المللی رژیم نرمش و بزه های آنچنانی را نیز چاشنی سیاستها و تبلیغات خود می نماید. به همین دلیل جناح مسط آشکارا محافظه کار و مدافع حفظ وضع موجود است و جناح رقیب ظاهری لیبرالی به خود گرفته و ادعاهای "قانونی و مدنیت" سر میدهد که البته اینها برای خود است و راندن رقیب نه برای مردم زحمتکش و کارگران.

در چنین متنی که به طور خلاصه و فشرده طرح گردید نیازهای قانون گذاری جمهوری اسلامی انتخاباتی را ضروری ساخته و انجام میشود. در این میان جناح رقیب روی خواسته های مردمی و توده ها که از هرگونه حقی حتی حقوق فردی محروم اند مانند، توجه به مسایل جوانان، زنان و قانون گرایی و غیره انگشت گذاشته تا توان خود را با توجه به نیروی رای دهنده گان در برابر رقیب بیشتر سازد. در چنین متنی است که نباید منکر نقش جوانان و زنان در این انتخابات گردید. طبعاً هر دو جناح کوشینند تا "تئور انتخابات" را گرم کنند، طبعاً تقلبات همیشگی عمدتاً از طرف جناح مسلط صورت گرفته است و طبعاً "تلقین امید کاذب" بر روی بخشی از توده ها موثر افتاده است. طبعاً این بار نیز توده ها بویژه همان جوانان و زنان رای دهنده در چارچوب تعیین شده از سوی رژیم به بازی گرفته شده اند که بیانگر عدم حرکت مستقل آنهاست. و بالاخره توده های رای دهنده در خواهند یافت که این بار نیز به امید و خواسته های آنان خیانت شده است. در چنین متنی و با چنین شیوه ای میبایست به مورد انتخابات اخیر نگریت و مسایل دیگر را در رابطه با آن و در جای ضروری خود بررسی نمود، نه اینکه همه چیز را به پای عدم حضور نیروی انقلابی نوشت و یا تثبیت سیاسی رژیم و یا جناحی از آن را نتیجه گرفت.

حال ببینیم که تفکر حاکم بر این مقاله چگونه است و ایده اصلی آن چیست؟

در ابتدا نویسنده مرزبندی میکند که: "اشتباهی بزرگ و خودفریبی است اگر کثرت رای دهندگان در انتخابات اخیر را مساوی نوعی دیگه از نارضایتی توده ها و خواست آنان در تعدیل و مصالحه و این قبیل تئوری های از مغز استخوان اکنومیستی تعبیر کنیم".

نویسنده با این بیان "محکم" که خود نفهمیده است چه میگوید، این نوید را میدهد که گویا خودبا ایده های تا مغز استخوان اکنومیستی مرزبندی داشته و ایده ای درست ارائه خواهد کرد. صرف نظر از اینکه کثرت رای دهندگان را تظاهر نارضایتی توده های رای دهنده علیه سیاستهای جناح حاکم نمیداند. که واقعیت های سیاسی، اجتماعی خلاف و غلط بودن آن را به اثبات رسانده و کافی است که تحلیل گر فقط سر از پنجره بیرون کند تا نیازی به بحثهای اسکولاستیکی نباشد. جدا از اینکه این رای دادن را "خواست آنان در تعدیل و مصالحه" نمیداند که کافی است فقط بیاندیشد که وقتی حرکتی در مقابل با کل رژیم نباشد و در چارچوب قواعد بازی انتخاباتی درگیر شود چه هدفی یا خواستی جز استفاده از امکان موجود را پیش رو دارد؟ طبعاً اینگونه حرکات درخوش بینانه ترین حالت نتیجه ای جز "خواست تعدیل و مصالحه ندارد". حال چه به این نتیجه آگاه باشند یا نباشند و همین نکته است که پشتوانه تئوری سازشکارانه و مصالحه جویانه حتی نیروهای مدعی مارکسیسم، در لفافه با توده ها بودن را فراهم آورده است. سر فرود آوردن خود در مقابل حرکت خود به خودی توده ها و موضع "تکریم" را با وجد و سرور "ته به رژیم" و انقلاب دوم و... میخوانند. مرزبندی لفظی با اکنومیسم چیزی را حل نمیکند و نافی آن نیست که تحلیل گر ما خود تا مغز استخوان اکنومیستی بیاندیشد.

وقتی که میگوید: "شرکت بیسابقه توده ها در این انتخابات.... دلیل بر تمایل آنان به مبارزه سیاسی.... علامت خودانگیختگی توده ها در استفاده از تناقضات درونی رژیم میباشد." و یا: "روشن است که در متن این شرایط مردم با شرکت توده ای خود در مراسم انتخابات..... با الهام از تجربیات مبارزاتیشان به صندوقهای رای روی آورده و به آن صورتی موضع میگیرند که حاصل آن تشدید کشاکش جناح های رژیم شود"، باید به نتیجه احکام خود نیز بیاندیشد. توده های رای دهنده با تجربیات خود وارد در صحنه تعیین شده ای میشوند، تا نقشی ایفا کنند و موجب کشمکش جناحها شوند. که چه بشود؟ طبعاً برای اینکه خوش باورانه به خواسته هایی دست یابند و چون حرکت مستقلی نیست و در کادر رژیم حرکت میشود پس غیر از "خواست تعدیل و مصالحه" و یا همان به "عقب نشینی و اداری کردن رژیم" خواست دیگری نمیتواند مطرح باشد. و خود تحلیل گر به این امر اذعان دارد وقتی که میگوید: "آنگاه این حرکت

میبایست به جای تثبیت جناحی از رژیم کلیت آنرا دچار تزلزل نموده و به بحران بکشد". اما در این بین فقط یک "اشتباه کوچک" رخ داده که بعد از قریب بیست سال توده های رای دهنده را موجب تثبیت جناحی از رژیم میدانند که باید واقعاً به این تفکر دست مریزاد گفت که این چنین ذهنی و غیر واقعی برخورد میکند. تا اینجا فهمیدیم که حرکت خودبه خودی توده ها موجب تثبیت جناحی از رژیم شده است که حاصل آن تشدید کشمکش های جناحها است و این توده ها تمایل دارند که از تناقضات درونی رژیم استفاده کنند و نخواستند یا نتوانستند "کلیت آنرا دچار تزلزل نموده و به بحران بکشند". - که این هم تقصیر عدم حضور نیروی انقلابی است!!- حال اگر این نتیجه گیری تحلیل گر از خواست توده های رای دهنده را با رهنمود مشعشانه اش مقایسه کنیم قضیه جالب تر خواهد شد: اکنون وظیفه هر نیروی انقلابی این است که توطئه سکوت درخیمانه رژیم را با افشا نمودن عملیات ضدحقوقی وی علیه مبارزات توده ها شکسته و چهره کریه و ضدحقوقی دستگاه حکومت دیکتاتوری ققاهت را به افکار عمومی جهان نشان داده و بدین ترتیب رژیم را وادار به عقب نشینی نماید."

براستی چه فرقی بین این خواست ادعایی و منتسب به رای دهندگان و رهنمود تحلیل گر وجود دارد؟ چه تفاوتی بین این ترها با تئوری پردازیهای نیروهای سازشکار، مصالحه جو و محافل امپریالیستی چنین و چنان مبنی بر تز مبارزه با ولایت فقیه و واداشتن رژیم به عقب نشینی هست؟ اگر این "موضع تکریم آمیز" از یک حرکت خود بخودی، سر فرود آوردن در مقابل آن نیست، پس چیست؟ فکر میکنیم که دیگر نیازی به توضیح چندانی نباشد که علیرغم ادعای مرزبندی لفظی، تحلیل گر خود تا مغز استخوان اکنومیستی می اندیشد. و باز هم روشن است که توده های رای دهنده حداقل خود یک قدم از تحلیل گر ما جلوتر اند زیرا آنان دیگر همه کاستی ها را به گردن عدم حضور نیروی انقلابی نیانداخته اند، زیرا خود چهره کریه ضدحقوقی رژیم را میشناسند و به مقابله با "دیکتاتوری ققاهت" برخاسته اند تا "وادار به عقب نشینی" کنند. بدون اینکه منتظر رهنمود تحلیل گر ما شوند. و این تحلیل گر ماست که بدنبال آنان روان است. به راستی چرا باید این محتوای راست را در پوششی چپ ارائه کرد و تازه مقاله را با نام "مرگ بر فریبکاران" زینت داد؟

امتیازات به رسمیت شناخته شده قبلی کارگران را برای مثال با کاهش دستمزدها و حمله به تشکلهای اتحادیه ای، از آنان باز پس گیرند.

۵) از ۱۹۹۱ تا کنون، سود شرکتهای آمریکایی ۵۰ درصد افزایش یافته است. در ۱۹۹۳، تقریباً ۳۰ درصد کل کارگران این کشور در مشاغل اشتغال داشتند که درآمد حاصله از آنها این کارگران را حتی به برخورداری از امکانات زیستی روی خط فقر قادر نمی ساخت. تقلیل دستمزدهای واقعی، مالیاتهای رشد یافته و سنگین بر دوش کارگران، کاهش خدمات دولتی و از کار بیکار سازی کارگران و کارمندان موسسات خصوصی و دولتی همگی عوامل دخیل در این افزایش سود میباشند. عوامل دیگر این امر را میتوان در لغو برنامه ریزی دولتی و تحمیل مبنای تجارت "آزاد" بر ملل جهان سوم یافت.

"نگون بختی و ادبار

همه گیر جهانی"

نویسنده: کنت مکدو وکل

شماره ۲ از چهل و نهمین سری

تاریخ ژوئن ۱۹۹۷

۱) به نقل از واحد رشد و توسعه سازمان ملل، جمعیتی بالغ بر یک میلیارد انسان در سراسر دنیا از دسترسی به تغذیه مناسب، آب آشامیدنی سالم و حداقل خدمات درمانی و تحصیلی بی بهره اند.

۲) مطابق آمار دولتی ایالات متحده، ۳۶ میلیون نفر در سال ۱۹۹۵ در این کشور در فقر و گرسنگی به سر میبردند.

۳) استحاله و سقوط سطح مادی زندگی در کشورهای بالغ سرمایه داری تنها منعکس کننده حرص و طمع شرکتهای سرمایه داری، سرازیر نمودن صنایع و مشاغل مختلف به سوی بازار کار ارزان جنوب، تضعیف اتحادیه های کار، و حتی رکود اقتصادی ناشی از ناتوانی در ایجاد امکانات سرمایه گذاری مولده مکفی جهت جذب سود مازاد نبوده و بدان محدود نمیگردند. این مطلب علاوه بر موارد فوق همچنین منعکس کننده هزینه های روز افزونی است که کشورهای مرکز جهت حفظ و برقراری بوروکراسی هرچه وسیعتر و تخصصی شده تر، جمع آوری و ترویج اطلاعات حیاتی در خدمت حفظ کنترل مرکزی، پرورش کار شناسانی با دایره مهارتهایی هرچه محدودتر و در عین حال ویژه، دایر نمودن مراکز و برنامه

برگرفته هایی از مقالات برجسته مانتلی ریو

ارزان و لذا به مخاطره افتادن موقعیت کارگران آمریکا، تفسیری است به غایت ساده لوحانه از مقوله جهانگستری. این مطلب صحت دارد که سرمایه در جستجوی یافتن پائین ترین میزان دستمزد به هر گوشه جهان در حرکت است. اما با این وصف عوامل دیگری نیز در این امر دخیل میباشند. در حقیقت سه چهارم سرمایه گذاری های خارجی و تولیدات بنگاههای چند ملیتی تحت رهبری آمریکا در اروپای غربی، کانادا و کشورهای که سطح دستمزدها در آنها بالا است مستقر میباشند. این سرمایه گذاری ها عمدتاً وظیفه دارند تا محصولات مورد نیاز هرکشور را از طریق استقرار واحدهای تولیدی در همان منطقه تامین نمایند. تولیدات موسسات عظیم فراملیتی در خارج از مرزهای کشور ماسد، تقریباً ۱۵ درصد تولید جهانی را تشکیل میدهند. در صنایع مشخصی از قبیل تولید البسه و خط تولید قطعات و وسایل الکترونیک، دستمزدهای پائین به تنهایی، دارای اهمیت میباشند. اما عامل عمده در محور بسیاری از مشاغل تولیدی، تغییر و تحولات تکنولوژی میباشند. محصول تولید داخلی امروز آمریکا نسبت به ۱۹۵۰ پنج برابر افزایش یافته در حالیکه همین میزان از تولید مستلزم نیروی انسانی کار کمتری است.

۳) گردش امروزم سرمایه، به اندازه ای که رشد و توسعه اقتصادی را در قرن نوزدهم متاثر میساخت، تحت تاثیر قرار نمیدهد و حرکت جهانی امروز سرمایه نسبت به قرن نوزدهم، جهانی تر یا به عبارتی جهان گسترتر نشده است.

۴) بحران عظیم اقتصادی اواخر دهه ۲۰ و ضرورتهای ایجابی دو جنگ جهانی این قرن، هریک به نوع خود، نظام مبتنی بر بازار را بی اعتبار ساخته و به قبول برنامه ریزی دولتی و نقش عمده دولت در تخصیص و توزیع منابع مالی، انسانی و طبیعی تولید منتهی گردید. علاوه بر این، در کشورهای پیشرفته سرمایه داری یکسری امتیازات به کارگران داده شد. مع الوصف، به مجرد بهبود شرایط ناشی از دوران جنگ و بحران اقتصادی، بازارهای اشباع شده، تولید بیش از حد و رقابت شدید به استراتژی جدیدی برای پائین نگاه داشتن دستمزدها منجر گردیده و باعث گردید تا گردانندگان نظام، حقوق و

نام: "چین و جهان غرب"

نویسنده: لی زینگ

شماره: ۷ از چهل و هشتمین سری

تاریخ: دسامبر ۱۹۹۶

۱) نگرانی نهایی شورای امنیت مللی آمریکا (ان.اس.سی) در دوران پس از جنگ، نه مساله اتحاد شوروی بلکه نسیبایی آمریکا و متحدان غربی آن به مواد خام و نیروی کار جهان "سوم" بود.

۲) جهان شمال یک چهارم کل جمعیت جهان را تشکیل داده در حالیکه ۷۰ درصد از انرژی، ۷۵ درصد از فلزات، ۸۵ درصد از چوب و ۶۰ درصد از مواد غذایی جهان را به مصرف میرساند.

۳) بدهی پولی کشورهای تحت سلطه به صندوق جهانی پول (ای. ام. اف) که در ۱۹۸۰ به نه و نیم میلیارد دلار بالغ میگردد در ۱۹۸۶ یعنی ظرف ۶ سال به رقمی معادل چهل و دو و چهاردهم میلیارد افزایش یافت. یونیسف عنوان مینماید که در نتیجه این بدهی ها، هر ساله ۶۵۰ هزار کودک جان خود را از دست میدهند. ۴) چنین ارزیابی میگردد که تقریباً ۹۰ درصد اطلاعات و اخبار خارجی منتشره رسانه های خبری جهان به اشکال متنوع تنها توسط چهار آژانس خبری مستقر در جهان شمال کنترل میگردد.

۵) چین با حجم تجارت جهانی سالانه ای بالغ بر ۲۸۰ میلیارد دلار، دهمین کشور بزرگ تجاری دنیا میباشد. قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی روز افزون چین احتمالاً از زمره عظیم ترین "موانع روینمایی" در برابر نظام در حال ظهور حاکم بر روابط بین المللی پس از جنگ سرد میباشد.

"جهانگستری سرمایه یک

مطلب است، قدرت سرمایه

اصل مطلب."

نویسنده: ویلیام ک. ناب

شماره ۲ از چهل و نهمین سری

تاریخ ژوئن ۱۹۹۷

۱) سهام بانک جهانی، وام دهنده به ۲۳ ملل از ثروتمندترین ملل جهان، از ۲ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۲۳ درصد در سال ۱۹۹۰ افزایش یافت.

۲) نقل و انتقال واحدهای تولید آمریکا بسوی کشورهای پیرامون، دسترسی به نیروی کار

۲) شمار اعتصاب در امریکا، پس از یک دهه نزول و ثبات آن در سطح دایما پائین در سال ۱۹۹۵، در سال ۱۹۹۶ رشد پیدا کرد. شمار اعتصابات بزرگ (یعنی اعتصابات که ۱۰۰۰ کارگر یا بیش از آن را دربر میگیرد) از ۳۱ مورد به ۲۷ مورد افزایش یافت. این اعتصابات، حرکت‌های صنفی و عادی سالهای مبارزاتی تدافعی و در ارتباط با موضوعاتی چون "تحکیم حجم تولید با اشتغال نیروی کار کمتر" و شرایط آتی حاکم بر کار کارگران، مثلاً شمار کارکنان، استفاده از منابع کار بیرون از کارخانه، عقد کنترات با موسسات بیرونی، فشرده‌گی حجم کار، خدمات درمانی و حقوق و بیمه بازنشستگی میباشند.

۳) اعتصابات سال ۱۹۹۶ کارگران جی ام (جنرال موتور) یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار زیان به این کمپانی وارد ساخت.

۴) بخش عمده آگاهی نوین و گاه‌ها برخوردهای به ناچار مبارزه جویانه کارگران ناشی از عناصر فعال برخاسته از قشر متوسط درون اتحادیه‌ها میباشند. اینان کارگران، نمایندگان بخشهای مختلف خط تولید، و گردانندگان حوزه های محلی اتحادیه‌ها که امور اتحادیه را بطور روزمره اداره می نمایند، میباشند. عناصر یاد شده عوامل ارتباطی و بینابینی میان سطوح فوقانی صاحب منصبان اتحادیه و سطوح تحتانی یعنی عامه کارگران میباشند. رجعت به سنت مبارزه در فعالیت اتحادیه‌ای، در این قشر میانی است که بزرگترین نیرو را متجلی ساخته و هر از چندگاه بر روحیه منفعل عامه کارگران و صاحب منصبان اتحادیه‌ها غالب میگردد.

۵) رهبران جدید اتحادیه‌های کارگری امریکا، انجمن‌های کارگری دست ساخته دولت و تحت نفوذ سازمان سیا در آنسوی اقیانوس که از دهه ۶۰ تا این سالها مبشر ایده بیزنس یونیونیزم (اتحادیه‌های معامله‌گری-م) و حامل تبلیغات ضدکمونیستی در کشورهای جهان سوم بودند را ملغی نمودند. این انجمن‌ها از هم پاشیده شد و اکنون در غالب یک جریان واحد تحت عنوان ا. سی. ای. ال. اس. (مرکز همبستگی بین المللی کارگری امریکا) فعالیت می نمایند.

برگردان به فارسی ا - بهرنگ

بکارگیری متد قانونی و غیرقانونی مبارزه علیه تشکلهای اتحادیه‌ای و فعالیت‌های سازماندهی کننده به درجه اجتهاد! رسیده اند سود جسته و استفاده می نمایند. این کارفرمایان، طرفداران و حامیان اتحادیه‌ها را دائماً از کار اخراج میکنند.

۵) یک اتحادیه تا آنجا محق است که با اعتصاب (تحریم کار-م) و راهپیمایی اعتراضی، کارفرما را به پذیرش یکسری مطالبات مجبور نماید، نه آنکه علیه او بایکوت ثانوی (تحریم اجناس-م) راه بیاندازد. چنانچه یک اتحادیه دست به اعتصاب بزند، کارفرما میتواند اعتصاب کنندگان را با استخدام نیروی کار جدید برای همیشه از کار ترخیص نموده و پلیس مراقب خواهد بود تا امر جایگزینی عناصر اعتصاب شکن به جای کارگران اعتصابی بامانع رویرو نگریده و آن را تضمین نماید.

۶) بین دهه ۵۰ تا ۹۰، عملکردهای ناعادلانه کارفرمایان در مقابله با سازماندهی کارگران چهار برابر افزایش پیدا کرده است. رد درخواستهای مطالباتی کارگران از سوی کارفرمایان طی این دهه‌ها گویای افزایشی هشت برابر میباشند.

۷) ۸۰ درصد کلیه مشاغل موجود در ایالات متحده در بخش‌های خدماتی‌ای چون رستورانها، موسسات نظافتی و غیره متمرکز میباشند.

۸) درصد عضویت کارگران صنایع قطعات یدکی اتومبیل امریکا در اتحادیه‌های کارگری از ۷۵ درصد در ۱۹۷۸ به ۲۵ درصد در ۱۹۹۷ تقلیل یافت.

"کارگران امریکا"

نویسنده: کیم موودی

شماره ۳ از چهل و نهمین سری

تاریخ جولای و اوت ۱۹۹۷

۱) میزان سوانح و بیماریهای ناشی از کار در امریکا طی نیمه اول دهه ۹۰ افزایشی نود تا صد درصدی نسبت به نیمه اول دهه ۸۰ داشته است. هنگامی که این میزان با معیار ایام غیبت از کار محاسبه گردد نرخ رشد یاد شده در بسال در صنایع اتومبیل سازی به رقمی معادل ۵۰۰ درصد ارتقاء می یابد. جالب آنجا که وزارت کار این کشور در سال ۱۹۹۳ انتشار این آمارها را متوقف ساخت.

های پژوهشی و عمرانی در جهت مشروعیت بخشیدن به اوضاع موجود، میلیتاریزه ساختن محیط به بهانه و در مقابله با خطرات و تهدیدات حقیقی یا ساختگی خارجی، و حفظ و تحکیم کنترل داخلی بر توده‌های ناراضی در حال رشد متقبل میگردد. تمامی این هزینه‌ها یا از سوی سرمایه داران به شکل بالا رفتن قیمت‌ها و یا از جانب دولت به شکل مالیاتهای ارتجاعی رشد یافته‌ای که سهم کارگران از اضافه تولید اجتماعی را به نسبت کارآیی نیروی کار و نیز سود حاصله از آن تقلیل میبخشد، بطور بی موازنه و همچون باج و خراج بر توده‌های زحمتکش جامعه تحمیل میگردد.

"سازماندهی سازمان"

نیافتگان

نویسنده: فرناندو گایاسین و مایکل

یئیس

شماره ۳ از چهل و نهمین سری

تاریخ جولای و اوت ۱۹۹۷

۱) درصد کارگران تحت پوشش اتحادیه: کشورهای اسکانندیناوی ۶۰ تا ۸۰ درصد، انگلستان ۲۰ درصد، آلمان ۳۳ درصد، کانادا ۳۰ درصد، نیوزیلند ۲۳ درصد، امریکا ۱۵ درصد، فرانسه ۱۰ درصد

۲) ممکن است گفته شود که درصد کارگران تحت پوشش اتحادیه ملاک دقیقی برای تعیین میزان قدرتمندی نیروی کار سازمان یافته نیست. چرا که به هر حال کارمندان بخش خدمات عمومی در فرانسه به اعتصاب خود آنقدر ادامه دادند که اقتصاد این کشور فلج گردید. با وصف این، ایالات متحده ۱۹۹۷ فرانسه ۱۹۹۶ نیست. علیرغم امریکنیزه کردن اروپا، کارگران اروپایی تا اندازه‌ای از آگاهی طبقاتی برخوردار بوده و مثلاً می بینیم که طبقه کارگر فرانسه از کارمندان اعتصابی بخش خدمات عمومی حمایت به عمل می آورند.

۳) ای. اف. ال. سی. ای. ا. (فدراسیون کارگری کالیفرنیا - م) در انتخابات ۱۹۹۶ ایالات متحده در حمایت از حزب دمکرات امریکا بیش از ۳۰۰ میلیون دلار بذل و بخشش نمود. با این حال، کلینتون، یعنی دریافت کننده بخش قابل توجهی از این کمک مالی، کاندیدهای انتخاباتی این فدراسیون برای پست ریاست وزارت کار را کاملاً نادیده گرفت.

۴) کارفرمایان امریکایی بطور عادی و روزمره از وجود کارشناسان و مشاورینی که در ابداع و

مانیفست، مبشر نابودی نظام سرمایه داری

گونگون تکامل اجتماعی و نیز اینکه اکنون این مبارزه به جایی رسیده است که طبقه استثمار زده و ستمکش (پرولتاریا) دیگر نمیتواند از یوغ طبقه استثمارگر و ستمگر (بورژوازی) رهایی یابد مگر آنکه در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و ستم و مبارزه طبقاتی خلاص کند.

این "فکر اساسی" که با استادی تمام در "مانیفست" و سپس در بقیه آثار مارکس و انگلس تشریح گشته بواقع کلید درک تاریخ بوده و دلیل خشم بورژوازی. اندیشه ای که افسانه جاودانگی سلطه بورژوازی را افشاء ساخته و مرگ حتمی او را در مقابل چشمانش ترسیم مینماید.

۱۵۰ سال پیش زمانی که مارکس و انگلس "مانیفست" را مینوشتند پرولتاریا درگیر نخستین نبرد بزرگ خود با بورژوازی بود - قیام ژوئن ۱۸۴۸ پاریس. نبردی که در ۱۵۰ سال اخیر لحظه ای نیز متوقف نگشته است. "مبارزه ای بلاانقطاع گاه پنهان و گاه آشکار" مبارزه ای که در انقلاب هایی چون کمون، اکتبر و چین و ویتنام و... سلطه بورژوازی را به لرزه انداخته و گنجینه غنی از تجربه، برای شکست قطعی این نظام جابرانه تدارک دیده است.

گرچه در صدوپنجاه سال اخیر با تکامل فوق العاده تکنولوژی و بسط صنایع بزرگ، سرمایه داری با سرعت تمام در اقصی نقاط جهان گسترش یافته و به بالاترین مرحله رشد خود یعنی امپریالیسم گام نهاده و شرایطی ایجاد شده که با شرایط انتشار "مانیفست کمونیست" کاملاً متفاوت است اما این امر هیچ تغییری در این واقعیت نمیدهد که آنچه سیمای جهان کنونی را شکل میدهد همچنان مناسبات ظالمانه سرمایه داری است که مملو است از استثمار و ستم و اجحافات طبقاتی.

"تنها میتوانست به صورت سازمانی مخفی وجود داشته باشد." در آن زمان سرمایه داری در یکسری از کشورهای اروپایی کاملاً مسلط شده و میرفت تا بقیه اروپا و جهان را زیر سلطه خویش در آورد.

مارکس و انگلس در این اثر ضمن بررسی چگونگی و چرایی رشد و گسترش سرمایه داری، ماهیت استثمارگرانه مناسبات بورژوازی را آشکار ساخته و نشان دادند که حیات و ممت بورژوازی وابسته به استثمار وحشیانه کارگران و زحمتکشان است. در این اثر مارکس و انگلس با "انصاف" و "عدالت" تمام، نقش مترقی سرمایه داری در تاریخ را مورد تاکید قرار داده و ثابت نمودند که مناسبات سرمایه داری همچون هر مناسبات طبقاتی دیگر در جریان رشد خود به سدی در مقابل رشد جوامع بشری تبدیل شده و به همین دلیل تاریخ تغییر آنرا در دستور کار خود قرار داده است. مارکس و انگلس با بررسی داهیانجامعه سرمایه داری نشان دادند که رسالت این تغییر بر دوش طبقه ای است که خود زاده همین مناسبات بوده و در چهارچوب این مناسبات وحشیانه استثمار میگردد (یعنی طبقه کارگر)، به همین دلیل هم آنها در مانیفست ندا سردادند که "نظام بورژوازی گور کن خود را بوجود آورده است".

همانطور که انگلس در مقدمه چاپ آلمانی مانیفست در سال ۱۸۸۳ نوشته است سراسر "مانیفست" را یک "فکر اساسی" به هم پیوند میدهد و آن اینک: "تولید اقتصادی و سازمان اجتماعی هر عصری از اعصار تاریخ که بطور ناگزیر از این تولید ناشی میشود بنیاد تاریخ سیاسی و فکری آن عصر را تشکیل میدهد، و اینکه بنابر این کیفیت (از هنگام تجزیه شدن مالکیت اشرافی اولیه زمین) سراسر تاریخ عبارت بوده است از تاریخ مبارزات طبقاتی، مبارزه بین طبقات استثمار زده و استثمارگر، بین طبقات محکوم و حاکم در مدارج

امسال صدوپنجاهمین سالگرد انتشار "مانیفست کمونیست" میباشد. اثر گراندتری که تأثیری تعیین کننده در جنبش طبقه کارگر برجای گذاشته و "مبشر انقلاب جهانی" بر علیه نظام ظالمانه سرمایه داری بوده و میباشد.

بدون اغراق مانیفست یکی از "رایج ترین و بین المللی ترین" آثار مارکسیستی است که بمثابه "برنامه مشترک" صدها میلیون کارگر در سراسر جهان به پرچم مبارزه این طبقه تبدیل شده است. بر این اساس دشمنی بورژوازی با "مانیفست حزب کمونیست" و کمونیسم البته امر عجیبی نیست. به همین دلیل هم در صدوپنجاه سال اخیر ما همواره شاهد آن بوده ایم که بورژوازی در حالیکه از نادرستی و غلط بودن اندیشه های "مانیفست" سخن میگوید لحظه ای نیز از سرکوب کمونیستها و کشتار آنان دست برنداشته است. اگر چه کمونیستها همواره بعد از هر سرکوب و کشتار ققنوس وار از خاکستر خویش دوباره سر بر آورده و بورژوازی را به مصاف طاییده اند و در راستای چنین روندی است که امروز با تغییر و تحولات بوجود آمده در سطح جهان و فروپاشی آنچه که به دروغ خود را "اروگاه سوسیالیسم" می نامید، بورژوازی بار دیگر فرصت یافته است تا تبلیغات گسترده ای بر علیه کمونیستها راه انداخته و از "مرگ کمونیسم" سخن بگوید. شکی نیست که "مانیفست کمونیست" در این میان کماکان مورد حمله بورژوازی قرار دارد. اما مگر مانیفست چه میگوید و چرا ایندولوگ های بورژوازی در هر فرصتی خشمگینانه درصدد بر می آیند تا باصطلاح نادرستی مانیفست را نشان دهند؟

مانیفست در ۱۸۴۸ بوسیله مارکس و انگلس به عنوان برنامه "اتحادیه کمونیستها" نوشته شد که بمثابه "سازمان بین المللی کارگری" در آن روزها

واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. در صدوپنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست ضمن تاکید بر آن "اصل اساسی" که "هسته اصلی کتاب" مزبور را تشکیل میدهد و بساید به مثابه واقعیتی انکارناپذیر راهنمای حرکت کارگران و کمونیستها قرار گیرد، بکوشیم در جهت نابودی نظام سرمایه داری گامهای خود را بر شتاب تر ساخته و در راه یک انقلاب کمونیستی که به دست پرولتاریا و پيشاهنگان انقلابی اش سازمان می یابد با عزمی راسخ تر پیش رویم. آزادی بشریت از قید هرگونه ستم و استثمار و جهل و نادانی در گرو چنین انقلابی است: "بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیر خود از دست نمیدهد."

دمتیابی به کمونیسلم لحظه ای هم از حرکت باز نمانده و در این راه از هیچگونه فداکاری و جانفشانی دریغ نورزیده اند. مبارزه ای پر فراز و نشیب مملو از شکستها و پیروزیها که به روشنی حیرت انگیزی نشان داده است حق با "مانیفست" بود که نجات بشریت را وابسته به نابودی قطعی مالکیت خصوصی بورژوازی میدانست. بواقع هرگونه تاخیر در این امر مفهومی جز تداوم فجایع تاکتونی ناشی از سلطه نظام موجود ندارد و واقعیت این است که بشریت تا کنون نیز بهای عظیمی بابت تاخیر تاریخی سقوط اجتناب ناپذیر سرمایه داری پرداخت نموده که جنگهای امپریالیستی این قرن خود گواهی بر آنست. کمونیستها آشکارا اعلام میکنند که "تنها از طریق

وظیفه "مانیفست کمونیست" عبارت بود از اعلام "نابودی آتشی و احتراز ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی" و آنچه در صدوپنجاه سال اخیر پراتیک بشری به اثبات رسیده این واقعیت است که اولاً عامل اصلی ادبار کنونی زحمتکشان همانا مالکیت خصوصی سرمایه داری است و ثانیاً نابودی این نظام امری ممکن و شدنی است که تجربه انقلابات کارگری در چهار گوشه جهان موید آنست.

۱۵۰ سال پیش زمانی که مارکس و انگلس در "مانیفست" ندا سردانند: "کارگران جهان متحد شوید" تعداد محدودی به ندای آنها پاسخ مثبت دادند اما در این فاصله جهان شاهد مارش خستگی ناپذیر میلیونها کارگر و کمونیستی بوده است که جهت

Handwritten text in Persian script, likely a transcription or commentary on the original document.

Handwritten text in Persian script, appearing to be a detailed transcription or analysis of the original document's content.



دست نویس صفحه ای از « مانیفست حزب کمونیست »
(تمام متن بدست کارل مارکس نوشته شده است ،
دو سطر اول بخط بنی مارکس همسر کارل مارکس است)

روی جلد چاپ ۱۸۴۸ « مانیفست حزب کمونیست »
(در ۳۰ صفحه)

کارگران جهان متحد شوید!

از صفحه آخر

زحمتکش ما بر علیه دشمنانشان را به نمایش گذارد و تمامی مرتجعین رنگارنگ را در هر لباسی و ادانت که به منظور حفظ سیستم و نظام ضد خلقی موجود از ضربات مردم، با دستپاچگی پایان انقلاب رو اعلام کنند و از مردم بخوان که اسلحه ها رو زمین بگذارند و به خونه هاشون برگردن. قیامی که من مطمئنم بسیاری از شماها که در اون شرکت کردید چنان صحنه هائی از فداکاری، قدرت و اتحاد توده به پا خاسته بر علیه رژیم شاه رو در خاطر دارید که هیچ نیرویی قادر به زدودن آن از ذهن و خاطر شما نیست.

در واقع قیام بهمین به عنوان مهمترین تحول سیاسی بعد از انقلاب مشروطیت به بهای خون ۷۰ هزار قربانی تأثیرات عظیمی را در جامعه ما موجب شد که هیچکس نمیتونه منکر اون بشه. امروز ۱۹ سال پس از انقلاب ۵۷ و بطور مشخص قیام بهمین که نقطه اوج اون حرکت تاریخی بود،

یک تحریف بزرگ تاریخی است. خمینی و دارو دسته اش به عنوان باصطلاح آلترناتیو رژیم شاه تنها موقعی در سطح وسیع در صحنه سیاسی ایران مطرح شدند که جنبش انقلابی توده ها هر روز دامنه بیشتری می یافت. رشد و گسترش این جنبش بر غم سرکوب متداوم اون توسط ارتش و ساواک و..... اربابان رژیم شاه رو به این واقعیت رسوند که صرفا با سرکوب نمیتونن جلوی این نهضت رو بگیرن و حتی تشدید سرکوب خطر رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر جنبش توده ای را در بردارد. در نتیجه سیاست اربابان شاه بر منحرف کردن جنبش مستراکم توده ای از مسیر ضدامپریالیستی و دمکراتیک آن قرار گرفت. از این مقطع به بعد است که ما شاهدیم سیاست امپریالیستها بر مدار پشتیبانی از دارو دسته خمینی قرار گرفت و بنگاههای تبلیغاتی ای هم نظیر بی بی سی و شرکاء در پیشبرد این سیاست در افکار عمومی از هیچ کوششی برای مطرح کردن و بزرگ کردن نام خمینی، بردن صورتش در ماه و

بهای سرکوب جنبش رشد یابنده توده ها دیگر به نفع آنها نیست. در نتیجه از آنجا که امپریالیستها هیچگاه سرنوشت خویش را با سرنوشت مهره ها و حتی بالاتر از آن با سرنوشت رژیمهای دست نشانده خود گره نمی زنند، به یک تاکتیک محیانه در مقابل جنبش توده ها دست یازیدند. آنها شاه را به عنوان مظهر تنفر توده ها فدا کرده و اقدام به یارگیری جدیدی در صحنه سیاسی ایران نمودند. جمهوری اسلامی محصول این یارگیری جدید بود که اساسا ماهها قبل از قیام و در جریان کنفرانس گوادولوپ حاصل شد. در چنین اوضاع و احوالی هم بود که به قول جورج پال یکی از بلندپایه ترین مقامات سیاسی وقت آمریکا، در رابطه با حل "بحران ایران" در هیات حاکمه آمریکا راه حلهای متفاوتی مورد بحث قرار میگرفت. در این راه حلها بسته به شرایط هم دخالت مستقیم نظامی و کودتای نظامی و هم تحویل مسالمت آمیز قدرت از رژیم شاه به جمهوری اسلامی پیش بینی شده بود.

تجربه انقلاب ۵۷

مساله یازبینی و درس گیری از تجارب قیام همچنان به عنوان ضرورتی انکارناپذیر باقی مانده است. یکی از عوامل این امر عدم وجود یک دیدگاه واحد و مورد توافق در بین نیروهای سیاسی است. به واقع باید گفت که قیام بهمین بدلیل وزن و اهمیتش در شکل دهی به رویدادهای جاری در جامعه ما از همان ابتدا به طرز وسیعی مورد تحریف نیروهای مختلف قرار گرفت. به این خاطر اجازه میخوام از این فرصت استفاده کنم و قدری راجع به این دیدگاهها صحبت کنم.

نخستین دیدگاه مربوط همیشه به جمهوری اسلامی و هوادارانش. نیروهای مدافع رژیم در طول ۱۹ سال گذشته همیشه سعی کرده ن که قیام بهمین را به حساب خودشون بگذارن و به این اعتبار حکومت سیاه خودشون را حاصل قیام و خواست توده های شرکت کننده در آن معرفی بکنن. اینها اینطور وانمود میکنند که مردم ایران قیام کردند تا شاه رو ببرن و حکومت اسلام و جمهوری اسلامی را برقرار کنن. بایستی بلافاصله در اینجا اضافه کنم که در اشاعه این ایده غیرواقعی که جمهوری اسلامی حاصل قیام ۲۱ و ۲۲ بهمین بوده، بلندگوهای تبلیغاتی غرب نیز در طول ۱۹ سال گذشته هیچ فرصتی را از دست نداده اند. اما این

در یک کلام جا انداختن رهبری اسلامی و مذهبی بر امواج قیام توده ها فروگذاری نکردند. از این به بعد بر بستر رشد جنبش توده ای ما شاهد تغییر سیاست امپریالیسم راجع به رژیم شاه و حمایت گسترده از خمینی و اعوان و انصارش هستیم و میتونیم این واقعیت را به شکل هر چه عریانتر در جریان کنفرانس گوادولوپ ببینیم.

کنفرانسی که در جریان آن به قول ژیسکار دستن رئیس جمهور وقت فرانسه سران ۲ کشور بزرگ امپریالیستی که بویژه در ایران و منطقه منافع استراتژیک مهمی داشتند در گوشه ای به دور هم جمع شدند تا به رایزنی در مورد "بحران ایران" بپردازند. رشد سریع جنبش اعتراضی توده ها و پتانسیل عظیمی که این جنبش در تمام نقاط ایران بر علیه رژیم شاه و اربابانش نشان میداد، عامل کافی ای بود که به این اتفاق نظر از سوی شرکت کنندگان در مورد "بحران ایران" منجر بشود که حفظ حکومت شاه دیگر نه به آسانی ممکن و نه به صلاح آنهاست. در اینجا بود که قدرتهای بزرگ بر غم تمامی حمایتهایی که در طول سالها از رژیم شاه کرده بودند- بویژه در جریان کودتای ۲۸ مرداد- با دیدن دامنه وسیع جنبش ضدامپریالیستی توده ها به این توافق رسیدند که حفظ رژیم شاه به

در نتیجه امپریالیستها و در راس آنها آمریکا که شدیداً از جنبش توده ای و شعارهایی نظیر بعد از شاه نوبت امریکاست به وحشت افتاده بودند برای حفاظت از منافع درازمنتشان در خلیج فارس و مقابله با "بحران ایران" یعنی سرکوب جنبش توده ها سناریوهای متفاوتی را پیش بینی کرده بودند. جمهوری اسلامی بازیکر اصلی سناریوی انتقال مسالمت آمیز قدرت بود بالاخره هم قدرتهای بزرگ با توجه به سیر رویدادها و سطح جنبش توده ای مردم چنین سناریویی را در مورد ایران به اجر اگذارند. اینها همه به این معناست که انتقال واقعی قدرت از شاه به دارو دسته خمینی قبل از قیام ۲۱ و ۲۲ بهمین توده ها و از بالا صورت گرفت. و چنین انتقال قدرت مسالمت آمیزی برای آن صورت میگرفت که حتی الامکان از وقوع هرگونه حرکت و قیام مسلحانه سراسری که ضربات جبران ناپذیری به کل نظام وارد میکرد جلوگیری شود.

در نتیجه دیدگاههایی که با هر انگیزه ای رژیم جمهوری اسلامی را محصول قیام ۲۱ و ۲۲ بهمین توده ها جا میزنند تنها خاک به چشم مردم میباشند و در این راه سیر وقایع تاریخی در ایران را تحریف

میکند. خمینی و دارو نمسته اش قبل از وقوع قیام بهمن از سوی قدرتهای بزرگ روی امواج انقلاب سوار شده بودند.

در اینجا به عنوان یک مثال بد نیست یادآوری کنم که در "داستان انقلاب" که همانجور که از اسمش پیداست یکی از داستانهایی است که برای انقلاب سال ۵۷ توسط بی بی سی ساخته و پخش شده در توضیح چگونگی روی کار آمدن خمینی و رژیم جمهوری اسلامی آمده که:

شاه که بشدت از رشد روزافزون نهضت توده ای و شعارهای مرگ بر شاه بیمناک شده بود و میدید که مردم به چیزی کمتر از رفتن او رضایت نمیدهند، از سفیر انگلیس گلایه کنان میبرد که چگونه است که دولت شما ظاهراً و در بیانیتهای رسمی از حکومت ما حمایت میکند ولی رادیوی بی بی سی مرتباً با پخش اخبار خمینی و دارو دسته اش مردم را تهييج و تحريك ميكند! او سپس عاجزانه از سفیر انگلیس میخواهد که دولت او جلوی پخش برنامه های بخش فارسی بی بی سی در ایران را بگیرد.

شاه مفلوک با این پاسخ روبرو میشود که اولاً رادیو بی بی سی یک بنگاه دولتی نیست و بنابراین دولت ما روی آن نفوذی ندارد. و ثانیاً ارتباط ما با لندن قطع شده است و فعلاً نمیتوانیم کاری بکنیم.

گذشته از این، فاکتهای تاریخی زیاد دیگری وجود دارد که نشان میدهد تعویض قدرت به سردمداران جمهوری اسلامی قبل از قیام بهمن رخ داده و حاصل این قیام نمیشد. همه به یاد دارند که دولت بازرگان قبل از قیام تشکیل شده بود. و از همه مهمتر رهبران ارتش نظیر قره باغی و... به عنوان بزرگترین معادله و وزنه موثر در رویدادهای سیاسی آن روز ایران قبل از وقوع قیام توده ها بر ای بیعت با خمینی رفته بودند.

اگر به خاطرات هویزر و شاه در رابطه با وضعیت ارتش در ماههای آخر حکومت شاه توجه کنیم می بینیم پس از آنکه امریکا و شرکا فهمیدند که حفظ شاه دیگه ناممکن شده و تصمیم به تفریض مسالمت آمیز قدرت به خمینی و دارو دسته اش را گرفتند، ژنرال هویزر را به ایران فرستادند. هویزر یکی از بلندپایه ترین مقامات نظامی وقت امریکا و معاون فرماندهی کل پیمان آتلانتیک شمالی - ناتو بود. جالب اینجاست که شاه تا یک هفته بعد از سفر هویزر از حضور و ماهیت

من فکر میکنم که این نمونه ها برای اثبات بطلان این نظر که جمهوری اسلامی حاصل قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن بوده کافی باشد. شاه قبل از قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن قدرت را گذاشت و فرار کرد، در حالیکه میدانست دیگر به ایران باز نخواهد گشت. سران ارتش به دستور هویزر و امریکا همانگونه که قبلاً متذکر شدم قبل از قیام برای بیعت با خمینی رفتند، سردمداران جمهوری اسلامی قبل از قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن عملاً به قدرت رسیده بودند و خمینی نخستین دولتش را قبل از قیام معرفی کرد و خلاصه آنکه قیام توده ها در پائین و بعد از جایجایی عملی قدرت در بالا و بطور کاملاً مستقل صورت گرفت. جمهوری اسلامی نه حاصل قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن بلکه درست بر علیه آن بود. در نتیجه باید تاکید کنم که تاریخ بر علیه دیدگاههایی است که این حرکت مهم تاریخی توده ها را به رژیم جمهوری اسلامی و سران تبهکار آن منتسب میکنند.

دیدگاه دیگری که در رابطه با قیام بهمن وجود دارد مربوط به سلطنت طلبها میسه. سلطنت طلبها در رابطه با قیام بهمن از "فاجعه ملی" سخن میگویند و هر سال تظاهرات میگذارند و مردم را به عزاداری ملی در رابطه با این قیام شکوهمند فرا میخوانند. آنها میگویند که انقلاب ۵۷ و قیام بهمن باعث شد که شاه و رژیمش یعنی خاندان پهلوی بروند و به این ترتیب جلوی باصطلاح رشد و توسعه ایران و حصول به تمدن بزرگ گرفته شد. اینها همچنین گاهها به گلایه از نقش امریکا در خلع ید کردن از شاه و نشانند خمینی و رژیم جمهوری اسلامی به جای او - البته از یک موضع ضدانقلابی - میپردازند. به قول یکی از ژنرالهای ارتش شاهنشاهی یعنی سرلشکر ربیعی که در جایی گفته با اوج گیری قیام برای جلوگیری از این برآمد توده ای و برای کنترل اینکه این جنبش به یک جنگ مسلحانه تبدیل نشه - جنگی که احتمال قدرت گیری بیشتر کمونیستها را داشت - اربابان شاه، او را که مظهر تنفر توده ها بود از صحنه خارج کردند. از آن گذشته آنها حتی حاضر شدند در وحشت از شیخ سرخ - یعنی کمونیسم - حتی بر سلطنت هم خط قرمز بکشند. به این ترتیب سلطنت طلبها نیز با فاجعه ملی خواندن قیام و تقبیح آن و حتی با نام گذاری آن به عنوان شورش مشتی اوباش و لمین، در واقع نه تنها ماهیت ضد مردمی خود را به نمایش میگذارند بلکه اوج خشم خودشان را از این حرکت مستقل و عظیم توده ای در هر فرصتی ابراز میکنند.

ماموریت او در ایران آگاه نشده بود. هویزر اساساً نه برای دیدار با شاه بلکه برای ملاقات با سران ارتش و تفهیم موضع امریکا راجع به ارتش به ایران آمده بود. او با تک تک فرماندهان بلندپایه ارتش دیدار کرد و به آنها گفت که شاه رفتنی است. در این ماموریت هویزر ضمن کوشش در تقویت روحیه فرماندهان ارتش که با اوج گیری خیزش توده ها شدیداً روحیه خود را باخته و در فکر فرار بودند و ضمن بازداشتن سران ارتش از دست زدن به اقدامات خودسرانه نظیر کودتا و... آنها را به مذاکره با نمایندگان خمینی تشویق و سرانجام نیز به این مهم نائل گردید. مدت کوتاهی پس از این رویدادها بود که ارتش ضدخلقی به اصطلاح بی طرفی خود را در جریان قیام اعلام کرد. در حقیقت قیام مسلحانه ۲۱ و ۲۲ بهمن یک حرکت کاملاً خودانگیخته و اصیل توده ای بود که خارج از معادلات نیروهای ضدانقلاب مداخله گر در بحران ایران اتفاق افتاد. این قیام درست در زمانی صورت پذیرفت که روحیه و شور انقلابی توده ها و رادیکالیسم آنها به بالاترین درجه در جریان جنبش توده ای سالهای ۵۷-۵۶ رسیده بود. در شرایطی که تمامی تلاشهای مرتجعین رنگارنگ و منجمله دارو دسته خمینی بر این قرار گرفته بود که تحویل قدرت از رژیم شاه به جمهوری اسلامی به مسالمت آمیزترین وجه ممکنه صورت پذیرد و ضربه ای به ماشین بوروکراتیک نظامی حاکم و کل سیستم وارد نیاید. توده ها در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن وسیعتر از هر زمان دیگری به خیابانها ریختند، حکومت نظامی را زیر پا گذارند، کلانتری ها و پادگانها را خلع سلاح کردند و با تسلیح خویش بسیاری از مراکز ستم و سرکوب ۲۵۰۰ ساله را درهم کوبیده و فتح کردند. جالب اینجاست که سردمداران جمهوری اسلامی که به دروغ قدرت گیری خود را به حساب قیام میگذارند، در آن زمان در حال جایجایی مسالمت آمیز قدرت بودند و به همین منظور وارد عمل شدند و به هر طریق ممکن کوشیدند تا توده ها را از گسترش دامنه قیام بازدارند. امثال هادی غفاری مزدور و چماقدارانش سر اسیمه به خیابانها آمدند و به نعره کشیدن پرداختند که مردم به خانه هایتان باز گردید که امام دستور جهاد نداده است. بعداً نیز همینها بودند که وقیحانه مردم را به پس دادن سلاح بازخوانند و اعلام کردند که انقلاب تمام شده است.

در رابطه با این دیدگاه مشخص سلطنت طلبها که قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن را فاجعه ملی مینامند باید گفت که دلیل خشم اینها کاملا معلوم است. خوب اینها دم و دستگامشان را در این جریان از دست داده‌اند. به منافعشان ضربات سختی وارد شده و به قول خودشان هم پس از آنهمه خدمت گذاری، اربابهاشان شاه را مثل موش مرده ای از ایران بیرون انداخته‌اند. بنابراین تا آنجا که به سلطنت طلبها مربوط میشود خشم و تنفر آنها از قیام بهمن به دلیل ضرباتی است که توده‌ها در جریان این قیام به منافع ضد خلقی آنها زده‌اند. اما نکته مهم اینجاست که شکست قیام بهمن و سرکوب وحشتناک جنبش انقلابی توسط رژیم جمهوری اسلامی شرایطی را موجب شده که متأسفانه ندهایی شبیه نغمه‌های شوم سلطنت طلبها از طرف برخی عناصر و نیروهای جامعه که خودشان را نیروهای روشنفکر هم میخوانند بلند شده است. بر بستر تمام جنایتکاریهای رژیم جمهوری اسلامی که در تبهکاری روی رژیم مزدور شاه را نیز سفید کرده، در سایه تبلیغات مسمومی که جمهوری اسلامی را حاصل مستقیم قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن جامیخته، نیروهای چندی هم هستند که از عدم ضرورت قیام و خشونت و قهر انقلابی توده‌ها سخن میگویند و ابلهانه مدعی میشوند که تمامی جنایاتی که امروز جمهوری اسلامی بر زندگی توده‌ها روا میدارد نتیجه انقلاب و قیام آنها بوده و در واقع آنها دارند کفاره اقدامات خودشان را پس میدهند.

در رابطه با غیر واقعی بودن این ایده‌های ارتجاعی باید به چند نکته اشاره کرد: اولاً نیروهایی که این ایده‌ها را اشاعه میدهند نتیجه کارشان این است که با یکسان جلوه دادن انقلاب با فقر و فلاکت و سرکوب در واقع به تبلیغ برای حفظ نظم ضد خلقی موجود پرداخته و ضمن تحمیل توده‌ها در واقع آب به آسیاب مرتجعین و دشمنان خلق یعنی محافظان نظام سرکوبگرانه موجود میریزند.

ثانیاً، در اثبات بطلان این ایده‌های غیر واقعی باید توجه داشت که هیچگاه یک حادثه تاریخی را نباید و نمیتوان بر اساس آنچه که بعداً اتفاق افتاده محک زد. این نوع برخورد درست مثل آن است که امروز روشنفکران برگردند و با نشان دادن آنچه که پس از قیام قهرمانانه کموناردها و برقراری کمون پاریس اتفاق افتاد و یا با به شهادت گرفتن تحولاتی

که سالها پس از انقلاب عظیم اکتبر در روسیه واقع شد، کمون پاریس و انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ روسیه را نفی کنند. بدون توجه به این حقیقت که برغم آنچه که بعداً اتفاق افتاد این دو رویداد بزرگ تاریخی چه تأثیرات عظیم و غیر قابل انکاری را در پیشرفت و تعالی و رشد آگاهی و شعور اجتماعی بشر به جای گذارند.

ثالثاً، جمهوری اسلامی همانطور که قبلاً متذکر شدم اساساً در اثر قیام بهمن بر سرکار نیامد که ما حالا تمام جنایتهاش را هم به آن قیام نسبت بدهیم.

رژیم جمهوری اسلامی قبل از قیام و با این مأموریت بر سرکار آمد که به عنوان مجری جدید، از نظام اقتصادی- اجتماعی موجود یعنی نظام سرمایه داری و وابسته به امپریالیسم حفاظت کند. در نتیجه در اوضاع و احوالی که توده‌ها با رشد سیاسی بی نظیر خود به حقوق خویش واقف و برای کسب آنها برخاسته بودند، در شرایطی که آنها برای رسیدن به یک جامعه دمکراتیک و آزاد بر علیه دیکتاتوری و ستم امپریالیستی و اجحافات آن به حرکت درآمده بودند، ضرورت حفاظت از منافع سیستم ضد خلقی موجود ایجاب میکرد که جمهوری اسلامی به وحشیانه ترین وجهی این جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک را سرکوب کند. سلطنت طلبها و کوته فکران سیاسی به جای آنکه وحشیگری رژیم جمهوری اسلامی در حق توده‌ها را از ماهیت وابسته و دیکتاتور رژیم جمهوری اسلامی استخراج کنند آن را به جنبش و قیام و مبارزات توده‌ها نسبت میدهند.

قیام بهمن ضربات مهلکی به حاکمیت جبارانه بورژوازی وابسته در ایران وارد آورد و آگاهی و شعور سیاسی کم نظیری را در تمام تار و پود جامعه تحت سلطه ما رسوخ داد. قیام بهمن تجلی پر شکوه قدرت توده‌هایی بود که بدون رهبری برای کسب خواسته‌های عادلانه نظیر آزادی و عدالت اجتماعی به میدان آمدند و با دست بردن به سلاح گوشه‌ای از آگاهی و قدرت لایزال خویش را به نمایش گذارند. سلاحهایی که در جریان قیام بهمن بدست توده‌های انقلابی افتاد تا همین امروز هم به یکی از مشکلات رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی که مساله اش همواره خلع سلاح توده‌ها بوده مبدل شده است.

با همین سلاحها بود که خلق کرد پس از درهم شکسته شدن قیام، تا سالها کردستان قهرمان را به

سنگر تدلوم انقلاب و آزادی خواهی بدل کرد. با همین سلاحها بود که خلق ترکمن خودش را در عالیترین شکل یعنی در شوراهای مردمی سازمان داد، املاک زمینداران زالوصفت بزرگ را تقسیم کرد و برای دفاع از حق تعیین سرنوشت خویش در مقابل ارتش و سپاه پاسداران ضد خلقی رژیم ایستاد. و بالاخره با همین سلاحها بود که خلق مبارز عرب آن پیکار حماسی را به پیش برد و چهره منفور رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی را به بهترین نحوی افشاء نمود.

از سوی دیگر به رغم تمام پیشگیری‌ها و تلاشهای بورژوازی وابسته و امپریالیستها، قیام خلق شکاف بزرگی را در دستگاه سرکوب نظام حاکم ایجاد کرد. در نتیجه این قیام پر شکوه قضای هر چند پر هرج و مرج ولی شبه دمکراتیکی در جامعه ایجاد شد و اقشار مختلف خلق به سرعت برای تشکیل خویش و رسیدن به خواسته‌های عادلانه شان به پاخاستند. همین قیام باعث شد که برای طبقه کارگر قهرمان و مبارز ایران موقعیت استثنایی‌ای بوجود آید تا آنها درصدد تشکیل شوراهای کارگری در کارخانه‌ها برآیند.

اینها تنها شمه‌ای از دستاوردهای گرانبها و نتایج قیام پر شکوهی بود که طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم ما برای رسیدن به آزادی و دمکراسی آن را سازمان دادند و درفش آن را بر دوش کشیدند. از سوی دیگر همانگونه که اشاره کردم جمهوری اسلامی برای آن بر سرکار آمده بود تا همان نظم اقتصادی اجتماعی غارتگرانه رژیم شاه را حفاظت کند.

در نتیجه جمهوری اسلامی به عنوان مجری جدید برای اعاده نظم سابق، ضمن آنکه در جریان قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن انقلاب توده‌ها را پایان یافته اعلام کرد و همزمان به دروغ کوشید تا خود را حاصل قیام پیروزمند توده‌ها جابزند، در عمل درست برای باز پس گرفتن همان دستاوردهایی که حاصل قیام انقلابی توده‌ها بود دست به کار شد. و ما ندیدیم که خیلی زود چگونه از همان روزهای اول پس از حکومت، جمهوری اسلامی به بازسازی نظام حاکم پرداخت و شروع به آزادی کشی نمود. دیدیم که چگونه جمهوری اسلامی جنبش طبقه کارگر و شوراهای دمکراتیک آن را در هم شکست، ماهیگیران بندر انزلی را به خون کشاند، خلقهای ترکمن، عرب و کرد را سرکوب کرد و زنان را به وحشیانه ترین وجهی تحقیر کرده و به بند

یدک میکشیدند. اما آنها با تسلط اپورتونیسیم و مشی سازشکارانه بر آن در تحولات قیام نه در صدد شکل و رهبری توده ها بلکه در پی یافتن جای پای در مجموعه قدرت حاکم برای خود بودند. در حالیکه همین سازمان به شرط ادامه راه بنیانگذارانش یعنی چریکهای فدایی خلق مطمئنا میتوانست در سمت دهمی امور به نفع توده های انقلابی حتی در مراحل بعد از شکست قیام بهمن نقش موثری ایفاء نماید. این یکی دیگر از تجاربی است که انقلاب سالهای ۵۷-۵۶ و قیام بهمن برای توده ها و روشنفکران انقلابی برجا گذاشته است.

با در نظر گرفتن این تجربه هم هست که اگر روشنفکران انقلابی و بویژه کمونیستها بطور کلی میپذیرند که در فقدان یک طبقه کارگر متشکل و ستاد رزمنده آن یعنی حزب کمونیست امکان پیروزی قیام و پیشرفت انقلاب وجود ندارد، در نتیجه آنچه که در مقابل آنها قرار میگیرد، نه صرفا تاکید بر ضرورت وجود این ستاد، بلکه نشان دادن راههای رسیدن به آن با توجه به شرایط مشخص جامعه تحت سلطه ما میباشد. در این زمینه به نظر ما همانگونه که تجربه تاریخ معاصر کشور ما و بویژه تجربه انقلاب سالهای ۵۷-۵۶ نشان داده تنها در پروسه یک مبارزه مسلحانه توده ای و طولانی است که روشنفکران انقلابی و طبقه کارگر قادر میشوند حزب کمونیست واقعی و نه احزاب باصطلاح کمونیست روی کاغذ و فاقد هرگونه ارتباط ارگانیک با طبقه را بوجود بیاورند و امکان پیروزی قیام نهایی توده ها و کسب قدرت سیاسی در جریان بروز وضعیت انقلابی را فراهم سازند. با بزرگداشت یاد قیام پرشکوه بهمن و جانباختگان آن، بار دیگر از اینکه وقتتون رو در اختیار من گذاشتید تشکر میکنم و این بحث رو خاتمه میدهم. و امیدوارم که در قسمت بحث آزاد بهتر بتونم کاستی های آن را جبران کنم.

میکندند و اصولا قیام در نقطه اوج یک موقعیت انقلابی و در حالیکه بحران عمومی در حال اوج گیری است اتفاق می افتد. اما مساله مهم همانگونه که اشاره کردم تامین شرایط پیروزی قیام است. از نظر کمونیستها یک قیام پیروزمند قیامی است آگاهانه و با برنامه که برپایی اش را سازمان انقلابی ای اعلام میدارد که پیش از آن قیام کنندگان را در تشکلهای مخصوص به خود متشکل نموده و بر آنها اعمال رهبری میکند. در جریان این پروسه است که برآمد یک جنبش مسلحانه سریع و سازمانیافته به همراه یک رهبری انقلابی میتواند منجر به شکست قطعی دشمن و کسب قدرت سیاسی توسط قیام کنندگان گردد. در غیر این صورت هر قیام توده ای فاقد رهبری و متشکل حتی با شور انگیزترین شعارها و بالاترین درجه از خودکشتگی نیز محکوم به شکست است. قیام بهمن به دلیل نبود هیچیک از این عوامل یعنی یک طبقه کارگر متشکل و سازمانیافته، بدلیل فقدان حزبی انقلابی و آماده سازماندهی قیام و دارای پیوند ارگانیک با طبقه کارگر، بدلیل نبود برنامه انقلابی سرانجام توسط حافظین نظام امپریالیستی موجود درهم کوبیده شد و شکست خورد و نمیتوانست هم پیروز شود.

در بررسی شرایط شکست قیام بهمن باید تاکید کرد که در آن زمان در جامعه ما سازمان سیاسی بزرگی وجود داشت که همانا سازمان فدایی بود. سازمانی که همواره اسمش در بررسی رویدادهای آن زمان تکرار میشود. این درست است که سازمان مزبور به علت سابقه مبارزه حماسی اش در سیاهترین روزهای دیکتاتوری، در مقطع قیام با بخت و اقبال توده ای کم نظیری مواجه و اقبال وسیعی در بین توده ها کسب کرده بود، اما واقعیت این است که رهبران این سازمان تنها اسم یک سازمان انقلابی یعنی چریکهای فدایی خلق را به

کشید. سرکوب وحشتناک توده های ما توسط جمهوری اسلامی نه ناشی از قیام توده ها بلکه ناشی از ماهیت سرکوبگرانه و ضدخلقی رژیم بود که ماموریتش برقراری همان جزیره باصطلاح امنیت زمان شاه برای قدرتهای امپریالیستی بود. به این ترتیب قیام بهمن شکست خورد.

در اینجا بی مناسبت نیست به این موضوع اشاره کنم که علل شکست این قیام همواره یک موضوع بحث در بین نیروهای سیاسی مختلف بوده است. از نیروهای ضدانقلابی - که در قسمتهای قبلی به برخی از دیدگاههایشان در مورد قیام بهمن اشاره کردم - که بگذاریم در میان نیروهای صف انقلاب و بویژه کمونیستها ما با ارائه دلایل متفاوتی برای اینکه چرا انقلاب ۵۷ به شکست کشیده شد روبرو هستیم. از جمله اینکه مطرح میکنند که به دلیل فقدان حزب طبقه کارگر و عدم شکل این طبقه قیام بهمن شکست خورد. این دلیل از جنبه کلی به خودی خود دلیل نادرستی نیست. قیام بهمن چرا شکست خورد؟ چون که اصولا این قیام فاقد شرایط پیروزی بود. در اینجا باید بلافاصله تاکید کنم که منظور من از قیام، یک قیام پیروزمند یعنی قیامی است برای درهم شکستن ماشین دولتی، قیامی است برای دگرگونی سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود، یک دگرگونی بنیادی و برقرار حکومت انقلابی. با این توضیح من با کسانی مرز بندی میکنم که قیام را سازماندهی حرکتی سریع برای کسب ماشین دولتی حاضر و آماده موجود تلقی میکنند. به چنین افرادی باید گفت که همانطور که قیام بهمن نشان داد برای این منظور اساسا نیازی به قیام مسلحانه نیست.

مارکس و لنین از قیام به عنوان یک فن که دارای قواعد اساسی مخصوص به خود است صحبت

لیست نشریاتی که به آدرس "پیام فدایی" ارسال گردیده اند:

- راه کارگر ارگان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره ۱۵۲ اسفند ۷۶
- اتحاد کار ارگان سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران شماره ۲۷ اسفند ۷۶
- کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) شماره ۳۱۱ اسفند ۷۶
- جهان امروز نشریه سیاسی، خبری حزب کمونیست ایران شماره ۲۹ اسفند ۷۶
- پیوند نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند شماره ۷ اسفند ۷۶
- فصل نامه "گفتگوهای زندان" شماره یک پائیز ۷۶

- صدای پناهجو نشریه پناهجویان ایرانی در هلند شماره اول فوریه ۹۸
- کمون ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار شماره ۱۲ آذر ۷۶
- کارگر تبعیدی نشریه انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی شماره ۲۸ آبان ۷۶
- طوفان ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره موسس شماره ۳۰ اسفند ۷۶
- راه آینده در دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم شماره ۳۰ اسفند ۷۶
- کارگر سوسیالیست نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران شماره ۵۰ اسفند ۷۶
- حقوق بشر نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران شماره ۲۲ پائیز ۷۶

اخبار

* با فرارسیدن ایام نوروز، گرانی بار کمرشکن خود را هرچه بیشتر بر گرده زحمتکشان سرریز کرده است. به گزارش روزنامه کار و کارگر در کرمان به دلیل ثابت بودن درآمدها و گرانی کالاها مردم بیشتر سوال میکنند تا خرید! همچنین مادری که سه فرزند دارد برای تهیه سه جفت کفش و لباس برای بچه های خود مجبور به پرداخت ۱۰۰ هزار تومان شده است. به گفته یک فروشنده کرمانی امسال حتی با وجود حراج برخی اجناس، میزان فروش به هیچ وجه رضایتبخش نیست. وی اضافه کرد که اکثر خانواده ها بخصوص طبقه کارگر و کارمند به دلیل پائین بودن قدرت خرید، توان تهیه کالاهای ضروری را ندارند. قیمت پوشاک در مقایسه با سال گذشته حداقل ۳۰ درصد افزایش یافته است.

* نتایج بدست آمده از یک آمارگیری پژوهشی از ۸۰۰ دانش آموز در مناطق مختلف استان تهران نشان میدهد که ۳۱/۵ درصد دانش آموزان مطالعه شده تمایل به زدوی و ۲۴ درصد تمایل به انحراف جنسی داشته و حداقل ۵/۷ درصد نیز معتاد بوده اند. این پژوهش اخیرا توسط هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی انجام شده است.

* بنابه گزارشات عفو بین الملل در سال ۹۷ در ایران حداقل ۱۱۰ تن اعدام شده اند که تعدادی از آنها را زندانیان سیاسی و عقیدتی تشکیل داده اند. به گفته این سازمان هم اکنون هزاران زندانی سیاسی و عقیدتی در ایران وجود دارد که تعدادی از آنها هنوز محاکمه هم نشده اند.

* با بالا گرفتن اقتضاح مربوط به شکنجه چند تن از شهرداران مناطق تهران توسط نیروهای انتظامی و ساواک جمهوری اسلامی، ۱۵۲ تن از نمایندگان مجلس رژیم با ارسال نامه ای به خامنه ای خواستار "تحقیق" در مورد وجود شکنجه در زندانها شدند.

* روز چهارشنبه ۱۳ اسفند، وزارت امور خارجه لبنان اعلام کرد که محل اقامت سفیر لبنان در خیابان پاسداران تهران در روز دوشنبه مورد حمله افراد مسلح قرار گرفته و یکی از محافظان این مرکز به ضرب گلوله کشته شده است. به نوشته روزنامه شرق الاوسط نیز مقارن با این حمله، سفارت نروژ در تهران نیز مورد حمله مسلحانه قرار گرفته است.

* شورای عالی کار، حداقل دستمزد ماهانه کارگران از سال آینده را ۳۰ هزار و ۱۵۰ تومان تعیین نمود. این خیر را محسن خواجه نوری

معاون وزیر کار و امور اجتماعی اعلام کرد. شورای عالی کار ادعا کرده که حداقل دستمزد نسبت به سال گذشته ۱۸/۵ درصد افزایش یافته است. تعیین رقم ناچیز ۳۰ هزار و ۱۵۰ تومان به عنوان پایه دستمزد کارگران در سال ۷۷ در حالی است که مطابق آمار منتشره، نرخ تورم در جمهوری اسلامی حداقل ۲۰ درصد میباشد و به اعتراف برخی مقامات رژیم خانواده هایی با درآمد ۸۵ هزار تومان در ماه زیر خط فقر محسوب میشوند. اخیرا مسئول خانه زندکارگری کارگر، علیرضا محبوب اعلام داشته که افزایش دستمزدها اسمی است و نه تنها موجب بهبود وضعیت معیشتی کارگران نگردیده بلکه رشد تورم باعث کاهش شدید قدرت خرید آنها شده است. وی اضافه کرده که به عنوان "تمایزکنندگان" تصریح میکند که درآمد کارگران ناچیز است.

* در حالیکه کارزار تبلیغاتی فریبکاران رنگارنگ در مورد "تلاش" دولت خاتمی برای "برقراری جامعه مدنی" و "حکومت قانون" و..... به شدت ادامه دارد، موسوی لاری معاون حقوقی خاتمی ضمن یکی از مصاحبه های اخیر خود تاکید کرد که "در نظام اسلامی ایران اندیشه ها تازمانی که در مقابل حکومت قرار نگیرد آزاد است. اما از این فراتر با قانون برخورد خواهد کرد." در همین حال مهاجرانی وزیر ارشاد و سخنگوی دولت خاتمی نیز طی سخنانی در مجلس عنوان کرد که پس از انتخابات و تشکیل دولت جدید، این ذهنیت در برخی بوجود آمده که ما در صدد ایجاد فضای آزاد بدون قیدو شرط هستیم و از این ذهنیات هم بعضی نشریات مانند نشریه فکور و..... سوء استفاده کرده اند. اما ما نمیگذاریم ذهنیت بوجود آمده در مورد آزادی بی قید و شرط، در جامعه شکل بگیرد و برای مردم روشن میکنیم که چنین هدفی نداریم.

* روز ۱۱ اسفندماه هزاران دانشجو به دعوت دفتر تحکیم وحدت در مقابل دانشگاه تهران جمع شده و در اعتراض به حذف بعضی کاندیداها توسط شورای نگهبان به تظاهرات پرداختند. این حرکت با اجازه وزارت کشور رژیم برگزار شد. در جریان این تظاهرات چماقداران انصار حزب الله به تجمع دانشجویان حمله کرده و در مقابل چشم مامورین انتظامی رژیم نه تنها به ضرب و جرح دانشجویان پرداختند بلکه دهها تن را دستگیر و به نیروهای انتظامی تحویل دادند. با وقوع درگیری، دانشجویان شعارهای "مرگ بر استبداد" "مرگ بر انحصار"، "مرگ بر طالبان" سردادند و از نیروی انتظامی با شعار "نیروی انتظامی، امنیت، امنیت" خواهان جلوگیری از هجوم اوباش حزب الهی

شدند. اما با مشاهده سکوت و همکاری نیروهای انتظامی با انصار حزب الله، شعارهای "نیروی انتظامی اصلاح باید گردد" و "نیروی انتظامی تسلیم تسلیم" از سوی جمعیت سر داده شد. بنابه گزارشات منتشره دختران دانشجو در جریان این حرکت فعالانه شرکت داشتند. به گزارش خبرگزاری ها جمعیت بسیاری در جلوی دانشگاه تهران گرد آمده و با مشاهده شعارهای زنده باد آزادی، اشک میریختند. برغم اینکه فراخوان این تظاهرات توسط دفتر تحکیم وحدت به هواداری از خاتمی داده شده بود، از آنجا که شعارهای بسیاری خارج از کنترل ترقیب دهندگان این مراسم از سوی انبوه جمعیت سر داده شد، وقایع تظاهرات ۱۱ اسفند به مرکز توجه سردمداران رژیم بدل گشت و شورای امنیت ملی رژیم در این مورد به طور سری تشکیل جلسه داد. جناحهای متخاصم رژیم تا مدتها به خاطر عواقب تهدید کننده ناشی از وقایع تظاهرات ۱۱ اسفند برای نظام به یکدیگر هشدار میدادند.

* در اواسط اسفندماه هزاران تن از کارمندان دولت در ترکیه در اعتراض به رفتار خشونت بار پلیس و همچنین تلاش دولت در تصویب لایحه ای برای محدود کردن حقوق سندیکایی در سراسر ترکیه دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات در آنکارا، استانبول، کوجاالی، غازی و..... از حمایت وسیعی برخوردار گشت و پلیس آنکارا را ناگزیر ساخت تا برای جلوگیری از پیوستن بیشتر مردم به تظاهرات در میدان مرکزی آنکارا جلوی هرگونه تردد به مرکز شهر را با ایجاد موانع بگیرد.

* در اوایل مارس ۵۰ هزار تن از بیکاران در سراسر آلمان در اعتراض به شرایط نابسامان زیست خود و اوضاع بحرانی بازار کار دست به اعتراض زده و سیاستهای دولت آلمان را مورد انتقاد قرار دادند. این تظاهرات به طور همزمان در ۲۰۰ شهر آلمان به وقوع پیوست. مطابق آمار رسمی دولت آلمان نرخ بیکاری در ماه فوریه در این کشور ۱۲/۶ درصد اعلام شده است. تعداد بیکاران نسبت به زمان مشابه در سال گذشته حداقل ۱۲۷ هزار و ۵۰۰ نفر بیشتر است. بنا به گزارش سندیکای کارگری آلمان در ماه ژانویه تعداد بیکاران به رقم بیسابقه ۲/۸ میلیون نفر رسیده است.

* در تازه ترین عملیات مبارزان موسوم به سازمان نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا بر علیه ارتش کلمبیا، در ۱۴ اسفند در جنوب این کشور

* به گزارش نیویورک تایمز کارشناسان ضدتروریسم و عملیات پنهانی سازمان جاسوسی امریکا CIA با آگاهی اسرائیل از سال ۱۹۹۶ در امریکا سرگرم آموزش مقامات ارشد و میان پایه امنیتی فلسطین میباشند. همچنین مامورین امریکا در پلیس فلسطین به کار آموزش کادرهای پلیس فلسطین مبادرت دارند. یکی از سازمانهای مدافع حقوق بشر اخیرا اعلام کرد که شکنجه بازداشت شدگان در بازداشتگاههای امنیتی پلیس فلسطین ادامه دارد و حداقل در طول ۴ سال گذشته ۱۸ نفر از بازداشت شدگان توسط پلیس فلسطین زیر شکنجه جان داده اند.

جهان در کشورهای آسیایی کار میکنند، ۳۲ درصد افریقایی و ۷ درصد بقیه نیز در کشورهای امریکای لاتین به کار مشغولند. میانگین سن نیمی از کودکان کارگر که به طور تمام وقت کار میکنند بین ۵ تا ۱۴ سال ذکر شده است.

* به گزارش روزنامه ایندپندنت مسئول انگلیسی سرویس ویژه وزارت اطلاعات بحرین از سمت خود برکنار شد. این برکناری پس از افشای گسترده جنایات یان هندرسون بر علیه مخالفان دولت بحرین در وزارت اطلاعات این کشور انجام گرفت. وی مسئول شکنجه مخالفان در ساواک بحرین بوده است.

حداقل ۸۰ تن از نیروهای دولتی به هلاکت رسیدند. در جریان این درگیری ۳۰ تن از نیروهای به دام افتاده ارتش نیز زخمی و ۴۳ تن دیگر توسط چریکها اسیر شدند.

* بنابه گزارش سازمان ملل هم اکنون حداقل ۸۰ میلیون کودک در افریقا مجبور به کارگری و انجام کارهای شاق هستند. مطابق پیش بینی سازمان مزبور این تعداد در سال ۲۰۱۵ به ۱۰۰ میلیون کودک خواهد رسید.

همچنین سازمان بین المللی کار با انتشار گزارشی اعلام کرد که ۶۱ درصد از کودکان کارگر در

ایران از درجه آمار

میلیون تن از نیروی کار در ایران در کارگاههای کوچک مشغول به کارند. این اطلاعات مربوط به سالهای ۷۴ و ۷۵ میشوند و مطابق آنها ۸۵۰ هزار کارگر در ۳۵۰ هزار کارگاه صنعتی با کمتر از ۱۰ کارگر به کار مشغولند. مطابق این آمار ۹۳ درصد از شاغلین در کارگاههای بیش از ۱۰ تن را نیز مردان تشکیل میدهند.

* مطابق تحقیقات انجام شده ۸۴ درصد از ۲ میلیون نفری که در فعالیتهای صنعتی درون خانه به کار مشغولند را زنان تشکیل میدهند. متوسط کار در این فعالیتهای ۱۶۲ روز در سال و روزی ۵ ساعت است.

* به اعتراف رئیس سازمان برنامه و بودجه جمهوری اسلامی محمدمعلی نجفی، دولت در بودجه سال جاری خویش با کسری ای معادل ۸ تریلیون ریال روبروست.

* به گزارش روزنامه های رژیم حداقل ۶۰ هزار سرباز ایرانی در جریان جنگ ایران و عراق بواثر حملات شیمیایی مجروح شده اند.

هم اکنون در ۲۳۹ کلاس، دانش آموزان دختر و پسر با هم درس میخوانند.

* رئیس هیات مرکزی مهندسی ترافیک در ایران اعلام کرد که تنها یک سوم کل تصادفات رانندگی در ایران اعلام میشود. این درحالی است که از نظر میزان سوانح رانندگی، ایران در راس کشورهای دنیا قرار دارد.

* هرسال به علت بیماری های ناشی از آلودگی هوا ۴ هزار شهروند تهرانی جان خود را از دست میدهند و سه هزار نفر نیز به تعداد بیماران سرطانی اضافه میشود. در ۲۵۰ روز از طول سال، آلودگی هوای تهران بیش از سه برابر حد مجاز میباشد.

* در ۹ ماه اول سال ۱۳۷۶ میزان طلاق با افزایش چشمگیری در ایران به ۱۱ درصد رسیده است. در همین مدت ۳۱ هزار و ۴۲۴ مورد طلاق در استانهای کشور ثبت شده است.

* به گزارش مرکز آمار ایران قریب به ۲

* مطابق آمار منتشره در سال ۱۳۳۵ در ایران هر فرد شاغل مسئول تامین هزینه ۲/۱ نفر بوده است. این رقم در سال ۱۳۴۵ به ۲/۸ و در سال ۱۳۶۵، ۳/۵ و در سال ۱۳۷۰ به ۴/۵ نفر افزایش یافته است. در سال ۱۳۷۵ در ایران هر فرد شاغل مسئول تامین هزینه ۳/۸ نفر بوده است.

* به گزارش روزنامه کار و کارگر در شهرهای بزرگ کشور خانواده های ۵ نفری با حداقل ماهانه بیست و سه درصد کسری بودجه روبرو هستند.

* مطابق آمار گمرک ایران تنها در سال ۱۳۷۶ جمهوری اسلامی بیش از ۱۳ میلیارد دلار کالا وارد کرده است.

* مدیر کل آموزش و پرورش استان کردستان اعلام کرد که ۴۷/۶ درصد از مدارس مقطع راهنمایی در استان کردستان به دلیل کمبود منابع مالی مختلط هستند. برغم ممنوعیت درس خواندن دختران و پسران در یک کلاس،

شیوه های ناسالم در صفوف اپوزیسیون را افشاء کنیم!

اخیرا شاهد انتشار اطلاعاتی ای با امضای اعظم کم گوین، یکی از کادرهای "حزب کمونیست کارگری" بر علیه اسماعیل خوبی شاعر مبارز و سرشناس بوده ایم که طی آن ایشان، اسماعیل خوبی را کینه توزانه به باد ناسزاگویی و دشنام گرفته است. در این اطلاعاتی اسماعیل خوبی با دردی بی حد و حصری مورد حمله قرار گرفته و بی هیچ استدلالی به "لاشه فرتوت ارتجاع ادبی" و..... تشبیه شده است.

با تاکید بر اینکه ما در اینجا قصد وارد شدن به کم و کیف اختلافات بین "حزب کمونیست کارگری" با آقای خوبی و یا "کانون نویسندگان ایران" و قضاوت در مورد آن را نداریم، این شیوه مذموم حزب کمونیست کارگری را محکوم نموده و متاسفیم که اعلام کنیم به کارگیری چنین شیوه ای به رفتاری رایج در صفوف "حزب کمونیست کارگری" بدل شده است. رهبران این حزب هر جا که منافعشان اینجا مایلین خویش را مورد پر خاش قرار داده و کوشیده اند تا با استفاده از سلاح ناسزاگویی و تهدید آنها را مرعوب سازند. چنین برخوردی اتفاقا نتیجه ای جز رسوایی بیشتر برای این حزب به بار نیاورده است.

البته باید خاطر نشان ساخت که در صفوف اپوزیسیون جمهوری اسلامی، بیش کسوتی در این امر با سازمان مجاهدین خلق میباشد. میتوان گفت که در این زمینه "حزب کمونیست کارگری" تنها پادر جای پای سازمان مجاهدین گذاشته و میکوشد با به کارگیری آن شیوه های کثیف در برخورد با نیروهای مبارز، رل سازمان مجاهدین را در میان طیف چپ بازی نماید. اما بهتر است که رهبران این حزب، تجارب ناشی از رفتار سازمان مذکور را مورد توجه قرار داده و از آن پند بگیرند.

ما بر این نکته تاکید میکنیم که این روشها، روشهای بورژوایی بوده و هیچ قربانی با کمونیسم و فرهنگ کمونیستی نداشته و ندارد. و نتیجه آن چیزی جز گسترش فضای تشنج و جنجال آفرینی و هوچی گری نیست و به این اعتبار باید قاطعانه از سوی نیروهای مبارز و جدی محکوم گردد تا از گسترش دامنه آن جلوگیری شود.

با سلام! در ابتدا اجازه دهید از تمام رفقا و دوستان حاضر به خاطر حمایتشان از این سمینار و وقتی که برای ارائه این بحث در اختیار من گذاشتید تشکر کنم.

از موضوعاتی که برای این سمینار در نظر گرفته شده، موضوع بحث من تجربه انقلاب ۵۷ میباشد که اتفاقاً مقارن شده با سالگرد قیام پرشکوه توده ها در ۲۱ و ۲۲ بهمن. قیامی که گوشه ای از قدرت عظیم و لایزال کارگران وتوده های

در صفحه ۳۲

تجربه انقلاب ۵۷

در تاریخ یکشنبه ۲۲ فوریه ۹۸ سمیناری تحت عنوان "رویدادهای اخیر ایران، مقوله دمکراسی و تجربه انقلاب ۵۷ با شرکت چریکهای فدایی خلق ایران، حزب کمونیست کارگری، سازمان ضدامپریالیستی - دمکراتیک ایرانیان در انگلستان، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) در لندن برگزار شد. نوشته زیر متن سخنرانی رفیق چنگیز، از طرف چریکهای فدایی خلق ایران در این سمینار است که پیام فدایی در اینجا به چاپ آن میسازد می‌ورزد.

اخبار

* اخیراً کروی رییس سابق مجلس در مصاحبه با روزنامه ایران حول مساله انتخابات در مجلس گفته است که: برخی از نمایندگان مجلس چهارم به خود من گفتند که وقتی میخواستند رای سفید یا کیود بدهند و از مسئولین هیات رئیسه مجلس میپرسیدند که رای را باید در کدام صندوق بیاندازند، هیات رئیسه رای را از نمایندگان گرفته و اگر آن را نمی‌پسندیدند ورقه رای را پاره میکردند. همین مقام رژیم در مصاحبه دیگری راجع به انتخابات ۲ خرداد عنوان کرده که "خاطرم هست که ما وقتی تصمیم به حضور فعال در انتخابات ریاست جمهوری گرفتیم نهایتاً با آقای هاشمی رفسنجانی هم صحبتی داشتیم، من به ایشان گفتم که البته ما امید قطعی به پیروزی نداریم ولی به نظر میرسد که وضع غیر از این باشد. خوب ایشان هم به نظر ما احترام گذاشتند و گفتند این هم یک حرفی است. و من خبرهایی دارم" کروی با این عبارات بر آگاهی

رفسنجانی از نتایج انتخابات ۲ خرداد تاکید کرده است.

* به گزارش مطبوعات رژیم در انتخابات میان دوره ای مجلس، تعداد بسیار محدودی از صاحبان رای شرکت کرده بودند. در تهران با جمعیت ۱۰ میلیون نفر تنها ۲۷۰ هزار رای از صندوقها بیرون آورده شد و علی عباس پور با ۹۰۹۸۲ رای نفر اول و فاطمه کروی با ۸۳۷۹۲ رای نفر دوم شد. روزنامه جمهوری اسلامی با مقایسه تعداد شرکت کنندگان در انتخابات میان دوره ای سال ۶۸ یعنی ۶۶۱۶۸۷ نفر با تعداد کنونی سوال کرده که "چه شده" که تعداد رای دهندگان اینقدر کم شده است؟ جمهوری اسلامی این مساله را به حساب خاتمی گذارده است. همچنین در اصفهان از کل جمعیت ۹۰۰ هزار نفری صاحب حق رای، ادعا شده که ۱۲۷ هزار نفر در انتخابات شرکت کرده و کامران دستجردی با ۶۶ هزار رای پیروز شده است. با انتشار نتایج رای گیری، چند روزنامه تهران از "تحریم" انتخابات توسط مردم سخن گفته و این را "اخطاری" به هردو جناح نامیده اند. در صفحه ۳۸

شماره فکس و تلفن برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران:

۰۰۴۴ - ۱۷۱ - ۲۴۹ ۳۹۸۹

PAYAME FEDAAE
NO: 17 - MARCH 98
ORGAN OF IRANIAN PEOPLE'S
FEDAAE GUERRILLAS

آبونمان پیام فدایی

برای آبنونه شدن نشریه لطفا بهای اشتراک را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید. هزینه سالانه آبنونمان پیام فدایی معادل ۱۶ دلار امریکا، ۱۶ مارک آلمان، ۷ پوند انگلیس، ۵۵ فرانک فرانسه و ۷۸ کرون سوئد میباشد.

BRANCH SORT CODE: 60-24-23

ACCOUNT NAME: M.B

ACCOUNT NO: 98985434

آدرس باتک:

NATIONAL WESTMINSTER
BANK
PO BOX 8082
14 THE BROADWAY
WOOD GREEN
LONDON N22 6BZ
ENGLAND

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON
WC1N 3XX
ENGLAND



بهار زحمتکشان خجسته باد!

با ایمان به نابودی امپریالیسم و سگهای زنجیریش،

با ایمان به سرنگونی رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی

و با ایمان به پیروزی راهمان

نوروزتان پیروز!



زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!